جامعة دمشق
كلية الآداب والعلوم الأنسانية
قسم اللغة الفارسية

اصول نگارش ساده فارسی

(برای عرب‌زبانها)

دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده

با همکاری

فاطمه هادی بخیت

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

ترجمه عربی : منظمة دراسة و تدوين كتب العلوم الانسانية للجامعات «سمت»

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

فهرست مطالب

سخن ناشر ..... هفت
پیشگفتار ..... نه
درس اول: جمله و انواع آن ۱
درس دوم: روش حذف و عطف در جمله ۱۵
درس سوم: کاربرد قید و انواع آن در جمله ۲۵
درس چهارم: ساختمان کلمه و فعل ۳۵
درس پنجم: گروه اسمی و حروف اضافه ۵۱
درس ششم: وابسته‌های پیشین اسم ۶۷
درس هفتم: وابسته‌های پسین اسم ۸۱
درس هشتم: صفت و مضاف‌الیه ۹۳
درس نهم: انواع ضمایر و کاربرد آنها ۱۰۳
درس دهم: سؤالی و منفی کردن جمله ۱۱۳
درس یازدهم: ساختار جمله‌های لازم و متعدی و معلوم مجهول ۱۲۵
درس دوازدهم: ارکان جمله ۱۳۹
درس سیزدهم: کاربردهای انواع فعل ماضی ۱۵۵
درس چهاردهم: کاربرد انواع فعل مضارع و آینده ۱۷۱
فهرست منابع و مآخذ ۱۸۹

سخن ناشر

روابط علمی بین کشورها و ملتها از قدیمی‌ترین و پایدارترین روابط بین‌المللی و از بی‌شائبه‌ترین و مستحکمترین آنهاست. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها - که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود - به عنوان یک مرکز علمی و تحقیقاتی با رویکرد تدوین کتابهای درسی دانشگاهی، همواره علاقه‌مند بوده است در این زمینه با همه مراکز علمی و آموزشی جهان ارتباط علمی داشته باشد و با همکاری دانشمندان و پژوهشگران جهانی، در توسعه علوم انسانی وظیفه و سهمی را بر عهده بگیرد.

همکاری با دانشگاههای کشور سوریه و به‌خصوص دانشگاههای دمشق و حلب و حمص و لاذقیه از جمله اقداماتی است که به اراده مسئولان عالی‌رتبه دو کشور و دست‌اندرکاران دانشگاههای مذکور و «سمت»، در همین زمینه شکل گرفته است و نخستین گام آن، تألیف کتاب مشترک با همکاری استادان ایرانی و سوری برای دانشجویان عرب‌زبان رشته «زبان و ادبیات فارسی» است. کتاب حاضر که اکنون آماده عرضه به دانشجویان و استادان عزیز شده است، یکی از همین کتابهاست که سمت آن را با کمال فروتنی به حضور دانشگاهیان محترم تقدیم می‌دارد و تقاضا می‌کند خوانندگان گرامی با پیشنهادهای خود، زمینهٔ اصلاح آن را در چاپهای بعدی فراهم سازند.

«سمت» فرصت را مغتنم می‌شمارد و در همین‌جا اعلام می‌کند برای توسعه این نوع همکاریها در همه رشته‌های علوم انسانی در دانشگاههای سوریه و سایر کشورها، آمادگی دارد و از هر نوع پیشنهاد همکاری از سوی هر یک از مراکز علمی و انتشاراتی جهان در این زمینه، صمیمانه استقبال می‌کند.

«سمت»

پیشگفتار

این کتاب، در واقع دنبالهٔ کتاب «جمله‌سازی ساده فارسی» است که پیش از این برای فارسی‌آموزان عرب‌زبان تهیه و عرضه شده است. در کتاب قبلی، قواعد اصلی جمله‌های فارسی و اصول کلی آن توضیح داده شد و برای اینکه درک مفاهیم آن آسانتر باشد، به گونه‌ای که فارسی‌آموز مجبور نشود به طور همزمان، هم ذهن خود را به ترجمه متن مشغول کند و هم قواعد آن را بیاموزد، ترجمه قواعد و همچنین تمرینها به زبان عربی نیز ذکر گردید. بنابراین کسی که این کتاب را می‌خواند، اگر قبلاً کتاب «جمله‌سازی ساده فارسی» را خوانده باشد و تمرینهای آن را حل کرده باشد، خواندن این کتاب و فهمیدن و یاد گرفتن مطالب آن برایش آسانتر خواهد بود. در عین حال، متن کتاب به گونه‌ای تنظیم شده است که به طور مستقل و بدون مراجعه به کتاب جمله‌سازی نیز قابل مطالعه یا تدریس باشد؛ و به همین منظور کوشش شده است، علاوه بر توضیح روشن و دقیق مفاهیم علمی، در پایان هر درس تمرینهایی ارائه گردد تا یادگیری را عمق بخشد. علاوه بر آن برای درک دقیقتر مفاهیم و قواعد کتاب، متن قواعد درسها نیز به عربی ترجمه شده است؛ اگرچه توصیه نگارنده آن است که خواننده محترم جز در موارد بسیار ضروری به ترجمه عربی توجه نکند و بکوشد معنا را از اصل متن فارسی آن استنباط نماید.

نگارنده بر خود لازم می‌داند از استاد بزرگوار خود جناب آقای دکتر احمد

احمدی که این کتاب را با دقت مطالعه و اصلاح فرمودند صمیمانه سپاسگزاری کند، همچنین از سرکار خانم فاطمه هادی بخیت دانشجوی یمنی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی که ترجمه بخشهای عربی را عهده‌دار شدند و آقایان یحیی عبید صالح و دکتر باسل ادناوی که پیش از چاپ، کتاب را ملاحظه فرمودند و سرکار خانم دکتر ندا حسون عضو هیأت علمی دانشگاه دمشق صمیمانه سپاسگزاری کند و همچنین از سرکار خانم زینب نورپور جویباری که تایپ و صفحه‌آرایی کتاب را به عهده داشتند و سرکار خانم افسون قنبری که نمونه‌خوانی و کنترل آن را عهده‌دار بودند، و همچنین از آقای محمود جوان قدردانی و تشکر کند.

در پایان از همه استادان و دانشجویان محترم تقاضا دارد نگارنده را از نظرهای انتقادی و پیشنهادی خود برای اصلاح کتاب در چاپهای بعدی بهره‌مند فرمایند.

غلامحسین غلامحسین‌زاده
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس
بهار ۱۳۸۹

درس اول

جمله و انواع آن

۱-۱ به چند جمله فارسی در زیر توجه فرمایید:/ لاحظوا الجمل الفارسیة الآتیة:

۱. سلام.

۲. سلام، حال شما چطور است؟

۳. خوبم.

۴. در این ایام به چه کاری مشغول بودی؟

۵. قبلاً به نوشتن کتاب «جمله‌سازی» و اخیراً هم به نوشتن این کتاب مشغول بودم.

۶. آیا کتاب دیگری را هم در دست تألیف داری؟

۷. بله.

۸. چه کاری؟

۹. کتاب «راهنمای نگارش علمی» و بعد از آن - اگر خدا بخواهد - به تألیف کتاب دستور خواهم پرداخت.

۱۰. موفق باشی.

۱۱. سپاسگزارم.

۲-۱ هر یک از جمله‌های بالا با دیگری فرق می‌کند؛ خوب است قبل از آنکه دربارهٔ ویژگیهای آنها توضیح دهیم، ابتدا جمله را تعریف کنیم. / کل جملة من الجمل السابقة تختلف عن‌الأخری، لذا من الأفضل أن نقوم بتعریف

الجملة قبل البدء فی توضیح خصائصها.

«جمله واحدی از زبان است که در ژرف‌ساخت یا روساخت آن، دست کم یک «نهاد» و یک «فعل» وجود داشته باشد.» / الجملة هی وحدة لغویة تتضمن فی معناها أو ظاهرها علی الأقل فعلاً و فاعلاً (مسنداً و مسنداًإلیه).

با این تعریف تمام واحدهای ذکر شده در قاعده قبل جمله‌اند؛ البته با این تفاوت که در بعضی جمله‌ها در روساخت (ظاهر) کلام، «فعل» و در بعضی دیگر «نهاد» محذوف است و در بعضی هر دو ذکر شده است. البته معنی بعضی از جمله‌ها با یک نهاد و یک فعل کامل شده است و معنی بعضی ناقص مانده و پس از ترکیب با جمله‌های دیگر کامل شده است. / بهذا التعریف فإن جمیع الوحدات اللغویة المذکورة فی الأمثلة السابقة هی جمل. بالطبع إن الإختلاف یکون ظاهراً فی بعض الجمل کحذف الفعل و حذف الفاعل فی البعض الآخر، و فی بعضها تذکر کلاهما. کما أن معنی بعض الجمل یکون کاملا بالفاعل و الفعل و ینقص معنی بعضها و لایکتمل إلا بعد ترکیبها مع جملة اخری.

۳-۱ به جمله‌ای که در ژرف‌ساخت یا روساخت، دارای فعل باشد، ولی معنی آن کامل نباشد، «جمله وابسته» گفته می‌شود؛ ولی اگر معنی کامل باشد، «جمله مستقل یا کامل» نامیده می‌شود؛ مانند: / إن الجملة التی یکون فیها الفاعل ظاهراً أو مستتراً وتحتوی علی فعل و لکن معناها غیر مکتمل تسمی (جملة مقیدة)، و لکن إذا کان المعنی مکتملاً تُسمی «جملة مستقلة أو تامة» مثل:

جمله وابسته:/ جملة مقیدة: اگر تو بیایی

جمله مستقل:/ جملة مستقلة: من می‌آیم.

۴-۱ جمله کامل در زبان فارسی به سه دستهٔ «ساده، مرکب، شبه‌جمله» تقسیم می‌شود. جمله کامل ساده آن است که یک فعل داشته باشد و معنی آن

کامل باشد:/ تنقسم الجملة التامة فی اللغة الفارسیة إلی ثلاثة أقسام: «بسیطة، مرکبة، شبه جملة» الجملة التامة البسیطة: هی التی تحتوی علی فعل واحد و معناها مکتمل.

امیر از ریاست عزل شد.

۵-۱ جمله مرکب آن است که تعداد فعلهای آن بیش از یکی باشد. جمله مرکب بر سه نوع است: «همپایه، ناهمپایه، خوشه‌ای». جمله مرکب همپایه آن است که از ترکیب چند جمله مستقل (هسته‌ای)[1] با حروف ربط (حروف همپایگی) ساخته شده باشد: /

---

۱. «جمله مستقل یا هسته‌ای» آن است که به تنهایی نیز معنی آن کامل باشد، حتی اگر وابسته گرفته باشد. «جمله وابسته» جمله‌ای است که به تنهایی معنی کامل ندارد، و بدون جمله هسته‌ای و مستقل، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

وجود جمله مستقل در جمله‌های مرکب «اجباری» و وجود جمله وابسته «اختیاری» است. ملاک صوری برای تشخیص جمله وابسته آن است که یکی از عناصر پیونددهنده در آغاز آن آمده باشد، مشهورترین عناصر پیونددهنده عبارتند از: به طوری‌که، چنانچه، وقتی که، هنگامی‌که، اگر، هرگاه، که، چون، زیرا، برای اینکه، تا و امثال اینها، باید توجه داشت که گاهی در آغاز این جمله‌ها از نظر ظاهری حرف «که» وجود ندارد، ولی در معنی وجود دارد و می‌توان آن را در لفظ هم ظاهر کرد؛ مثلاً در جمله «من می‌دانم تو درست می‌گویی» عنصر «که» در ظاهر وجود ندارد، ولی می‌توان قبل از جمله «تو درست می‌گویی» آن را افزود: «من می‌دانم که تو درست می‌گویی» / «الجملة الأساسیة أو المستقلة»: هی الجملة التی تکون مکتملة المعنی بذاتها، حتی ولو کان لدیها جملة مقیدة. «والجملة المقیدة (الناقصة)» هی التی لا تکون مکتملة المعنی بمفردها، ولا یمکن أن توجد بدون الجملة الأساسیة و المستقلة. إن وجود الجملة المستقلة فی الجملة المرکبة إلزامی أما الجملة المقیدة فإن وجودها اختیاری. المعیار الظاهری لتحدیدالجملة المقیدة: هو أن یأتی أحد عناصر الربط فی بدایة الجملة. و عناصر الربط المشهورة عبارة عن : به طوری که، چنانچه، وقتی که، هنگامی که، اگر، هرگاه، که، چون، زیرا، برای اینکه، تا و أمثالها. یلاحظ أنه فی بعض الأحیان لا یوجد حرف (که) فی بدایة الجملة من ناحیة الشکل الظاهری، ولکنه موجود فی المعنی و یمکن أن یظهر فی التلفظ، مثلا فی جملة «من می‌دانم تو درست می‌گویی» عنصر (که) فی الشکل الظاهری غیر موجود، و لکن یمکن إضافته قبل جملة: «تو درست می‌گویی» بحیث تکون «من می‌دانم که تو درست می‌گویی».

الجملة المركبة: تحتوی علی أکثر من فعل. و تتکون من ثلاثة أنواع: «متکافئة (همپایه)، غیرمتکافئة (ناهمپایه)، مختلطة الهیئة (خوشه‌ای)». الجملة المرکبة المتکافئة تتکون من عدة جمل أساسیة متصلة بحروف الربط (حروف همپایگی):

حسین حرف حق گفت، سختی کشید و درگذشت.

هم کار می‌کنم، هم درس می‌خوانم

یا بکش، یا دانه ده، یا از قفس آزاد کن.

۶-۱ جمله مرکب ناهمپایه، جمله‌ای است که از یک جمله مستقل (هسته‌ای) و یک یا چند جمله ناقص (وابسته) تشکیل شده باشد:/ الجملة المرکبة (غیر المتکافئة): تتکون من جملة واحدة مستقلة (أساسیة/نواة) وجملة ناقصة أو أکثر (مقیدة):

اگر کوشش کنی، موفق می‌شوی.

۷-۱ جمله مرکب ناهمپایه‌ای که از ترکیب جمله‌های همپایه و ناهمپایه تشکیل شده باشد، جمله خوشه‌ای نامیده می‌شود:[1] / الجملة المرکبة (غیر المتکافئة)

---

۱. بعضی از دستورنویسان به جمله‌ای «خوشه‌ای» می‌گویند که از ترکیب حداقل دو جمله هسته‌ای (مستقل) و یک یا چند جمله وابسته تشکیل شده باشد (باطنی، محمدرضا؛ توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، ص۷۱) اما به نظر می‌رسد جمله‌ای را که از دو جمله وابسته همپایه و یک جمله هسته‌ای تشکیل شده باشد) نیز بتوان خوشه‌ای (خوشه‌ای وابسته‌ای) نامید (مانند جمله شماره ۶ قاعده ۱-۱) همان‌طور که اگر از حداقل دو جمله هسته‌ای و یک یا چند وابسته ساخته شده باشد، جمله خوشه‌ای (خوشه‌ای هسته‌ای) می‌نامیم. / یطلق بعض النحویین تسمیة مختلطة الهیئة (خوشه‌ای) علی الجملة التی تتکون علی الأقل من جملتین أساسیتین (مستقلتین)وجملة مقیدة أو أکثر. ولکن یبدو أن الجملة التی تتکون من جملتین (متکافئة مقیدة وجملة واحدة أساسیة)، یمکن أن تسمی أیضاً بالجملة المختلطة الهیئة (مختلطة الهیئة المقیدة) أی أنها تتکون من عدة جمل أساسیة و مقیدة (کما فی الجملة رقم ۶ من الفقرة۱-۱) کما أنها لو تشکلت کحد أدنی من جملتین أساسیتین و واحدة أو أکثر مقیدة فإننا نسمی الجملة المختلطة الهیئة بـ (المختلطة الهیئة الأساسیة).

والتی تتکون من جمل متکافئة وغیر متکافئة ، تسمی جملة مختلطة الهیئة.

اگر درس بخوانی قبول می‌شوی[1] و مشکلت حل می‌شود.
وابسته مستقل مستقل

یا حسن را با خود ببر یا اجازه بده [که] من ببرم.
مستقل مستقل وابسته

۸-۱ شبه جمله، جمله‌ای است که اگرچه در ژرف‌ساخت آن (مفهوم جمله) فعل وجود دارد، در روساخت (ظاهر) جمله ـ بنا به عادت اهل زبان ـ غالباً فعل ذکر نمی‌شود: / شبه الجملة هی جملة لها فعل إلا أنه مستتر فیها(فی معنی الجملة)، أما فی شکلها الظاهری فإن الفعل غالباً ما یُحذف بحسب الاستعمال اللغوی لأهل اللغة:

خوشا[2]	خیلی ممنون
سلام	آفرین
ای خدا	به‌به

---

۱. در زبان فارسی فعل جملهٔ شرط، مضارع است، مگر مقصود ما بیان کاری باشد که در گذشته اتفاق افتاده است؛ اما باید توجه داشت که در ترجمه از عربی به فارسی، چنانچه در جمله شرطی حرف «إن و...» به کار رود، فعل شرط، مضارع ترجمه می‌شود، ولی اگر «لو» به کار رود؛ حتی اگر فعل آن مضارع باشد، ماضی ترجمه می‌شود؛ مانند: /فی اللغة الفارسیة یکون فعل الشرط فعلاً مضارعاً، إلا إذا کان قصدنا توضیح عمل حدث فی الماضی. و لکن یجب الملاحظة عند الترجمة من اللغة العربیة إلی اللغة الفارسیة بأنه کما یتم استعمال حرف (إن و...) فی جمل الشرط، فإن فعل الشرط یتم ترجمته إلی المضارع، و لکن إذا تم استعمال (لو) حتی ولو کان فعلها مضارعاً فإنه یتم ترجمته إلی الماضی، مثال:

إن دَرَسْتَ نَجَحْتَ (اگر درس بخوانی موفق می‌شوی).

لَو دَرَسْتَ لَنجَحتَ (اگر درس می‌خواندی موفق می‌شدی).

لَو کان یَفِی کَفَی (اگر وفا می‌کرد کافی بود).

۲. پسوند «ا» در «خوشا» پسوند عاطفی است، نه نشانه ندا. /اللاحقة (ا) فی (خوشا) لاحقة عاطفیة و لیست علامة نداء.

آخ	افسوس
دو دو تا چهارتا	امان از دست روزگار
ساکت	عیدتان مبارک
درود بر شما	مرحمت شما زیاد

۹-۱ شبه‌جمله را به سه گروه «اختصاری» و «عاطفی» و «ندایی» می‌توان تقسیم کرد:/ يمكن تقسيم شبه الجملة إلى ثلاث مجموعات «مختصرة» و «عاطفية» و «ندائية».

نمونه شبه جمله اختصاری:/ أمثلة على شبه الجملة الاختصارية:

سلام [بر شما باد].

صبح [شما] به خیر [باشد].

درود بر محمد [باد].

عبور ممنوع [است].

سکوت [را رعایت کنید].

توضیح: چنانچه ارکان شبه‌جمله اختصاری، در جمله ذکر شده باشد، در آن صورت آن جمله، جمله کامل محسوب می‌شود:/ إذا ذكرت أركان شبه الجملة الاختصارية في الجملة، فإنها في هذه الحالة تعد جملة تامة:

سلام بر شما باد.

سلام عرض می‌کنم.

خداحافظ شما باد.

شبه‌جمله‌های «عاطفی»، اسم صوتها و کلمه‌های عاطفی هستند که به تنهایی معنایی را می‌رسانند، و فعلی در ژرف‌ساخت خود دارند، ولی فعل جمله به روشنی قابل بازسازی نیست؛ بلکه شنونده در هر موقعیتی، مفهومی خاص را از آن استنباط می‌کند: / إن شبه الجملة (العاطفية) و اسم الصوت و كذا الكلمات العاطفية التي تقوم بإيصال المعنى بذاتها يكون لديها فعل في معناها

(مستتراً)، إلا أن هذا الفعل لا يمكن اعادة صياغته بوضوح، ولكن المستمع يستنبط منه معناً خاصاً فی کل حالة، مثل:

افسوس/ آخ/ وای/ دریغ/ خوشا/ به‌به/ آفرین

شبه‌جمله‌های عاطفی از استقلال شبه‌جمله‌های اختصاری برخوردار نیستند، مگر اینکه به تنهایی به کار روند؛ اما اگر تنها نباشند و در کنار سایر جمله‌ها به کار روند، معمولاً بین آنها و جمله بعد از آنها، حرف «که» در ژرف‌ساخت یا روساخت جمله وجود دارد: / إن شبه الجملة العاطفية لا تحظی باستقلالية كما فی شبه الجملة الاختصارية، إلا إذا استعملت بمفردها، أما إذا لم تكن بمفردها واستعملت مع بقية أجزاء الجملة. فانه كما تجری العادة أن تأتی (كه) بينها و بين الجملة التالية لها سواء مستترة أو ظاهرة فی الجملة.

افسوس که دیر شد.

آخ [که] دستم درد گرفت.

خوشا (خوش‌باد) آنان که سراز پا ندانند.

وای [که] چه حالی داشتم.

آفرین [که] چه خوب درس می‌خوانی.

به‌به [که] چه بچه مؤدبی است.

هرگاه اجزای محذوف شبه‌جمله عاطفی نیز در جمله ذکر شود، در آن صورت، آن جمله، جمله کامل محسوب می‌شود: / كلما ذكرت الأجزاء المحذوفة لشبه الجملة العاطفية فی الجملة فإنها فی هذه الحالة، تعتبر جملة تامة مثل:

او به من آفرین گفت.

گاهی نیز ممکن است سایر اجزا ذکر شوند ولی فعل همچنان محذوف باشد، در این صورت همچنان شبه‌جمله محسوب می‌شود. / أحياناً يتم

ذکرسائر أجزاء الجملة و مع هذا فإن الفعل یبقی محذوفاً، و فی هذه الحالة تعد کما هی شبه جملة.

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش.

۱۰-۱ منادای مندوب عربی نیز معادل شبه‌جمله عاطفی است و همان‌طور که در عربی فقط برای دردمندی و نوحه‌سرایی به کار نمی‌رود، بلکه برای شادی هم کاربرد دارد (وافراحتا)، در زبان فارسی نیز بر همه انواع حالات عاطفی دلالت می‌کند. ولی در زبان فارسی با نشانهٔ «وا» و «وای» و گاهی «ای» در اول، یا «ا» در آخر کلمه، یا ترکیبی از آنها به کار می‌رود: / یعادل المنادی المندوب فی اللغة العربیة، شبه الجملة العاطفیة (فی الفارسیة)، ولکنها لیست کما فی العربیة تستعمل للتأسف و الحسرة و المواساة فقط، بل أیضاً تستعمل لإبراز الفرحة و البهجة و السرور (وافرحتاه)، ففی اللغة الفارسیة أیضاً تدل علی جمیع أنواع الحالات العاطفیة. إلا أنها فی اللغة الفارسیة تستعمل بالعلامات التالیة (وا) و (وای) وأحیاناً (ای) فی أول الکلمة، أو (ا) فی آخر الکلمة، أو أی ترکیب منها. مثل:

وامصیبتا

واحسرتا

واحسینا

وای حسین

وای سرم

حبذا

خرّما

خوشا

ای وای

۱-۱۱ گاهی تعجب عربی نیز، معادل شبه‌جمله عاطفی فارسی است:/ صیغة التعجب فی اللغة العربیة أحیاناً ما تعادلها شبه الجملة العاطفیة فی اللغة الفارسیة، مثل:

عجبا

شگفتا

حتی جمله‌های عربی که با این مضمون در زبان فارسی به کار می‌روند، شبه‌جمله عاطفی محسوب می‌شوند (البته بعضی دستورنویسان آنها را قید به شمار می‌آورند): / حتی الجمل العربیة التی تستعمل بهذا المضمون فی اللغة الفارسیة، فإنها تُعد شبه جملة عاطفیة (بالطبع بعض النحویین اعتبروها قیداً) مثل:

سبحان الله

نعوذبالله

الله‌اکبر

لااله الا الله

ان‌شاءالله

۱-۱۲ شبه‌جمله ندایی، منادا یا عنوان خطابی است که با حرف ندا و خطاب، یا بدون آن آمده باشد. تفاوت مهمی که بین «شبه‌جمله ندایی» و سایر انواع شبه‌جمله وجود دارد، این است که اگر شبه‌جمله‌های ندایی با جمله دیگری به کار روند، حتماً در معنا یا ظاهر کلام، ضمیری در جمله بعد وجود دارد که به منادا برمی‌گردد و حتی از نظر مفرد و جمع بودن با آن مطابقت می‌کند (چون منادا مرجع آن است): / شبه جملة النداء هی المنادی أو المخاطب الذی یأتی مع حروف النداء و الخطاب أو بدونها، و تختلف شبه جملة النداء اختلافاً هامّاً مع بقیة أنواع أشباه الجمل. فاذا استعملت شبه

جملة النداء مع جملة أخرى فإن ضميراً مستتراً أو ظاهراً بالتأكيد يكون موجوداً بحيث يعود على المنادى و يطابقه فى الإفراد و الجمع (لإن المنادى هو الأصل الذى يعود عليه الضمير).

خدایا! تو را می‌پرستم.

حسن! چرا [تو] لباست را نمی‌پوشی؟

بچه‌ها! دوستان شما آمدند.

۱۳-۱ منادا در زبان فارسی بیشتر وقتی به کار می‌رود که به جای ضمیر شخصی در جایگاه نهاد دوم شخص، بخواهیم «اسم» به کار ببریم، امّا چون در زبان فارسی نهاد دوم شخص باید ضمیر باشد، اسم را به صورت منادا به کار می‌بریم: / يستعمل المنادى فى اللغة الفارسية فى معظم الأحيان عندما نريد أن نستعمل اسماً بدلاً عن الضمير فى مكان الفاعل المخاطب، و لكن فى اللغة الفارسية لإنه يجب أن يكون الفاعل ضميراً، فإن الاسم يُستعمل بشكل منادى:

علی! کتابت را به من بده.

دانشجویان عزیز! چرا درسهایتان را نمی‌خوانید؟

گاهی نیز ضمیری در ظاهر کلام وجود ندارد، ولی در مفهوم جمله موجود است: / أحياناً كذلک لايوجد ضمير فى ظاهر الكلام، ولكنه موجود فى معنى الجملة، مثل:

حسن! [تو] به مدرسه رفتی؟

ای کسانی که [شما] در ساحل نشسته‌اید.

ای مرد! [تو] سخن راست بگو.

اما گاهی ممکن است ضمیری که به اسم مخاطب یا اسم منادا برمی‌گردد، با جمله‌ای که در آن به کار رفته، مجموعاً حذف شده باشند: / و لكن أحياناً يمكن للضمير الذى يعود على اسم المخاطب أو اسم المنادى

أن یحذف مع الجملة التی استعمل فیها، مثل:

آقای رئیس! (به اطلاع شما می‌رسانم) پرونده‌ها را خواندم.

خدایا! [تو ببین] هر کسی به دنبال منفعت خودش است [تو بگو] من چه کنم.

حتی گاهی ممکن است شبه‌جمله ندایی و اختصاری در کنار هم بیایند:/ حتی یمکن أحیاناً لشبه الجملتین الندائیة و الاختصاریة أن تاتیا معاً، مثل:

یا الله از تو مدد.

یا الله![من] از تو مدد [می‌خواهم].

یا الله (شبه‌جمله ندایی)، از تو مدد (شبه‌جمله اختصاری)

دو شبه‌جمله اختصاری می‌توانند با هم یک جمله مرکب بسازند:/ یمکن لشبه جملتین اختصاریتین أن تشکلا معاً جملة مرکبة؛ مثل:

از تو حرکت، از خدا برکت.

[اگر] از تو حرکت [باشد]، از خدا برکت [خواهد بود] (تأویل اول).

[اگر] از [جانب] تو حرکت [باشد]، از [جانب] خدا [دادن] برکت [خواهد بود] (تأویل دوم).

همان‌طور که در مثالهای قواعد مختلف ملاحظه کردید، مشهورترین حروف نقش نمای ندا «ای» و «یا» هستند که قبل از اسم می‌آیند و «ا» که بعد از اسم قرار می‌گیرد: / کما تلاحظون فی الأمثلة قواعد مختلفة، أشهرها حروف النداء «ای» و«یا» التی تکون قبل الاسم و«ا» الذی یقع فی نهایة الاسم.

۱۴-۱ باید توجه داشت که در ترجمه مناداهای عربی به زبان فارسی، ضمیر غایب به ضمیر مخاطب ترجمه می‌شود: / یجب الملاحظة بأنه یتم ترجمة ضمیر الغائب إلی ضمیر المخاطب اثناء ترجمة المنادی العربی إلی اللغة الفارسیة:

یا ایها الذّین امَنُوا: ای کسانی که ایمان آوردید (نه آوردند)

۱۵-۱ گاهی منادا، جمله توضیحی می‌گیرد (معادل منادای موصول عربی) که در این صورت منادا و جملهٔ توضیحی آن مجموعاً جملهٔ پیرو برای جمله پایه دیگری می‌شوند: / أحیاناً ما یأخذ المنادی جملة توضیحیة (فیعادل المنادی الموصول فی اللغة العربیة) و فی هذه الحالة فان المنادی و جملته التوضیحیة یکونان معاً جملة تابعة لجملة أساسیة أخری، مثل:

ای کسی که به آدم نامها را یاد دادی... (یا من عَلَّمَ آدمَ الاسماءَ...).

ای کسی که مرا در عشق ملامت می‌کنی... (یا مَن یَلُومنی فی‌الحُبِّ...).

ای کسی که بر اهل مملکتت تجاوز نمی‌کنی... (یا مَن لایعتَدی علی اهل مَملکِته...).[1]

تمرین

۱- برای جمله ساده و هر یک از انواع جمله مرکب (همپایه، ناهمپایه، خوشه‌ای) چهار مثال جدید بنویسید:

ساده

.....

.....

.....

.....

مرکب همپایه

.....

.....

.....

.....

مرکب ناهمپایه

.....

---

۱. مثالها و ترجمه‌های عربی از: معروف، یحیی؛ فن ترجمه...؛ (ص ۱۵۰ و ۱۲۸): / الامثلة و الترجمة العربیة أُقتبست من کتاب : فن الترجمة، لیحیی معروف، (ص ۱۲۸و ۱۵۰)

.....
.....
.....

مرکب خوشه‌ای

.....
.....
.....
.....

۲- برای هر یک از انواع شبه‌جمله چهار مثال بنویسید:

شبه‌جمله اختصاری

.....
.....
.....
.....

شبه‌جمله ندایی

.....
.....
.....
.....

شبه‌جمله عاطفی

.....
.....
.....
.....

۳- با مرتب کردن کلمه‌های زیر جمله بسازید:

حال، است، سلام، خیر، به، شما، چطور، صبح

.....

خوب، می‌شوی، را، موفق، درسهایت، بخوانی، اگر

.....

وفا، یا، خبر وصل، یا، تو، مرگ رقیب، یا

.....

که، مردی، دست، با، خود، کار می‌کند، است، کارگر

.....

ممنون، حال، خیلی، چطور، شما، است

.....

که، مردم، به، پیش، بمیری، از، آن، برسان، خیری

.....

چقدر، می‌نویسی، آفرین، خوب

.....

آنان، خوشا، دائم، که، نمازند، در

.....

و، کوزه فروش، به، هر یک، زبان حال، گفتند، و، با من، کو، کوزه‌خر، کوزه‌گر

.....

چنان‌کن، خدایا، کار، سرانجام، خوشنود، تو، باشی، رستگار، ما، و

.....

۴- جاهای خالی را با کلمه مناسب پر کنید:

من ندانستم از اول..... تو بی‌مهر و وفایی.

عهد نابستن از آن به (بهتر) که..... و نپایی.

هم درس خواندم..... کار کردم.

هرکسی پول داشته باشد، زور هم..... .

میازار موری ..... دانه‌کش است.

که جان دارد..... جان شیرین خوش..... .

مال برای آسایش عمر است..... عمر برای جمع کردن مال.

تو کز (که از) محنت دیگران بی‌غمی، نشاید..... نامت نهند آدمی.

۵- جمله‌های غلط را اصلاح کنید:

اگر درس می‌خوانی موفق می‌شوی.

من به کلاس رفتم و درس خواند.

دیروز دوست شما را می‌بینم.

دریغ است ایران که ویران شوند.

این کتاب به احمد بده.

درس دوم

روش حذف و عطف در جمله

۱-۲ در جمله‌های مرکبی که با حروف ربط (حروف همپایگی) به هم پیوند خورده‌اند، اگر کلمه یا کلمات مشترکی وجود داشته باشد که نقش آنها نیز یکسان باشد، می‌توان یکی را حفظ و بقیه را به قرینه لفظی حذف کرد: / فی الجمل المرکبة التی ترتبط مع بعضها بحروف الربط إن وجدت کلمة أو کلمات مشترکة فی نفس الدور فی الجملة، فإنه یمکن فی هذه الحالة أن یذکر دور واحدة منها، وتحذف بقیة الکلمات بقرینة لفظیة مثل:

سعید آمد. سعید در جشن شرکت کرد. سعید برگشت.

سعید آمد، در جشن شرکت کرد و برگشت.

در جمله بالا «سعید» در سه جمله مشترک است و نقش آن در هر سه جمله فاعل است، بنابراین فقط در جمله اول ذکر شده و در جمله‌های بعد حذف گردیده است؛ اما اگر نقش کلمه‌های مشترک متفاوت باشد، نمی‌توان آنها را حذف کرد:/ فی الجملة السابقة(مختلطة الهیئة) ذکر سعید فی کل من الجمل الثلاث، و هو فاعل فی کل جملة، بناءً علی هذا ذکر فقط فی الجملة الأولی وحذف من الجمل التی تلیها، أما إذا کان دور الکلمات مختلفاً فی الجملة، فلا یُمکن حذفه:

اتومبیل عابر را زیر گرفت، عابر مرد.

اتومبیل عابر را زیر گرفت و مُرد (غلط).

زیرا عابر در جمله اول مفعول و در جمله دوم، نهاد (فاعل) است. در واقع اگر بخواهیم جمله را از نظر دستوری معنی کنیم، «اتومبیل» نهاد فعل «مُرد» محسوب می‌شود (اتومبیل مُرد) و این غلط است. / لإن (عابر) فی الجملة الأولی مفعول و فی‌الجملة الثانیة فاعل. و فی‌الواقع إذا أردنا أن نأول الجملة من الناحیة النحویة، فإن (اتومبیل) یُعد فاعلاً لفعل (مُرد) وهذا خطأ.

۲-۲ حذف به قرینهٔ لفظی در همه اجزا و ارکان جمله، حتی در حروف اضافه، امکان‌پذیر است:/ الحذف بالقرینة اللفظیة ممکن أن یکون فی جمیع أجزاء و أرکان الجملة، حتی فی حروف الإضافة.

ایمان را به توحید تکمیل کنند و توحید را به اخلاص [تکمیل کنند].

در خانه و [در] مدرسه کارش منظم است.

من هرگز پروین را ندیده‌ام و [هرگز] با او سخنی نگفته‌ام.

این هدیه را به پاس شهامت [او] و شجاعت او تهیه کردم.

او ناراحت [شد] و [او] شرمنده شد.

توضیح: در حذف به قرینه لفظی، باید دقت داشت که عناصر حذفی دقیقاً با قرینه یکسان باشند، و جایگاه آنها در جمله نیز از نظر دستوری درست همسان باشد؛ مثلاً این دو جمله را «او محافظ سنت خانوادگی است، او علاقه‌مند به سنت خانوادگی است» می‌توان با حرف ربط به هم مربوط کرد و به صورت زیر نوشت: / یجب التدقیق فی الحذف بالقرینة اللفظیة بحیث یکون الحذف مساویاً تماماً لها، و کذلک من ناحیة القواعد یجب أن یکون مماثلاً لموقعها فی الجملة؛ فمثلاً فی هاتین الجملتین«او محافظ سنت خانوادگی است، او علاقه مند به سنت خانوادگی است» یمکن الربط بینهما بحرف عطف و تکتب کما یلی:

او محافظ سنت خانوادگی و علاقه‌مند به آن است.

در جمله مذکور، «او» از جمله دوم و «است» از جمله اول حذف شده است، ولی سنت خانوادگی که در هر دو جمله مشترک است حذف نشده، بلکه در جمله دوم برای رعایت اختصار، به جای سنت خانوادگی از ضمیر «آن» استفاده شده است. علت اینکه ترکیب «سنت خانوادگی» حذف نشده، این است که اگر حذف می‌شد، جمله به صورت زیر در می‌آمد و غلط بود: / فی الجملة المذکورة، حذف «او» من الجملة الثانیة و«است» من الجملة الأولی ولکن ترکیب «سنت خانوادگی» لإنه مشترک فی الجملتین لم یحذف، بَل فی‌الجملة الثانیة من أجل مراعاة الإختصار، استعملت «آن» بدلاً عن «سنت خانوادگی» و سبب أن ترکیب «سنت خانوادگی» لم یحذف، هو أنه لوحُذف ستکون الجملة خاطئة و تصبح کما فی المثال التالی:

او محافظ و علاقه‌مند به سنت خانوادگی است.

زیرا عطف کلمه «علاقه‌مند» به «محافظ» و حذف کسرهٔ آخر کلمهٔ «محافظ» به این معنی است که حرف «به» در هر دوکلمه مشترک است (چون حرف اضافه معطوف است = او محافظ به سنت خانوادگی...)، حال آنکه این طور نیست؛ زیرا محافظ با «به» به کار نمی‌رود؛ (محافظ به = غلط) اما اگر همین جمله به صورت زیر بود، درست محسوب می‌شد؛ زیرا حرف «به» هم با علاقه‌مند و هم با «وفادار» می‌تواند به کار رود: / لإن عطف کلمة«علاقه مند» علی «محافظ» وحذف الکسرة من آخر کلمة «محافظ» یدل علی أن حرف «به» مشترک فی کلتی الکلمتین (لإن حرف العطف (یعطف ماقبله علی مابعده) = او محافظ به سنت خانوادگی...)، إلا أنه لا یکون کذلک؛ لإن محافظ لا یستعمل مع حرف «به»؛ (محافظ به = خطأ) أما إذا کانت الجملة کما فی المثال الآتی فإنها صحیحة؛ لإن حرف «به» یمکن أن یستعمل مع کلمة «علاقه‌مند» و أیضا مع کلمة «وفادار»:

او وفادار به سنت خانوادگی است. او علاقه‌مند به سنت خانوادگی است.
او وفادار و علاقه‌مند به سنت خانوادگی است.

در جمله زیر نیز چون حذف فعل به قرینه لفظی صورت نگرفته است، جمله جدید غلط است:/ کذلک فی الجملة أدناه لإنه لم یتم الحذف بالقرینة اللفظیة، فإن الجملة الجدیدة خاطئة:

دزدان را دستگیر کردند، دزدان را به زندان فرستادند.
غلط: دزدان را دستگیر و به زندان فرستادند (حذف مفعول درست و حذف فعل نادرست:/ حذف المفعول صحیح وحذف الفعل خطأ).

زیرا حذف فعل جمله اول و آمدن حرف «و» در بین دو جمله به این معنی است که فعل جمله دوم متعلق به جمله اول هم هست یعنی «دزدان را دستگیر فرستادند و به زندان فرستادند»؛ اما اگر این دو جمله به صورت زیر باشد، حذف به قرینه لفظی درست است:/ لإن حذف فعل الجملة الأولی و مجئ حرف «و» بین الجملتین یدل علی أن فعل الجملة الثانیة مرتبط بالجملة الأولی أیضاً، یعنی أن «دزدان را دستگیر فرستادند و به زندان فرستادند»؛ أما إذا کان الحذف بالقرینة اللفظیة فی الجملتین کما فی المثال التالی فإنّه صحیح:

دزدان را دستگیر کردند، دزدان را به زندان روانه کردند
دزدان را دستگیر و به زندان روانه کردند (حذف مفعول و جزء صرفی فعل:/ حذف المفعول و الجزء الصرفی للفعل).

۳-۲ حذف گاهی به قرینه معنایی صورت می‌گیرد؛ حذف به قرینه معنایی آن است که جزئی از جمله که در ژرف ساخت وجود دارد، در رو ساخت حذف شود، ولی از روی معنا بتوان آن را بازیابی کرد:/ أحیاناً یتم الحذف بقرینة معنویة؛ و ذلک أن جزءاً من الجملة یکون موجوداً فی معناها، و یحذف

من الشكل الظاهری لها، ولكن يمكن أن يظهر ذلک من خلال المعنی:

می‌خواهم [که] بروم.

حاصل درس نخواندن [چیزی] جز ناکامی نیست.

ورود ممنوع [است].

صبح شما به خیر [باد].

۴-۲ اگر «نهاد جمله» ضمیر شخصی باشد، می‌توان آن را به قرینه فعل (شناسه فعل حتی شناسهٔ تُهی[1] در سوم شخص مفرد ماضی) حذف کرد:/ إذا كان فاعل الجملة هو ضمير (او)، يمكن أن يحذف بقرينة الفعل (حتی ضمير الغائب المفرد فی الزمن الماضی والتی تكون العلامة الدالة عليه صفراً، أيضاً يحذف).

[من] آمدم.

[تو] رفتی.

[او] رفت.

اما اگر نهاد اسم باشد جز به قرینه لفظی نمی‌توان آن را حذف کرد:/ إما إذا كان الفاعل أو المسند إليه اسماً، لا يمكن أن يحذف إلا بقرينة لفظية؛ مثل:

حسین شهید شد.

(حسین در این جمله، چون قرینه لفظی ندارد قابل حذف نیست، زیرا

---

۱. می‌دانیم که در زبان فارسی فعل سوم شخص مفرد ماضی، شناسه ندارد (آمد، رفت)، ولی همین نبودن شناسه، دلالت بر سوم شخص بودن آن می‌کند، به این دلیل به آن «شناسه تُهی» یا «شناسهٔ صفر» می‌گویند. / نحن نعلم أنه فی اللغة الفارسية لا يوجد ضمير مفرد غائب متصل بالفعل الماضی(آمد، رفت)، ولكن عدم وجود هذا الضمير يدل على أن الفاعل هوضمير المفرد الغائب، لهذا السبب يطلقون عليه (ضمير الغائب الخنثی أو اللاحقة الخنثی) أو(ضمير الغائب الذی تكون العلامة الدالة عليه صفراً).

پس از حذف، قابل بازیابی نیست و معلوم نیست چه کسی شهید شد؛ اما اگر نهاد، ضمیر بود حذف آن اشکالی نداشت، چون ضمیر «او» قابل بازیابی است «او شهید شد»). البته همان‌طور که گفتیم اگر نهادی که اسم است، قرینه لفظی داشته باشد، قابل حذف است: / (حسین فی هذه الجملة لا یمکن أن یحذف لأنه لا توجد لدیه قرینة لفظیة تدل علیه، فبعد الحذف، لا یمکن معرفة الفاعل، و لیس معروفاً من هو الشخص الذی اُستشهد؛ أما إذا کان الفاعل ضمیراً، لا توجد مشکلة فی حذفه، لإن الضمیر (او) یمکن معرفته (او رفت)). بالطبع مثلما قلنا، إذا کان الفاعل اسماً، ولدیه قرینة لفظیة، فإنه قابل للحذف:

مهدی آمد، مهدی گفت.

مهدی/ آمد/ و گفت.

نکته دیگر اینکه اگر نهادی که ضمیر است، با بدل همراه باشد، نمی‌توان آن را حذف کرد، همچنین اگر بر آن تأکید باشد، قابل حذف نیست:/ النقطة الأخری هی إذا کان الفاعل ضمیراً، وجاء مع البدل، فلایمکن حذفه، کذلک إذا تم التأکید علیه فإنه غیر قابل للحذف.

ما دانشجویان آماده‌ایم.

بدل

من این موضوع را گفته بودم (نه کس دیگر).

نهاد مؤکد

۵-۲ همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم، شبه جمله‌های اختصاری، شبه‌جمله‌های مستقلند؛ شبه‌جمله‌های عاطفی نیز شبه‌جمله‌های مستقلند؛ حتی اگر در ساختمان جمله مرکب به کار روند، معمولاً جمله هسته‌ای آن خواهند بود، ولی شبه‌جمله‌های ندایی، گاهی مرجع ضمیر برای نهاد یا مفعول یا متمم جمله‌اند؛ بنابراین چون مرجع ضمیر برای ارکان مورد

اشاره‌اند، حذف آنها در جمله ممکن نیست (اگر حذف شوند، مرجع ضمیر قابل بازسازی نیست)؛ و از این رو شاید بتوان«منادا» را یکی از ارکان جمله به شمار آورد، نه شبه‌جمله مستقل از آن:/ أیضاً کما سبقت الإشارة إلی أن أشباه الجمل القصیرة هی أشباه جمل مستقلة، وکذلک أشباه الجمل العاطفیة هی أشباه جمل مستقلة؛ حتی إذا استعملت فی بناء الجملة المرکبة عادة ما تکون جملة أساسیة لها، ولکن أشباه الجمل الندائیة أحیاناً ما یعود فیها الضمیر للفاعل او المفعول أو تکملة للجملة بناءً علی هذا فإن الضمیر فیها یعود علی أرکان الجملة التی أُشیر إلیها، لذا لا یمکن حذفها من الجملة. (إذا حذف أحد أرکان الجملة التی یعود علیها الضمیر فإنه لا یمکن إعادة صیاغته) و لذلک یمکن أن یُعد (المنادی) واحداً من أرکان الجملة، و لیس شبه جملة مستقلة عنها.

سلام حال شما چطور است؟
جمله جمله

دریغ که این موضوع را درک نمی‌کنند.
جمله‌هسته‌ای جمله وابسته

ای خدا [تو] ما را ببخش (ای خدا مرجع ضمیر (محذوف) نهاد است).

خدایا [ما] تو را می‌پرستیم (خدایا مرجع ضمیری است که مفعول جمله است).

خدایا [من] به تو پناه می‌برم (خدایا مرجع ضمیری است که متمم جمله است).

۶-۲ در پاسخ جمله‌های پرسشی، گاهی تمام اجزای جمله، جز یک کلمه قابل حذف است: / أحیاناً تحذف کل أجزاء الجملة عدا کلمة واحدة، فی جواب الجملة الاستفهامیة:

آیا او به دانشگاه رفته است؟ بلی. (بلی او به دانشگاه رفته است)

در ضمن اگر ضمیر جمله سؤالی، اول شخص باشد، در «جمله پاسخ» به دوم شخص تبدیل می‌شود، همین‌طور اگر دوم شخص باشد، در «جمله پاسخ»، به اول شخص تبدیل می‌شود: / بالإضافة إلى ذلک، إذا کان ضمیر الجملة الاستفهامیة، هو ضمیر المتکلم، فإنه یُصبح ضمیراً للمخاطب فی «جملة الجواب»، و کذلک إذا کان الضمیر فی «جملة الجواب» ضمیراً للمخاطب فإنه یُصبح ضمیراً للمتکلم:

آیا من به تهران رفته‌ام. بله... (بله شما به تهران رفته‌اید).

آیا تو علی را دیده‌ای؟ بله... (بله من علی را دیده‌ام).

۷-۲ گاهی برای پرهیز از تکرار می‌توان «اسم» را در جمله حذف کرد و به جای آن «ضمیر» گذاشت. باید توجه داشت که در این صورت به جای اشخاص از ضمایر شخصی، و به جای اشیاء از ضمایر اشاره «این/ اینها» و «آن/ آنها»، استفاده می‌شود[1]: / أحیاناً من أجل اجتناب التکرار، یمکن أن یُحذف «الاسم» من الجملة، ویوضع «ضمیر» بدلاً عنه. کما تجدر الإشارة إلى أنه فی هذه الحالة یُمکن استعمال الضمائر الشخصیة بدلاً عن أسماء الأشخاص و ضمائر الإشارة (این/اینها) و(آن/آنها) بدلاً عن أسماء الأشیاء.

حسن آمد، او [حسن] گفت پدرش مریض شده است.

کتاب جمله‌سازی را خریدم، آن [کتاب] را به تو هدیه می‌دهم.

تمرین

۱- با حذف اجزای مشترک و ادغام جمله‌های زیر، جمله مرکب بسازید:

هرکسی در زندگی هدفی دارد ــ هرکسی در زندگی برای رسیدن به هدفی می‌کوشد (هرکسی در زندگی هدفی دارد و برای رسیدن به آن می‌کوشد).

---

۱. برای «حذف در جمله» توضیحات دیگری نیز وجود دارد که اشاره به آنها از حوصله این درس خارج است./ لأجل «الحذف فی الجملة» توجد هناک توضیحات أُخری، والإشاره إلیها خارج عن إطار هذا الدرس.

سمیه به کتابفروشی رفته است ـ سمیه کتاب خریده است.

.....

من به شهر رویان رفتم ـ من در شهر رویان به جنگل رفتم.

.....

او تاریخ بیهقی را خواند ـ او تاریخ جهانگشا را خواند.

.....

تو شادی ـ من شادم.

.....

ما به جلسه سخنرانی رفتیم ـ شما به جلسه سخنرانی نرفتید.

.....

هرکسی چیزی می‌خواهد ـ هرکسی آرزویی دارد.

.....

ویدا هاشمی آمد ـ تو ویدا هاشمی را می‌شناسی.

.....

۲- صورت درست جمله‌های غلط را بنویسید.

رفت و برگشت از مشهد دو روز طول می‌کشد.

.....

مهبود به اراک رفته و قالیچه خرید.

.....

بچه را به آشپزخانه برد و غذا به او خورد.

.....

پدرم ما را نهی کرده بود که به جای بد نمی‌رویم.

.....

حسن نزد مادرش رفته و گفت این غذا خوب است.

.....

ما او را به اینجا دعوت می‌کنم.

.....

همهٔ شیرینی‌ها را خورده شد.

.....

او را ناراحت و شرمنده شد.

.....

۳- کلمه‌های حذف شدهٔ جمله‌های زیر را آشکار کنید و آنها را با رعایت ترتیب ارکان جمله، بازنویسی کنید:

اینکه می‌بینم به بیداری است یارب یا به خواب.

(یارب، [آیا] این [را] که می‌بینم به بیداری است یا به خواب [است]).

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

.....

الهی سینه‌ای ده آتش افروز، در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

.....

روزها فکر من این است و همه شب سخنم/ که چرا غافل از احوال دل خویشتنم.

.....

روباهی را دیدند که افتان و خیزان می‌گریزد، مردم از او پرسیدند «چه شده است که این چنین می‌گریزی؟» گفت: شنیده‌ام شتر را به بیگاری می‌گیرند. گفتند «تو با شتر چه مناسبت داری و با او چه مشابهت؟» گفت: خاموش، که اگر جاهلان بگویند شتر است و گرفتار شوم چه کسی به فکر تخلیص من خواهد بود؟ تا تفتیش حال من کنند و تا تریاق از عراق آورند، مار گزیده مُرده بود.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

درس سوم

کاربرد قید و انواع آن در جمله

۱-۳ یکی از ارکان جمله در زبان فارسی «قید» است. قید کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا مفهوم کلِ جمله یا یکی از اجزایِ جمله را به زمان، مکان، حالت یا کیفیت خاصی مقید کند: / القید هو أحد أرکان الجملة فی اللغة الفارسیة. وهو کلمة تُقیّد وتُحدّد معنی الفعل أو الجملة بزمان، مکان، حالة أو کیفیة معینة، مثل:

حتماً برو.

شاید بیایم.

فردا کتاب را می‌خرم.

او از تهران آمد.

مدرسه ما خیلی خوب است.

او درسها را خوب می‌خواند.

۲-۳ کلمه‌های تنوین‌دار عربی رایج در زبان فارسی (البته تنوین نصب)، قید محسوب می‌شوند:/ تُعتبر الکلمات العربیة المختومة بالتنوین والمتداولة فی‌اللغة الفارسیة - خاصة المنصوبة - قیداً:

اخیراً ازدواج کرده است.

انصافاً کارها را خوب انجام می‌دهد.

تو باید جداً درس بخوانی.

اتفاقاً ما هم به آنجا می‌رویم.

یقیناً تو را دوست دارد.

۳-۳ قیدهای فارسی به دو گروه تقسیم می‌شوند، کلمه‌هایی که همیشه قیدند و به آنها «قید مختص» می‌گویند و کلمه‌هایی که گاهی قیدند و گاهی ممکن است «اسم» یا «صفت» باشند که به آنها «قید مشترک» می‌گویند: / ینقسم القید فی اللغة الفارسیة إلی مجموعتین، الکلمات التی تکون قیداً دائماً، و یطلق علیها «قید خاص»، و الکلمات التی تکون قیداً أحیاناً و فی الحین الآخر تکون «اسماً» أو «صفةً» یطلق علیها «قید مشترک».

قیدهای مختص: / القیود الخاصة

آهسته آهسته هوا سرد می‌شود.

کم‌کم زبان فارسی را یاد می‌گیرید.

دانش‌آموزان را گروه گروه به بازدید بردند.

به تدریج مشکلات حل می‌شود.

به ناچار قبول کردم.

شتابان به طرف ما آمد.

به سرعت از اینجا دور شد.

قیدهای مشترک/

تو خوب کار کردی (قید).

کار خوب او را پسندیدم (صفت).

دیشب او را دیدم (قید).

کار دیشب تو خوب نبود (اسم / مضاف‌الیه).

او بسیار کار می‌کند (قید).

پول بسیار، مشکلی را حل نمی‌کند (صفت).

۴-۳ ظروف زمان و مکان عربی، در زبان فارسی، قید مشترک محسوب می‌شوند: / یعد ظرف الزمان و المکان فی اللغة العربیة، قیداً مشترکاً فی اللغة

الفارسیة:

قید: صبح شما را می‌بینم.

اسم: صبح از راه رسید.

۳-۵ جای قید در جمله با توجه به اینکه چه چیزی را مقید می‌کند، یا بر چه کلمه‌ای تأکید دارد، تعیین می‌شود. اگر مفهوم کلی جمله را مقید کند، در آغاز جمله می‌آید: / یتم تحدید مکان القید فی الجملة علی ضوء الشئ الذی یتم تقییده أو الکلمة التی یتم التأکید علیها. إذا قُیّد المعنی الکلی للجملة فإنه یأتی فی بدایتها:

حتماً به دیدار او می‌روم.

به تدریج کارها را انجام می‌دهم.

دیروز او به دانشگاه آمد.

خوشبختانه کارها بهتر شده است.

۳-۶ اگر تأکید قید بر مفهوم فعل باشد، قبل از فعل می‌آید:/ إذا أکد القید علی معنی الفعل فإنه یأتی قبله:

زهرا مادرش را جداً دوست دارد. (تأکید بر جدی بودن دوست داشتن:/ التأکید علی جدیة المحبة).

جداً زهرا مادرش را دوست دارد (تأکید بر جدی بودن خبر:/ التأکید علی جدیة الخبر).

۳-۷ اگر قبل از قید، حرف اضافه قرار گرفته باشد و بر زمان یا مکان دلالت کند (متمم قیدی باشد)، در جای مناسب خود و معمولاً بعد از نهاد و مفعول می‌آید:/ إذا جاء قبل الظرف حرف إضافة و دل علی الزمان أو المکان فإنه یکون «متمماً قیدیاً» و یأتی فی مکانه المناسب و عادة بعد المسند إلیه «الفاعل أو المفعول».

حسن، رسول را از مشهد به تهران برد.

۸-۳ اگر قید، وابستهٔ اسم یا صفت یا وابستهٔ قید دیگری باشد، قبل از همان اسم یا صفت یا قید قرار می‌گیرد: / إذا اتصل القيد باسم أو صفة أو ظرف آخر فإنه يأتي قبلها:

کار بسیار خوب او ما را متعجب کرد (قید صفت).
او خیلی خوب کار می‌کند (قید قید).
هوا کاملا سرد بود (قید مسند).

۹-۳ ضمایر پرسشی و سایر کلمه‌هایی که در جمله به کار رفته باشند، و در عین حال هیچ نقشی از نقشهای ارکان اصلی جمله (نهاد، مفعول، متمم، مسند، مکمل و فعل) را عهده‌دار نشده باشند و شبه‌جمله هم نباشند، قید محسوب می‌شوند: / أسماء الاستفهام و سائر الكلمات المستخدمة في الجملة والتي لا يكون لموقعها أي تأثير على الأركان الرئيسية للجملة كـ «لمسند إليه، المفعول، المتتم، المسند، المكمل، و الفعل» و أيضاً لا تكون شبه جملة فإنها تُعد قيداً:

چرا به راه راست نمی‌روید؟
آیا او را می‌شناسی؟
این را چند خریدی؟
شما چقدر دیر آمدید؟
اگر پول داشته باشم، می‌خرم.
دیر آمدم، چون که نمی‌خواستم او را ببینم.
با وجود اینکه کار داشتم، آمدم.
علی وقتی راه افتاد که باران می‌بارید.

۱۰-۳ ضمیر فصل یا عماد عربی که غالباً بین مبتدا و خبر قرار می‌گیرد، در زبان فارسی با توجه به بافت جمله و مقصود گوینده معمولا به یکی از قیدهایی نظیر «تنها، همان، در حقیقت، منحصراً، در واقع» ترجمه می‌شود؛

مثلاً جمله زیر، با توجه به بافت کلام به چند صورت قابل ترجمه است:[۱] / ضمائر الفصل و العماد فی اللغة العربیة و التی غالباً ما تأتی بین المبتدأ و الخبر یتم ترجمتها فی اللغة الفارسیة بحسب ترکیب الجملة و قصد المتکلم، لذلک عادة ما تترجم بواحد من القیود مثل: «تنها، همان، در حقیقت، منحصراً، در واقع »؛ فمثلاً الجملة التالیة، و بحسب ترکیب الجملة تکون قابلة للترجمة بعدة أشکال:

اولئک هُمُ المُفلِحونَ

آنان همان رستگارانند/ آنان در حقیقت (حقیقتاً) رستگارانند / آنان تنها رستگارانند/ تنها آنان رستگارانند.

۱۱-۳ درست است که کلمه‌های تنوین‌دار عربی (تنوین نصب) در زبان فارسی به عنوان قید به کار می‌روند، ولی باید توجه داشت که در ترجمه به زبان عربی، نمی‌توان همیشه آنها را به جمله عربی منتقل کرد؛ برای مثال قیدهای «شک» و «نفی» و «زمان» غالباً به صورت دیگری به عربی ترجمه می‌شوند. ولی در سایر موارد، در عربی نیز به همان صورت استعمال می‌شوند:/ صحیح أن الکلمات العربیة المختومة بتنوین (تنوین النصب) تستخدم کقید فی اللغة الفارسیة و لکن تجدر الإشارة إلی أنه عند ترجمتها إلی العربیة لا یمکن نقلها دائماً إلی جملة عربیة، علی سبیل المثال قید «الشک» و «النفی» و «الزمان» غالباً ما یترجم إلی العربیة بشکل آخر. و لکن فی بقیة الحالات فإنها تستعمل أیضاً بنفس الشکل فی اللغة العربیة.

۱. قید شک:/ قید الشک: احتمالاً، محتملاً: احتمالاً می‌گویم: (ربَّما أقُولُ).

---

۱. برای تدوین تمام مباحث مربوط به ترجمه عربی این درس از کتاب «معروف، یحیی؛ فن ترجمه» استفاده شده است./ تم الاستفادة من کتاب «فن الترجمة، لیحیی معروف» لتصنیف کل الموضوعات المتعلقة بالترجمة العربیة لهذا الدرس.

۲. قید نفی:/ قید النفی: ابداً، اصلاً: نمی‌روم (لَنْ أذهَبَ).

۳. قید زمان:/ قید الزمان: بعداً، اخیراً: بعداً خواهی دانست (سوف تعلم بعدُ).

۴. سایر موارد:/ الحالات الأخری: مفصلاً، ظاهراً، عمیقاً، کاملاً، غالباً، اولاً، یقیناً.

۳-۱۲ تنوین تمییز نسبت عربی در فارسی به «از نظر/ از جهت/ از حیث» ترجمه می‌شود؛ مانند:/ تمییز النسبة المنون فی اللغة العربیة یترجم فی الفارسیة بـ «از نظر/ از جهت/ از حیث» مثل:

أنا أکثرکُم اولاداً: من از نظر اولاد از شما بیشترم.

۳-۱۳ حال مفرد عربی که با تنوین به کار می‌رود، در زبان فارسی بیشتر به صورت قید حالت ترجمه می‌شود؛ یعنی معمولاً با اضافه کردن «ان» یا «انه» به آخر کلمه معادل فارسی ساخته می‌شود:/ الحال المفرد فی اللغة العربیة الذی یستعمل مع التنوین أکثر ما یترجم فی اللغة الفارسیة بشکل قید الحال(قید حالت)؛ یعنی عادةً ما یرکب بإضافة «ان» أو «انه» إلی آخر الکلمة التی تعادلها فی اللغة الفارسیة.

یا با اضافه کردن عبارت «در حال» به اول معادل مصدری آن ساخته می‌شود:/ أو تُصاغ بإضافة عبارة «در حال» إلی أول المصدر المعادل له.

یا با اضافه کردن «در حالی که» به اول فعل مضارع اخباری فارسی (یعنی به صورت جمله)، یا به صورتهای دیگری شبیه به اینها (مانند: به+ مصدر/...) ساخته می‌شود:/ أو تُصاغ بإضافة «درحالی که» إلی أول الفعل المضارع الإخباری فی اللغة الفارسیة (أی بصورة جملة) أو أشکال أخری مماثلة لها (مثل: به+ مصدر/...)

خَرَجَ الطفلُ من البیتِ مُسرعاً: کودک شتابان/ عجولانه (به سرعت) از خانه خارج شد.

أتی ضاحکاً: خندان آمد/ در حالی که می‌خندید آمد.

جاءَ متبسماً: تبسم‌کنان آمد/ در حالی که تبسم می‌کرد آمد.

لقیتُهُ ذاهباً: او را در حال رفتن دیدم.

۳-۱۴ مفعول مطلق عربی که با تنوین به کار می‌رود، در فارسی به صورتهای مختلفی ترجمه می‌شود که مشهورترین آنها موارد زیر است:/ المفعول المطلق المنون المستعمل فی اللغة العربیة یترجم إلی الفارسیة بعدة أشکال، الأکثر شهرةً منها الحالات التالیة:

الف) با اضافه کردن حرف «ی» به آخر معادل فارسی کلمه: / بإضافة حرف «ی» إلی نهایة الکلمة المعادلة له بالفارسیة:

فَحمداً ثم حمداً: می‌ستایم ستودنی، ستودنی

امتحَنوا امتحاناً یسیراً: امتحانی آسان دادند.

نَبتَ القمحُ نبتةً جدیدةً: گندم با رویشی جدید رویید.

أُحِبُّ الحیاةَ حُبّاً صادقاً: با عشقی صادقانه زندگی را دوست دارم.

ب) با استفاده ازکلمات(ادات) تشبیه: / باستعمال کلمات (أدوات) التشبیه:

قمتُ قیامَ العبد: بنده‌وار به پا خاستم.

به خصوص مفعولهای مطلق عددی، بیشتر به این روش ترجمه می‌شوند:/ بالنسبة للمفعول المطلق العددی فإنه أکثر ما یترجم بهذه الطریقة:

یُصَفِّقُ تصفیقَ الاعجاب: مانند کسی که شگفت‌زده شده، کف می‌زند.

ضَحِکنا ضحکَ طِفلَینِ معاً: مانند خندیدن دو کودک با هم خندیدیم.

۳-۱۵ کلمه‌های تنوین‌دار مفعول‌له عربی، بیشتر با اضافه کردن یکی از ترکیبهای «به علتِ، به عنوانِ، از بابِ، به خاطرِ، به منظورِ، به سببِ، به جهتِ، به قصدِ» به اول معادل فارسی ترجمه می‌شوند:/ کلمات المفعول له المنونة فی اللغة العربیة، أکثر ما تترجم بإضافة أحد التراکیب التالیة «به علتِ،

به عنوانِ، از بابِ، به خاطرِ، به منظورِ، به سببِ، به جهتِ، به قصدِ» إلی بدایة الکلمة المعادلة لها بالفارسیة:

ضَرَبْتُهُ تأدیباً: او را به قصدِ تربیت زدم.

جِئتُ احتراماً لآرائکَ: از بابِ احترام به نظرهای شما آمدم.

البته بسیاری از «مفعول له»های عربی، عیناً در فارسی به کار می‌روند:/ بالطبع، العدید من «المفعولات له» فی اللغة العربیة تستعمل کما هی فی اللغة الفارسیة.

تیمناً، تفنناً، توسعاً، به معنی «به منظور تیمن، تفنن، توسع».

.....

.....

تمرین

۱- جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید:

هو أشرفُ الرجال همّةً .....

هوافضلنا صبراً و حیاءً .....

دَخَلَ سعیدٌ آخذاً بیَدِ أخیهِ .....

لَبِثَ جامداً مُنتَصباً کَتِمثال قابضاً بیمینهِ علی کوبٍ

.....

خرجتُ مِن منزلِهِم خروجَ الاسیرِ من سِجنِهِ

.....

أینَ الذینَ کانَت تَمُوجُ خزائِنُهُم بالذَّهَبِ موجَ التَّنُّورِ باللَّهَبِ

.....

أطلَقتُ سَراحَهُ نظراً إلی مَوَدَّةٍ کانَت بیننا

.....

۲- با هر یک از قیدهای زیر یک جمله بسازید:

حتماً .....

شاید .....
فردا .....
دیروز .....
خوب .....
خیلی .....
اخیراً .....
انصافاً .....
باید .....
اتفاقاً .....
یقیناً .....
کم کم .....
دسته‌دسته .....
به تدریج .....
به کندی .....
امشب .....
بسیار .....
دیر .....
متأسفانه .....
جداً .....
کاملاً .....
چرا .....
آیا .....
تنها .....
در واقع .....
گریان .....
لنگ‌لنگان .....

۳- در جای خالی قید مناسب بگذارید:

آنها را ..... کتک زدند.
زهرا همسرش را ..... دوست دارد.
او ..... ساعت هشت به دیدار شما آمده بود.
این کار را خیلی ..... شروع کردم.

استاد در حالی که ..... گفت.
من کتاب را ..... برداشتم.
اوضاع ..... درست می‌شود.
اگر..... آمدم معذور بودم.
..... شما در مسابقه پیروز می‌شوید.
..... به حرف او گوش می‌دهد.

۴- جمله‌های زیر را مرتب کنید:

آمد، از پله‌ها، او، عجله، با، بالا

.....

ببینم، را، او، شاید، فردا

.....

در، درس، می‌دهد، دمشق، دانشگاه، اکنون، ندا

.....

شد، موضوع، از، این، ناراحت، عمیقاً

.....

رستگارند، حقیقت، آنها، در

.....

مستان، اندک‌اندک، می‌رسند، خیل

.....

می‌شتافتند، گروه گروه، دیدار، به، او، مردم

.....

آماده، درس دادن، هنوز، تو، نشده‌ای، برای

.....

نمی‌کنم، ظالمان، بیعت، با، ابداً

.....

کمال، دیدار، با، اشتیاق، شما، به، خواهم آمد

.....

درس چهارم

ساختمان کلمه و فعل

۱-۴ کوچکترین واحد معنی‌دار زبان «تکواژ» است. تکواژها در تقسیم‌بندی اول به «دو گروه» و اگر دقیقتر بگوییم به «سه گروه» تقسیم می‌شوند: اول، تکواژهایی که به تنهایی کلمه محسوب می‌شوند و جزء کلمه دیگری نیستند که به آنها «تکواژ آزاد» می‌گویند (مانند اسب، درخت، دو، و، در)؛ دوم، تکواژهایی که به تنهایی به کار نمی‌روند و حتماً به عنوان جزئی از یک کلمه دیگر ظهور و حضور می‌یابند؛ به این گروه، «تکواژ وابسته» می‌گویند (مانند گر، مند، ها، می)؛ گروه سوم، تکواژهایی هستند که از نظر استقلال معنی و توان نقش‌پذیری در جمله، همچون تکواژهای آزادند و در ردیف کلمه قرار می‌گیرند، ولی از نظر شکل خطی به کلمهٔ قبل از خود می‌چسبند؛ مانند «-َم» در «خوبم» که فعل است و «ش» در «گفتمش» که متمم است؛ ما این نوع تکواژ را «تکواژ پیوسته» نامیده‌ایم. / المصرف (تکواژ) هو أصغر واحد لديه معنى فى اللغة. تقسم المصرفات فى التقسيم الأول إلى «مجموعتين»– و إذا كنا أكثر دقة فإنها تُقسم إلى «ثلاث مجموعات»– الأولى المصرفات التى تعد كلمة بمفردها (مستقلة) و ليست جزء من كلمة أخرى و التى يطلقون عليها بـ (المصرفات الحرّة) (مثل: اسب، درخت، دو، و، در) الثانية: المصرفات التى لا تستعمل بمفردها بل لابد أن تظهر كجزء من كلمة أخرى؛ و يطلقون على هذه المجموعة بـ «المصرفات االتابعة» (مثل گر، مند، ها، می)؛ المجموعة الثالثة: المصرفات التى تشابه المصرفات الحرّة من

ناحية إستقلال المعنى و مقدرتها على أخذ موقعها فى الجملة، وتوضع فى صف الكلمة، و أما من ناحية شكل الخط، فإنها تتصل بالكلمة التى قبلها؛ مثل «م-َ» فى «خوبم» التى تكون فعلاً و«ش» فى«گفتمش» و تكون متمماً؛ نحن نسمى هذا النوع من المصرفات (المصرفات المتصلة)

همان‌طور که اشاره شد تکواژهای آزاد (اعم از «واژگانی» و «دستوری» و «قاموسی دستوری»)[1] در ردیف واحد بالاتر از خود یعنی «کلمه» نیز قرار می‌گیرند؛ این کلمه‌ها را کلمه‌های ساده (بسیط/ جامد) می‌گویند؛ اما از ترکیب تکواژهای آزاد با هم، یا با تکواژهای وابسته می‌توان کلمه‌های جدیدی ساخت؛ این کلمه‌ها را باید کلمه «مرکب»[2] نامید: / کما أشير إلى

---

۱. بحث دربارهٔ انواع تکواژها مفصل است (و نگارنده تقسیم‌بندی ویژه‌ای دربارهٔ آنها ارائه کرده است که به دلیل آنکه به این مبحث چندان مربوط نمی‌شود از بیان تفصیلی آن در اینجا صرف‌نظر می‌کند؛ فقط یادآور می‌شود که مقصود از تکواژ قاموسی: تکواژی است که دارای کاربرد و معنی مستقل است (مانند اسب، درخت) و مقصود از تکواژ دستوری تکواژی است که به لحاظ کاربردی مستقل است (جزء کلمه قبل یا بعد از خود محسوب نمی‌شود) ولی معنی دستوری دارد (نه لغوی) (مانند حروف اضافه و ربط و نقش‌نماها). و مقصود از تکواژ قاموسی دستوری، تکواژهای قاموسی هستند که در معنی و کاربرد دستوری به کار می‌روند (نه لغوی) مانند فعلهای کمکی «بود، باش، خواه و...» در فعلهای ماضی بعید و التزامی و فعل آینده:/ البحث مفصل حول المصرفات (و المؤلف عمل لها تقسيماً خاصاً، و لكن لإنها لا تتعلق كثيراً بهذا البحث، صرف النظر عن الشرح التفصيلى لها؛ فقط يذكر بأن المقصود بالمصرف المعجمى: هو المصرف الذى لديه استعمال و معنى مستقل مثل (اسب، درخت) و المقصود بالمصرف القواعدى هو المصرف الذى يكون مستقلاً من ناحية الاستعمال و لا يعد جزءاً من الكلمة التى قبله أو بعده. و لكن لديه معناً قواعدياً (و ليس لغوياً) (مثل حروف الإضافة و الربط و الحروف العاملة). و المقصود بالمصرفات المعجمية القواعدية، هى المصرفات التى تستعمل فى‌المعنى و الاستخدام القواعدى (و ليس اللغوى)، مثل الأفعال المساعدة «بود، باش، خواه، و ...» التى تستخدم مع الفعل الماضى البعيد و الالتزامى و المستقبل.

۲. در کتابهای دستور «کلمه مرکب» به معانی مختلفی به کار می‌رود که رایج‌ترین آن به معنی ترکیب تکواژهای آزاد (کلمه‌های بسیط) با یکدیگر است. ما در اینجا کلمه مرکب را به معنی کلمه‌ای به کار می‌بریم که بیش از یک جزء داشته باشد (مانند کتابخانه، کارگر، دانش)،←

المصرفات الحرّة (بما فی ذلک «المعجمیة» و «القواعدیة» حیث تقع فی مستوی أعلی من مستواها یعنی تقع فی مستوی الکلمة. یطلقون علی هذه الکلمات، الکلمات البسیطة (الجامدة)؛ أما عند ترکیب المصرفات الحرّة مع بعضها، أو مع مصرفات تابعة، یمکن ترکیب کلمات جدیدة، و یجب تسمیة هذه الکلمات بالکلمات المرکبة.

۲-۴ کلمه‌های مرکب نیز در مرحله نخست به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند[1]: یکی کلمه‌های مرکب واژگانی و دیگر کلمه‌های مرکب دستوری. کلمه‌های مرکب دستوری آنهایی هستند که با اضافه شدن اجزای دستوری و صرفی به کلمه، ساخت دستوری آنها سامان می‌یابد؛ مانند اضافه‌شدن پیشوند استمراری، فعل کمکی، یا شناسه به فعل (مانند می‌روم، دارم می‌روم)، یا اضافه شدن نشانه جمع به اسم (مانند درختان، پسرها) یا علامت تفضیلی به صفت یا قید (مانند بهتر، بزرگتر، مردانه‌تر) و امثال اینها:/ أیضاً تقسم الکلمات المرکبة فی المرحلة الأولی إلی قسمین: القسم الأول: الکلمات المرکبة المعجمیة و القسم الثانی: الکلمات المرکبة القواعدیة. الکلمات المرکبة

← سپس آن را به انواعی تقسیم می‌کنیم / فی کتب القواعد (الکلمة المرکبة) تستخدم بمعان مختلفة، و أکثرها تداولاً هو ترکیب المصرفات الحرّة (الکلمات البسیطة) مع بعضها البعض. نحن هنا نستعمل الکلمة المرکبة بمعنی الکلمة التی لدیها أکثر من جزء(مثل کتابخانه، کارگر، دانش)، بعد ذلک نقسمها إلی أنواع.

۱. البته گروه سومی نیز در تقسیم‌بندی کلمه وجود دارد که ما آن را «شبه مرکب» نامیده‌ایم. مقصود ما از شبه مرکبها، مرکبهای تاریخی - مانند دشنام - و مرکبهای دخیل - مانند بلافاصله، ان‌شاءالله، میکسچر - و مرکبهای مکرر و اتباعی - مانند شرشر، کتاب متاب - است. البته در دستور امروز این شبه‌مرکبها را می‌توان مطابق مرسوم، فعلاً جزء همان کلمات «بسیط» به شمار آورد: / بالطبع القسم الثالث یوجد أیضاً فی تقسیم الکلمة، والتی أسمیناها بـ «شبه المرکبة» و مقصودنا من شبه المرکبة، هی الکلمات المرکبة التاریخیة مثل «دشنام» و المرکبة الدخیلة مثل - بلافاصله، ان شاءالله، میکسچر - والمرکبة المکررة التابعة مثل - شرشر، کتاب متاب.

القواعدية هی الكلمات التی ينتظم تركيبها القواعدی بإضافة الأجزاء القواعدية والصرفية إلى الكلمة؛ مثل إضافة السوابق الدالة على الاستمرار، الفعل المساعد، أو الضمير المتصل بالفعل مثل (می‌روم، دارم می‌روم)، أو إضافة علامة الجمع إلى الاسم مثل (درختان، پسرها) أو إضافة علامة التفضيل إلى الصفة أو القيد مثل (بهتر، بزرگتر، مردانه‌تر) وأمثال ذلک.

مركبهای واژگانی، تكواژهای آزادی هستند كه با اضافه شدن تكواژهای ديگر به آنها ، كلمه جديدی ساخته می‌شود كه دارای معنی و شخصيت قاموسی جديدی است و در فرهنگهای لغت، مدخل جداگانه‌ای به آن اختصاص می‌يابد (مانند گلخانه، روانشناس):/المركبات المعجمية هی المصرفات الحرّة التی تشكل كلمة جديدة مع إضافة مصرفات أخرى إليها، و لديها معنی وهوية لغوية جديدة، و قد خصص لها قسماً مستقلاً فی قواميس اللغة (مثل گلخانه، روانشناس).

۳-۴ «كلمه» مهمترين و گسترده‌ترين عنصر زبان است. ساختمان كلمه را در زبان فارسی با فرمول زير می‌توان نشان داد:[1]

(وندْ) + پايهْ + (وندْ) + (پايهْ)...

در فرمول بالا مقصود از «پايه»، تكواژ آزاد است و مقصود از «وند» پيشوند، پسوند، ميانوند يا وند واره‌های ديگر است.[2] پرانتز نشانهٔ اختياری -

---

۱. اين فرمول با اصلاح مختصری از كتاب توصيف ساختمان دستوری زبان فارسی، ص ۱۷۸ ، اقتباس شده است. اصلاح صورت گرفته برای آن بوده است كه كلمه‌هايی مثل سراسر، كشاكش و امثال آن را نيز (كه ميانوند دارند) بتوان با اين فرمول توصيف كرد: / اقتبست هذه الصيغة مع اصلاحات بسيطة من كتاب «توصيف ساختمان دستوری زبان فارسی، ص ۱۷۸». الاصلاحات التی اتخذت من أجل الكلمات مثل سراسر، كشاكش و أمثالها (التی لديها لاصقة فی الوسط) يمكن أيضاً توصيفها بهذه الصيغة.

۲. ما در اينجا «ميانوند» را به همان معنی رايج در زبان فارسی به كار می‌بريم نه به عنوان معادل (infix) كه در زبانهای اروپايی به معنی اضافه كردن حرفی در وسط ريشه كلمه است:←

بودن و دایره کوچک روی کلمه‌ها علامت امکان تکرار است؛ علامت پیکان ← نیز ترتیب توالی در ساختمان کلمه و سه نقطه (...) ادامه ترتیب این توالی را نشان می‌دهد.

از فرمول بالا می‌توان چنین استنباط کرد:

حداقل عنصر لازم برای موجودیت کلمه، وجود یک «تکواژ آزاد» است (این کلمه، کلمه ساده (بسیط) خوانده می‌شود)؛ یا به بیان دیگر وجود حداقل یک تکواژ آزاد (پایه) در هر کلمه مرکب لازم است: /(الكلمة) هی أهم و أوسع عنصر فی اللغة. یمکن الإشارة إلی بناء الكلمة فی اللغة الفارسية بالصيغة أو الشكل الآتی:

(لاصقةْ) + أساسْ + (لاصقةْ) + (أساسْ)...

فی الشكل أعلاه، المقصود من (أساس) هو المصرف الحر و المقصود من(لاصقة) هی السوابق، اللواحق، اللواصق التی فی وسط الكلمة أو أی لواصق أخری، القوس دليل علی أن المفردة التی بداخله اختيارية، والدائرة الصغيرة التی فوق الكلمة دلالة علی إمكانية تكرارها، علامة السهم ← يدل أيضاً علی الترتيب المتوالی فی تركيب الكلمة، والثلاث النقاط(...) تدل علی إدامة هذا الترتيب المتوالی.

من الصيغة أعلاه يمكن استنتاج الآتی: العنصر اللازم لأجل وجود الكلمة هو وجود مصرف واحد حر علی الأقل(يطلق علی هذه الكلمة، كلمة بسيطة)؛ أو بتعبير آخرعلی الأقل وجود مصرف واحد حر(أساسی) لازم فی كل كلمة مركبة.

۴-۴ نتیجه‌ای که از توضیحات قاعده بالا می‌توان گرفت این است که کلمه‌های زبان فارسی (اعم از اسم، فعل، صفت، حرف، قید، ضمیر) را می‌توان به

←/ نحن نستعمل اللاصقة التی تقع فی الوسط(میانوند) هنا بنفس المعنی المتداول فی الفارسية، ولا يعادل (infix) فی اللغات الأوروبية والذی يعنی إضافة حرف فی وسط جذر الكلمة.

صورت زیر تقسیم‌بندی کرد: / النتیجة التی یُمکن أن تأخذ من القاعدة أعلاه، هو أن کلمات اللغة الفارسیة (بما فی ذلک الاسم، الفعل، الصفة، الحرف، القید و الضمیر) یمکن تقسیمها بالشکل الآتی:



۱. العبارة: تتکون علی الأقل من مصرفین حُرین معجمیین وحرف واحد(مصرف قواعدی).

توضیح: «وندواره» یعنی «تکواژهای دستوری» یا حروف ربط و حروف اضافه‌ای که با به‌کار رفتن در ساختمان کلمه‌های مرکب کارکرد اصلی خود را از دست داده، و در آن ترکیب کارکرد «وند»ی یافته‌اند (کارکرد تکواژهای اشتقاقی را یافته‌اند)؛ به بیان دیگر کلمه‌های مرکب «واژوند واره‌ای / عبارتی»، کلمه‌هایی هستند که در اصل «گروه اسمی» بوده‌اند، ولی به تدریج به کلمه مرکب تبدیل شده‌اند.[۱] و به دو دستهٔ «عطفی» و «حرف

---

۱. دستورنویسان، به‌خصوص دربارهٔ کلمه‌های مرکبی که حرف اضافه در ساختمان آنها به کار رفته است، یا چیزی نگفته‌اند، یا به اتفاق نظری نرسیده‌اند؛ به نظر ما وضعیت آنها از دو حال خارج نیست: یا باید این کلمه‌ها را در حکم کلمه‌های مرکب بدانیم، یا آنها را در مرتبه بالاتر از کلمه، یعنی جزء گروه به شمار آوریم؛ اما این کلمه‌ها را نمی‌توان جزء گروه به شمار آورد؛ زیرا اولاً این کلمه‌ها مجموعاً دارای معنی واحدی هستند، یعنی به نوعی به مرکب مزجی تبدیل شده‌اند و از همین رو در فرهنگهای لغت «مدخل» خاصی به آنها اختصاص داده شده است، در ثانی در گروه، همواره یک کلمه، «هستهٔ گروه» است و بقیه هر یک به نوعی به آن «هسته» وابسته می‌شوند، در صورتی که در اغلب این کلمه‌ها هسته وجود ندارد، بلکه کل کلمه با هم هسته محسوب می‌شود؛ زیرا اگر بخواهیم وابسته‌های اسم را به آن اضافه کنیم، به کل ترکیب وابسته می‌شود، نه به جزئی از آن؛ برای مثال اگر به کلمه «سرتاسر» مضافٌ الیه اضافه کنیم «سرتاسر کوچه» کلمه «کوچه» مضافٌ‌الیه و «سرتاسر» مجموعاً مضاف است یا در جمله همه «سر به سر تن به کشتن دهیم» «سر به سر» مجموعاً قید است و بنابراین نمی‌توان «به» را در آن حرف اضافه و در نتیجه «به سر» را متمم محسوب داشت؛ به بیان دیگر در اینجا حرف اضافه به «وند» یا «وندواره» تبدیل شده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد درست‌تر آن است که این ترکیبها را کلمه مرکب بدانیم. اما از آنجا که تبدیل گروه اسمی به «کلمه مرکب» به تدریج صورت می‌گیرد، تشخیص آن در مراحل میانی که روند این تحول و تبدیل کامل نشده است، دشوار است؛ بنابراین در موارد تردیدآمیز، می‌توان آنها را همچنان گروه محسوب داشت: / لم یذکر النحویون شیئاً أو أنهم لم یتفقوا علی رأی خاصة حول‌الکلمات المرکبة التی لم یستخدم حرف الإضافة فی ترکیبها؛ و فی رأینا أن موقفهم لا یتعدی حالتین: إما أن نعتبر هذه الکلمات فی حکم المرکبة و إما أنها أعلا مرتبةً من الکلمة، أی أن نعتبرها جزءاً من المجموعة (گروه)، ولکن لا یمکن اعتبار هذه الکلمات من المجموعة؛ لإن: أولاً مجموع هذه الکلمات لها معنی واحداً، أی أنه قد تم تحویلها إلی مرکب مزجی و علیه فقد تم تخصیص مدخل خاص بها فی معاجم اللغة. ثانیاً فی المجموعة دائماً هناک کلمة هی «نواة الجملة» والبقیة تکون تابعة لتلک النواة کلاً←

اضافه‌ای» قابل تقسیم هستند: / «وندواره» تعنی «مصرف قواعدی» أو حروف ربط وحروف إضافة حیث أن استعمالها فی صیاغة الکلمات المرکبة یفقدها عملها الأصلی وتکتسب عمل اللواصق (تأخذ عمل المصرفات الأشتقاقیة)، بمعنی آخر الکلمات المرکبة (العبارة) هی کلمات فی الأصل کانت(مجموعة اسمیة) ولکن تحولت تدریجیاً إلی کلمات مرکبة. وهی قابلة للتقسیم إلی مجموعتین (عطفیة) و (حرف اضافة).

الف) عطفی:/ المعطوفة: رفت و آمد، جست و جو، تک و پو، گفت و گو، شیر یا خط، تاق یا جفت، چک و چانه، خاک و خل، چون و چرا، چند و چون، تاریک و روشن.

ب) حرف اضافه‌ای/ حروف الإضافة: سر به هوا، یخ در بهشت، دو به هم زن، سردرگم، در به در، سرتاسر، تن به تن، پیچ در پیچ، گوش تا گوش، پی در پی، سر به سر، در به در.

۵-۴ بنابراین اگر از کلمه‌های مرکب دستوری که بحث دربارهٔ آنها، از موضوع مبحث «واژه‌سازی» خارج است بگذریم، ساختمان کلمه‌های فارسی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:/ بناء علی هذا إذا تجاوزنا الکلمات

← بحسب عمله، فی حین أن غالبیة هذه الکلمات بدون نواة إلا أن مجموع کل کلمة یعتبر نواةً بحد ذاته، لإننا لو أردنا إضافة لواحق الاسم إلیها فإنها ستتبع کل الترکیب و لیس جزءاً منه، علی سبیل المثال، لو أضفنا کلمة (کوچه) إلی کلمة (سر تا سر) فإن کلمة (کوچه) بمفردها مضاف إلیه و (سر تا سر) کلها مضاف، أو فی جملة (سر به سر تن به کشتن دهیم) فإن مجموع کلمة (سر به سر) تکون قیداً و علیه فانه لا یمکن اعتبار (به) حرف أضافة هنا و بالتالی فإن کلمة (به سر) لا تعتبر متمماً؛ بعبارة أخری فإن حرف الإضافة (به) هنا یتحول إلی (لاصقة) أو عبارة و علیه یبدو أن الأصح هو أن نعتبر هذا الترکیب کلمة مرکبة. أما من حیث أن المجموعة الاسمیة (العبارة الاسمیة) تتحول بشکل تدریجی إلی (کلمة مرکبة)، فإنه من الصعب تحدیدها قبل أن یکتمل سیر تحولها، و علیه فإنه فی حالة الشک هذه، یمکن أن نعتبرها کما هی مجموعة (عبارة).

المركبة القواعدية التى يدور البحث حولها وهى خارجة عن موضوع بحث «صياغة المفردات» فإنه يمكن تقسيم بناء الكلمات الفارسية إلى أربعة اقسام:

۱- ساده (بسیط / جامد): / البسيطة (الجامدة): اسب، خوب، میز، فروش.

۲- مرکب وندی (مشتق) / المركبة اللاصقية (المشتقة): همدل، علاقه‌مند، بازپرس، دانا.

۳- مرکب واژی (مرکب):/ المركبة الصياتية (المركبة): کتابخانه، روانشناس، برف‌پاک‌کن.

۴- مرکب واژوندی (مشتق مرکب): المركبة الصياتية اللاصقية (المشتقة المركبة): دوچرخه سواری، روانشناسی، سراسر، جورواجور.

۵- مرکب وندواره‌ای (عبارت عطفی و حرف اضافه‌ای):[1]/ المركبة العبارة (العبارة المعطوفة و حرف الإضافة): گفت و گو، شیر یا خط، سردرگم.

۶-۴ «وند»ها با انواع تکواژهای آزاد اعم از فعلی و غیر فعلی ترکیب می‌شوند و کلمه‌های «مرکب وندی» می‌سازند؛ این «وند»ها چنانچه پیش از تکواژه آزاد قرار بگیرند، «پیشوند» و اگر پس از آن قرار بگیرند، «پسوند» نامیده می‌شوند:/ تُرکّب اللواصق مع أنواع المصرفات الحرّة بما فی ذلک الفعلية

---

۱. اصطلاحاتی که ما در اینجا وضع کرده‌ایم (مرکب وندی، واژی، واژوندی و واژوند واره‌ای / عبارتی)، غیر از آنکه دلالتشان بر ساختمان کلمه، روشنتر از اصطلاحات موجود است، مشکل اختلافی را که در مبحث «مشتق» وجود دارد (که بعضی معتقدند باید پایهٔ‌آن بن فعل باشد یا نباشد) حل می‌کند؛ چون اشارهٔ اصطلاح «مرکب وندی» به پسوند یا پیشوند یا میانوندی است که با پایه ترکیب شده است، نه به خود «پایه»:/ المصطلحات التی وضعناها هنا (مرکب وندی، واژی، واژوندی و واژوند واره‌ای / عبارتی)، غیر ما تدل علیه فی ترکیب الکلمة هی أوضح من المصطلحات الموجودة. فهی تحل مشکلة الاختلاف القائمة فی بحث (المشتق) التی یجب أن یکون أصلها (جذراً للفعل أم لا)، لإن المصطلح المرکب (اللاصقی) أیضاً یُشیر إلی اللاحقة والسابقة أواللاصقة التی تقع فی وسط الکلمة و التی یتم ترکیبها مع أساس المصرف؛ لذلک لاعلاقة له بالأساس فی الوقت الذی یشیر إلی الحالة الترکیبیة له.

وغير الفعلية، و تكوّن المصرّفات (المركبة اللاصقية)، هذه (اللواصق) إذا جاءت قبل المصرف الحُر فإنها تسمى «سابقة» وإذا جاءت بعده تسمى «لاحقة».

پیشوندهای فارسی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: یکی پیشوندهایی که به آغاز ریشه (بن) فعل اضافه می‌شود و دیگر پیشوندهایی که به سایر تکواژهای آزاد (کلمه‌ها) اضافه می‌شوند. مهمترین پیشوندهای فارسی به شرح زیرند:/ يمكن تقسيم السوابق فی اللغة الفارسية إلى قسمين: أحدهما السوابق التی تضاف إلى أول جذر الفعل و الأخرى السوابق التی تضاف إلى بقية المصرفات الحرة (الكلمات)، أهم السوابق فی الفارسية هی كالتالی:

الف) پیشوندهای فعلی (السوابق الفعلية):

باز (بازداشت)، وا (واریز)، بر (برآورد)، وَر (ورشکست)، دَر (درخواست)، فرا (فراگیر)، فرو (فروکش).

ب) پیشوندهای غیرفعلی(السوابق غير الفعلية)

اَبَر (اَبَرقدرت)، بی (بخرد)، با (باهنر)، بر (برکنار)، بی(بیسواد)، فرا (فرادست)، کم (کمیاب)، نا (نامرد)، وا (واپس)، هم (همسر).

۴-۷ مهمترین پسوندهای فارسی عبارتند از: /أهم اللواصق الفارسية عبارةٌ عن:

ی (خوبی)، ه(ناله)، ـَنده (راننده)، ـَک(مردک)، گاه (دانشگاه)، گر (کارگر)، ان (خندان)، ش (دانش)، انه (مردانه)، دان (گلدان)، چی (درشکه‌چی)، ناک (دردناک)، ین (زرین)، مند (دردمند)، بان (دربان)، ستان (گلستان)، وار (گوشوار)، چه (کتابچه)، گون (نیلگون)، ینه (زرینه)، زار (گلزار)، کده (دانشکده)، ار (گرفتار).

۴-۸ کلمه‌های مرکب واژی به شش صورت ساخته می‌شوند:/ تتم صياغة الكلمات المركبة الصياتية على ستة أشكال:

۱- جزء اول اسم:/ الجزء الأول اسم: سنگ‌پشت، راه‌راه، برادر شوهر، دردسر، چشم زخم، دلخور

۲- جزء اول فعل:/ الجزء الأول فعل: گریزپا، بزن بزن، بگیر ببند.

۳- جزء اول صفت:/ الجزء الأول صفة: سپید رو، هزارپا، آنجا، دوربین، نوروز

۴- جزء اول قید:/ الجزء الأول قید: همیشه بهار

۵- جزء اول ضمیر:/ الجزء الأول ضمیر: خودکار.

۶- جزء اول و دوم اسم صوت:/ الجزء الأول و الثانی اسم صوت: شرشر.

روشهای دیگری نیز - نظیر ساختن کلمه جدیدی با ترکیب دو اسم و حذف بعضی از اجزای آن (مانند چوبیران: چوب ایران)، یا با ترکیب حرف آغازین کلمه‌هایی که اسم مورد نظر از آنها ساخته شده (مانند سمت: سازمان مطالعه و تدوین) - وجود دارد./ توجد أیضاً طرق أخری مثل صیاغة کلمة جدیدة من ترکیب اسمین وحذف بعض من أجزائهما (مثل چوبیران: چوب ایران)، أو من ترکیب الحرف الأول للکلمات التی صیغ منها الاسم المقصود (مثل سمت: سازمان مطالعه و تدوین).

۹-۴ فعل از نظر ساختمان در زبان فارسی به سه نوع «بسیط، پیشوندی و مرکب» تقسیم می‌شود؛ فعل بسیط فعلی است که از یک کلمه بسیط (یک تکواژ)[1] ساخته شده باشد:/ یقسم الفعل فی اللغة الفارسیة من حیث الصیاغة إلی ثلاثة أنواع: البسیط، ذو سوابق و المرکب، الفعل البسیط هو الفعل الذی

---

۱. تکواژ یا مورفم = morpheme؛ به کوچکترین جزء معنی‌دار زبان گفته می‌شود؛ به بیان دیگر: جزئی از زبان که به اجزاء معنی‌دار کوچکتر از خود قابل تجزیه نباشد./ المصرف أو المورفیم = morpheme، یطلق علی أصغر جزء لدیه معنی فی اللغة، وبعبارةٍ أخری هو الجزء من اللغة الذی لا یقبل التجزئة إلی أجزاء أصغر منه.

یُصاغ من کلمة واحدة بسیطة (مصرف واحد) مثل:

رفت، گفت، شنید، دید

خور، ایست، شنو، بین

۴-۱۰ فعل پیشوندی فعلی است که از یک کلمه بسیط و یک پیشوند ساخته شده باشد؛ مانند فعلهای مصادر زیر: / الفعل ذو السوابق هو الفعل الذی یُصاغ من کلمة واحدة بسیطة، وسابقة واحدة؛ مثل مصادر الافعال الآتیة:

بازآمدن، واداشتن، برخاستن، وررفتن، درگذشتن، فراخواندن، فرو رفتن

او را فراخواند.

از سفر باز آمد.

در ۷۰ سالگی درگذشت.

۴-۱۱ فعل مرکب فعلی است که مصدر آن از بیش از یک کلمه مستقل ساخته شده باشد[1]؛ مانند فعلهای مصادر زیر: / الفعل المرکب هو الفعل الذی یُصاغ مصدره من أکثر من کلمة واحدة مستقلة؛ مثل مصادر الافعال الآتیة:

زمین‌خوردن، دریافت کردن، فراموش کردن، دوست داشتن، فراهم‌آمدن، راه‌یافتن، انجام دادن، باقی گذاشتن، بیان‌شدن، جاماندن

حسن زمین‌خورد.

او توصیه مرا فراموش کرد.

او را دوست دارم.

کارها را انجام بدهید.

۴-۱۲ اگر فعل حداقل از دو جزء مستقل و یک حرف اضافه تشکیل شده باشد، به آن فعل مرکب (واژوندواره‌ای) می‌گویند؛ مانند افعال مصادر

---

۱. دربارهٔ فعلهای مرکب و نحوه تشخیص آنها، مباحث زیادی وجود دارد که توضیح دربارهٔ آنها از موضوع این مبحث خارج است./ توجد مباحث کثیرة حول الأفعال المرکبة وطریقة معرفتها و لکن شرحها خارج عن موضوع هذا البحث.

زیر:/ إذا تکون الفعل من جزئین مستقلین و حرف إضافة واحد علی الأقل، فإنهم یطلقون علی ذلک بالفعل المرکب (العبارة).

به کاربردن، به دست دادن، از راه افتادن، به خرج دادن

کوشش زیادی به‌خرج داد.

او از استادان خوب به شمار می‌رود.

.....

.....

تمرین

۱- نوع ساختمان کلمه‌های زیر را معلوم کنید:

روانشناسی	بینا	در باز کن
علاقه‌مند	بیداری	حرم
سرخ و سفید	بازگشت	دلبر
کشاکش	دوچرخه	مخلوط‌کن
راننده	برقی	ناله
فرش	خودکار	سر به هوا
روبرو	خانه‌سازی	ماهرو
گفت و گو	پی در پی	شیر یا خط

۲- با هر یک از پیشوندهای زیر چهار کلمه بسازید:

باز	.....	.....	.....	.....
وا	.....	.....	.....	.....
بر	.....	.....	.....	.....
وَر	.....	.....	.....	.....
دَر	.....	.....	.....	.....
فرا	.....	.....	.....	.....
فرو	.....	.....	.....	.....
بـ	.....	.....	.....	.....
با	.....	.....	.....	.....
بر	.....	.....	.....	.....

بی ....
فرا ....
کم ....
نا ....
وا ....
هم ....

۳- با هر یک از پسوندهای زیر، چهار کلمه بسازید:

ی ....
ه ....
ـَنده ....
ـَک ....
گاه ....
گر ....
ان ....
ش ....
انه ....
دان ....
چی ....
ناک ....
ین ....
مند ....
بان ....
ستان ....
وار ....
چه ....
گون ....
ینه ....
زار ....
کده ....
ار ....

۴- با کلمه‌ها و ترکیبهای زیر جمله بسازید:

زمین خورد .....

انجام می‌دهد .....

بیان کردم .....

به راه افتاد .....

به شمار می‌رود .....

فراموش کرده بودند .....

درگذشت .....

فرا می‌خوانیم .....

واداشته بود .....

برخاسته‌اید .....


وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس پنجم

گروه اسمی و حروف اضافه

۱-۵ همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم، ساختمان جمله دارای ارکانی است که تحت یک نظام نحوی به هم مرتبط می‌شوند. کلمه یا گروهی از کلمات که با هم در نقش یکی از این ارکان به کار می‌روند «گروه» نامیده می‌شوند؛ به بیان دیگر «گروه، کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات است که مجموعاً با هم نقشی را در جمله برعهده می‌گیرند»: / كما أشرنا سابقاً، فإن صياغة الجملة ذات الأركان التى تقع تحت نظام نحوى واحد ترتبط مع بعضها البعض. تسمى الكلمة أو مجموعة الكلمات التى تؤدى دور أحد أركان الجملة بـ (المجموعة «گروه»). بعبارة أخرى: «المجموعة» هى كلمة أو مجموعةٌ من الكلمات يكون لديها جميعاً موقع إعرابى فى الجملة.

این گروهها در زبان فارسی بنابر نوع کلمهٔ «هسته» نامگذاری می‌شوند؛ برای مثال اگر «فعل»، هستهٔ «گروه» قرار بگیرد، آن را گروه فعلی می‌گویند. و در جمله در نقش فعل به کار می‌رود؛ اگر «قید» هسته قرار بگیرد، آن را گروه قیدی می‌گویند و در نقش قید به کار می‌رود؛ و اگر «اسم» هسته قرار بگیرد آن را گروه اسمی می‌گویند و در نقش «نهاد»، مفعول، متمم، مسند، مکمل، و شبه‌جمله» به کار می‌رود: / تسمى هذه المجموعات فى اللغة الفارسية على حسب نوع (نواة) الكلمة. على سبيل المثال إذا كان (الفعل) نواة (المجموعة/ العبارة) فإنها تسمى مجموعة فعلية. وتقوم بدور عمل الفعل؛

وإذا كان القيد هو النواة فإنها تسمى مجموعة قيدية، وإذا كان الاسم هو النواة فإنها تسمى مجموعة اسمية وتقوم بدور الفاعل (المسند إليه)، المفعول، المتمم، المسند، المكمل وشبه الجملة.

۲-۵ هرگاه «اسم» یا ضمیر یا «جانشین اسم» در جایگاه هستهٔ گروه قرار بگیرد، آن گروه می‌تواند در نقشهای نهاد و مفعول و متمم و مسند و مکمل و شبه‌جمله به کار رود: / كلما حل الاسم أو الضمير أو ماينوب عنه فی محل نواة المجموعة، فإن تلك المجموعة يمكن أن تقوم بدور المسند اليه (الفاعل)، المفعول، المتمم، المسند، المكمل و شبه الجملة، مثل:

صبح به خیر
برادر شما آمد.
دانشجویان کلاس، درس نگارش را دوست دارند.
پدر من با پدر شما دوست است.
رئیس دانشگاه، دانشجویان کلاس را به مهمانی دعوت کرد
علی، محققی پرکار است.
استادان دانشگاه، دانشجویان کلاس را بسیار کوشا می‌پنداشتند[1]:

در جمله‌های بالا، کلمه‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، هستهٔ گروه اسمی هستند که با وابسته‌های خود، نقشی را در جمله عهده‌دار شده‌اند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در بعضی جمله‌ها «گروه» فقط از یک کلمه تشکیل شده و وابسته ندارد، به بیان دیگر همان کلمه جانشین گروه است:/ الكلمات التی تحتها خط فی الجمل السابقة هی نواة المجموعات الاسمية و التی مع تابعاتها أخذت موقعاً نحوياً فی الجملة، و كما

۱. همان‌طور که گفتیم، فعلاً هرگاه «صفت یا ضمیر» در هستهٔ گروه اسمی قرار بگیرند، آن را گروه اسمی می‌نامیم. / كما قلنا إنه كلما جاءت (الصفة أو الضمير) فی نواة المجموعة الاسمية فإننا حالياً نسميها مجموعة اسمية.

هو ملاحظ ففی بعض الجمل تتکون المجموعة من کلمة واحدة فقط بدون کلمات تابعة لها و بتعبیر آخر: تلک الکلمة هی نائبة عن تلک المجموعة:

من تو را دیدم.

هوا سرد است.

احسان من را به تهران برد.

۳-۵ وابسته‌های اسم ممکن است پیش از اسم، یا بعد از آن قرار بگیرند؛ وابسته‌هایی را که پیش از اسم قرار می‌گیرند، «وابسته‌های پیشین» و آنهایی را که بعد از اسم قرار می‌گیرند «وابسته‌های پسین» می‌نامند: / لواحق الاسم یمکن أن تأتی قبله او بعده، فاللواحق التی تأتی قبل الاسم نسمیها السوابق «وابسته‌های پیشین» و التی تأتی بعده، اللواحق «وابسته‌های پسین»

شهریار آمد.

سید شهریار آمد.

همان دکتر سید شهریار آمد.

شهریار موسویان آمد.

شهریار موسویان خوش قول آمد.

شهریار موسویان خوش قول رئیس اداره آمد.

بانو آمد.

سه نفر بانو آمدند.

این سه نفر بانو آمدند.

کدام این سه نفر بانو آمدند.

بانو محمدی آمد.

بانو محمدی مهربان آمد.

بانو محمدی که استاد شماست آمد.

در جمله‌های بالا کلمه‌های «شهریار» یا «بانو» هسته گروه اسمی‌اند که

نهاد جمله واقع شده‌اند و کلمه «آمد» یا «آمدند» نیز فعل جمله است: / إن الكلمات فی الجمل السابقة «شهریار» أو «بانو» هی نواة المجموعة الاسمیة و حلت محل فاعل الجملة و كلمة «آمد» أو «آمدند» هی فعل للجملة.

۴-۵ اولین اسمی که در گروه اسمی «کسره» بگیرد هستهٔ گروه اسمی محسوب می‌شود، مثلاً اگر به جمله «بانو محمدی آمد» کلمه «دختر» اضافه شود و کسره بگیرد (دخترِ بانو محمدی آمد) در آن صورت «دختر» هسته گروه خواهد بود: / أول اسم يأخذ «كسرة» فی المجموعة الاسمیة یعتبر نواة المجموعة الاسمیة، مثلاً إذا أضفنا كلمة «دختر» إلى جملة «بانو محمدی آمد» و أخذت كسرة (مثل دخترِ بانو محمدی آمد) فان دختر فی هذه الحالة ستكون نواةً للمجموعة.

۵-۵ اگرچه تعداد وابسته‌های دستوری که قبل از اسم می‌توانند قرار بگیرند «نه» یا «ده» و با توضیح دیگری «یازده» نوع هستند؛ اما همه آنها نمی‌توانند همزمان با هم پیش از اسم قرار بگیرند، بلکه به طور متعارف، حداکثر ۳ (و به ندرت چهار) نوع وابسته، و در صورتی که تعداد وابسته‌ها را «یازده» عدد بدانیم، «پنج» نوع وابسته، می‌توانند قبل از اسم قرار بگیرند[1]: / مع أن عدد السوابق القواعدية التی تأتی قبل الاسم «تسعة» أو«عشرة» أنواع و بتوضیح آخر «أحد عشر» نوعاً؛ لكن جميعها لا يمكن أن تأتی قبل الاسم فی وقت واحد بل حسب العادة كحد أكثر ثلاثة أنواع من السوابق (ونادراً ما تأتی أربعة أنواع) و عندما نعلم أن عدد اللواصق «أحد عشر» فإن «خمسة» أنواع يمكن أن تأتی قبل الاسم:

---

۱. دربارهٔ علّت این تفاوت (به حساب آوردن حرف اضافه و ممیز (معدود) در شمار وابسته‌های پیشین اسم) ضمن مباحث بعدی توضیح خواهیم داد. / حول سبب هذا الاختلاف (اعتبار حرف الإضافة و المميز (المعدود) من سوابق الاسم) سنوضحه فی المباحث الآتية.

کدامیک همان دو پسر را می‌گویی؟
۳ ۲ ۱ هسته

کدامیک همان دو نفر پسر را می‌گویی؟
۴ ۳ ۲ ۱ هسته

از کدامیک همان دو نفر پسر سخن می‌گویی؟
۵ ۴ ۳ ۲ ۱ هسته

۵-۶ وابسته‌های پیشین اسم عبارتند از: / سوابق الإسم عبارة عن:
۱- [حروف اضافه]: / [حروف الإضافة]، ۲- یک نکره:/ أداة التنکیر ۳- صفات پرسشی:/ أسماء الاستفهام ۴- صفات اشاره: / أسماء الإشارة، ۵- صفات تعجبی:/ صیغةالتعجب، ۶- صفات مبهم:/ المبهمات ۷- صفات عالی / الصفة العالیة (افعل التفضیل)، ۸- صفات ترتیبی با پسوند «ـُمین»:/ الأعداد الترتیبیة مع اللاحقة «ـُمین»، ۹- صفات شمارشی:/ أسماء الأعداد ۱۰- [ممیز]: / [اسم الممیز العددی]، ۱۱- شاخص‌ها:/ المؤشرات.

۵-۷ کلمه‌هایی که می‌توانند به عنوان وابستهٔ پیشین اسم به کار بروند، به سه نوع حرف (حروف نقش‌نما)، صفت (صفتهای نکره و تعجبی و اشاره و مبهم و عالی و ترتیبی (با پسوند ـُمین)، و شمارشی) و اسم (اسم شاخص و اسم ممیز عدد) تقسیم می‌شوند:/ الکلمات التی یمکن أن تأتی بعنوان سوابق قبل الاسم تنقسم إلی ثلاثة أنواع: الحرف (الحروف العاملة)، الصفة (النکرة، التعجب، الإشارة، المبهمات، الصفة العلیا (افعل التفضیل)، الأعداد الترتیبیة (مع اللاحقة ـُمین) وأسماء الأعداد و الاسم (المؤشرات و اسم الممیز العددی).

۵-۸ حرفهای اضافه در زبان فارسی همواره نقش نمای اسم هستند؛ یعنی قبل از اسم یا جانشین اسم به کار می‌روند؛ به بیان دیگر هرگاه در کلام به کار بروند نشانهٔ آنند که کلمه بعدی یا گروه بعد از آنها اسم یا جانشین اسم

است:[1]/ حروف الإضافة فی اللغة الفارسیة دائماً ما تکون عاملة للاسم(نقش نمای اسم) ؛ یعنی أنها تستعمل قبل الاسم أو نائباً عنه و بتعبیر آخر کلما اُستعملت فی الکلام فعلامتها هی أن الکلمة أو المجموعة التی تأتی بعدها تکون اسماً أو نائباً عنه.

توضیح: البته حروف اضافه علاوه بر نشانهٔ اسم بودن، وابسته بودن اسم را نیز نشان می‌دهد. اما این وابستگی گاهی وابستگی به هستهٔ دیگری در داخل

---

۱. حتی اگر تحلیل دستوری خود را به لایه‌های زیرین جملات بکشانیم، خواهیم دید که حتی حروف ربط نیز نشانهٔ اسم هستند؛ مثلاً هرگاه حرفهای ربط (پیوندهای همپایگی) قبل از جمله قرار بگیرند بر اسم بودن جمله دلالت می‌کنند (می‌دانیم که دربارهٔ جانشین اسم محسوب شدن «جمله»، در بین دستورنویسان اجماع وجود دارد) و حتی وقتی حرف ربط بین دو صفت نیز قرار بگیرد، در واقع به این معنی است که موصوف صفت دوم به قرینه لفظی حذف شده، و آن صفت در نتیجه جانشین گروه اسمی است و اسم محسوب می‌شود؛ مثلاً در جمله «این پارچه لطیف و زیبا را خریدم) کلمه‌های «لطیف» و «زیبا» هر دو صفت هستند ولی کلمه «پارچه» در معنا و ژرف ساخت قبل از کلمه «زیبا» نیز وجود دارد که به قرینه لفظی حذف شده است. به بیان دیگر «زیبا» یعنی «پارچه زیبا» (در اصل چنین بوده است: این پارچه لطیف و این پارچه زیبا را خریدم) در این صورت «موصوف و صفت» است که خود «گروه اسمی» محسوب می‌شود. (گفتنی است که حرف نقش نمای «را» به نوعی وابستهٔ پسین اسم محسوب می‌شود). به هر حال بررسی و تحلیل این موضوع به مجال بیشتری نیاز دارد: / حتی إذا نزلنا إلی أقل تقدیر قواعدی لتحلیلها، فإننا سنری أنه حتی حروف الربط أیضاً هی علامة للاسم؛ مثلاً کلما جاءت حروف الربط(پیوندهای همپایگی) قبل الجملة فإنها تدل علی اسمیة الجملة (نعرف أنّ النحویین مجمعون علی اعتبار نائب الاسم «جملة») وحتی عندما یأتی حرف الربط بین صفتین، ففی الواقع إن موصوف الثانیة یُحذف بقرینة لفظیة، و تلک الصفة نتیجةً لذلک تُعد نائباً للمجموعة الاسمیة؛ مثلاًفی جملة (این پارچه لطیف و زیبا را خریدم) کلمة «لطیف» و«زیبا» صفتان و لکن کلمة «پارچه» فی المعنی و المفهوم الباطنی موجود أیضاً قبل کلمة «زیبا» التی حذفت بقرینة لفظیة، و بتعبیر آخر «زیبا» تعنی«پارچه زیبا» (فی الأصل کانت هکذا: این پارچه لطیف و این پارچه زیبا را خریدم) فی هذه الحالة «الصفة و الموصوف» تعتبر مجموعة اسمیة (یجدر القول بأن الحرف العامل «را» یُعد من ضمن لواحق الاسم). علی أی حال فإن بحث وتحلیل هذا الموضوع یحتاج إلی مجال أوسع.

گروه اسمی و از آن طریق به هسته مرکزی گروه اسمی است، و گاهی نیز وابستگی گروه اسمی را به هستهٔ جمله یعنی «فعل» نشان می‌دهد که در این صورت نقش‌نمای ارکان جمله و به خصوص متمم جمله یا متمم قیدی هستند.

شاید به همین دلیل بعضی از دستورنویسان، در مبحث وابسته‌های پیشین اسم، از آن نامی نبرده‌اند. ما صرف‌نظر از بحثهایی که در این زمینه از نظر دستوری وجود دارد، در اینجا آن را از جهت نوع کاربردش در نگارش فارسی، مورد توجه قرار داده ایم، و وابستهٔ پیشین اسم محسوب داشته‌ایم:/ بالطبع حروف الإضافة مع کونها علامة للاسم تدل أیضاً علی أنها تابعة له، ولکن هذه التبعیة أحیاناً ماتکون تبعیة لنواة أخری فی داخل المجموعة الاسمیة وعن طریقها بالنواة الرئیسیة لها، و أحیاناً أیضاً تدل علی تبعیة المجموعة الاسمیة لنواة الجملة أی (الفعل) الذی یکون فی هذه الحالة عاملاً لإرکان الجملة خاصةً متمم الجملة أو متمم القید. و لعلّه لهذا السبب لم یذکرها بعض النحویین فی بحث سوابق الاسم بصرف النظر عن الأبحاث القواعدیة الموجودة حول هذا الموضوع فقد أخذناها هنا بعین الاعتبار من ناحیة طریقة استعمالها فی الکتابة الفارسیة و اعتبرناها من سوابق الاسم.

الف) چند نمونه از کاربرد حروف اضافه در داخل گروه اسمی:/ عدة أمثلة لاستعمال حرف الإضافة داخل المجموعة الاسمیة:

وفای به عهد، صفت جوانمردان است.

حرکت از بالا به پایین پرندگان را می‌نگریست.

ب) چند نمونه از کاربرد حرف اضافه در نقشِ نقش‌نمای متمم:/ عدة أمثلة لاستعمال حرف الإضافة فی محل عامل المتمم:

دانشجویان به استادان پیوستند.

استادان به دانشجویان گفتند
نقشه را به دیوار بچسبانید.
آنها از شما رنجیدند.
من کتابم را به تو می‌بخشم.

البته چنانکه گفتیم ممکن است، گاهی متمم، متمم قیدی باشد:/ بالتاکید کما قلنا، إنه من الممکن أحیاناً أن یکون المتمم، متمماً قیدیاً.

قاسم از دیروز به خانه نیامده است.
علی با عجله کارهایش را انجام داد.
از روی بی‌مهری با من سخن مگو.

۹-۵ به هر صورت حروف اضافه صرف‌نظر از کاربرد دستوری، دارای کاربرد معنایی نیز هستند، یعنی به کار رفتن آنها با کلمه‌های زبان، در معنی آنها تغییر ایجاد می‌کند که کاربر زبان فارسی باید به آن توجه کند:/ علی کل حال فحروف الإضافة بصرف النظر عن استعمالها القواعدی لدیها استعمالات معنویة، أی إن استعمالها مع المفردات اللغویة یغیر من معانیها فیجب علی متحدث اللغة الفارسیة الإنتباه لذلک.

رفتن به خانه: وارد شدن
رفتن از خانه: خارج شدن

۱۰-۵ مهمترین حروف اضافه فارسی و رایجترین کاربردهای معنایی آنها به شرح زیر است:/ أهم حروف الإضافة فی اللغة الفارسیة وأشهر استعمالاتها اللغویة کالتالی:

از

۱. برای بیان آغاز زمان یا مکان: / لبیان بدایة الزمان أوالمکان:

از ساعت هشت شروع می‌شود.
از تهران تا مشهد خط آهن وجود دارد.

۲. برای بیان جنس:/ لبیان الجنس:

از پارچه ساخته شده است.

۳. برای بیان توضیح یا بیان علت:/ للإیضاح و بیان السبب:

از این کار پشیمان شدم.

از خستگی خوابش نبرد.

۴. بیان برتری صفتی بر صفت دیگر:/ لبیان تفضیل صفة علی صفة أخری:

بزرگتر از شما

۵. بیان مالکیت: / لبیان الملکیة:

این کتاب از علی است.

۶. برای جدا کردن یا بیان جزء از کل:/ للفصل أو بیان الجزء من الکل:

بعضی از دانشجویان نیامده‌اند.

رشتهٔ کارها از هم گیسخت.

۷. بیان جهت‌گیری عمل به سوی بیرون:/ لبیان توجیهة العمل بإتجاه الخارج:

از او پرسیدم.

از خانه رفتم.

از او گرفتم.

با

۱. به معنای همراهی:/ بمعنی المصاحبة و المعیة:

من با علی آمدم.

۲. به معنای وسیله و ابزار:/ بمعنی الوسیلة و الأداة:

با این قلم نوشتم.

۳. بیان تقابل یا مقایسه:/ لبیان المقابلة و المقارنة:

جنگ رستم با اسفندیار ادامه دارد.

لطف او با قهرش برابر است.

۴. به معنی وابسته بودن: / بمعنی الوصل:

اجازه این کار با پدرم است.

بر

۱. قرارداشتن روی چیزی یا مسلط بودن بر آن:/ الاستقرار علی الشئ أو التمکن منه:

بر بالای تپه ایستاد.

بر او پیروز شد.

۲. واجب و لازم بودن چیزی:/ لوجوب و لزوم الشئ:

بر شما واجب است که پنج بار نماز بخوانید.

بر

۱. بیان هدف یا بیان لازمه و مقدمهٔ کاری دیگر:/ لبیان الهدف و اللزوم و مقدمة عمل آخر:

برای دیدن شما آمدم.

برای نوشتن، کاغذ لازم است

۲. بیان معنای اختصاص:/ لبیان معنی الاختصاص:

نمک برای غذاست.

این کفشها را برای تو خریده‌ام.

به

۱. برای بیان جهت یا پایان مکان یا عمل:/ لبیان الجهة أو نهایة المکان أو العمل:

به تهران رسیدم.

به نماز خانه می‌روم.

۲. برای بیان سوگند: / لبیان القسم:

به خدا راست می‌گویم (به خدا قسم می‌خورم که...).

۳. بیان تعلق یا نسبت یافتن عملی به کسی یا چیزی:/ لبیان انتساب العمل إلی شخص أو شئ:

او به من گفت.

تو به او لطف داری.

۴. به معنی بیان حالت (همراهی معنوی): / لبیان الحالة (المعیة المعنویة):

او به سلامت وارد شد.

من به شوخی به او گفتم.

۵. بیان شباهت:/ لبیان التشابه:

این یکی به میمون شبیه است.

آن یکی به ماه می‌ماند.

تا

بیان انتهای حد چیزی:/ لبیان نهایة الشئ:

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

تا توانی دلی به دست آور.

در

۱. بیان درون (داخل) چیزی:/ لبیان داخل الشئ:

کتاب را در خانه گذاشتم.

در روزهای پنج‌شنبه او را می‌دیدم.

۲. بیان نسبت به چیزی:/ لبیان الانتساب إلی شئ:

او در جوانمردی بی‌مانند است.

من در این کار با او مخالفت نمی‌کنم.

۱۱-۵ حروف اضافهٔ فارسی در بسیاری از موارد، با حروف جر عربی قابل انطباق نیست؛ از این‌رو، این ذهنیت که حرف اضافه فارسی باید معادل معنایی مشابهی در عربی داشته باشد و در همه موارد هم آن معادلها دقیقاً در برابر هم قرار گیرند، نادرست است:/ لا تتطابق حروف الإضافة الفارسية فی کثیر من الحالات مع حروف الجر العربية، لذلک فإن هذا التصور بإن حروف الإضافة الفارسية يجب أن يكون لها معادل معنوی مشابه فی العربية و يعادلها فی جميع الحالات يعتبر خاطئاً، علی سبيل المثال:

الف) به اتومبیل نزدیک شد: قَرُبَ مِنَ السّيارة (معادل «مِن» در فارسی، حرف «از» است؛ حال آنکه در این جمله در جایگاه معادل «به» به کار رفته است)./ معادل الحرف «مِن» فی اللغة العربية هو الحرف «از» فی اللغة الفارسية لكن فی هذه الجملة استعمل معادلاً للحرف «به».

ب) حرف اضافه «به» در ترجمه به عربی ـ در افعالی که علاوه بر مفعول به متمم هم نیاز دارند ـ بدون معادل حرفی است: / يترجم حرف الإضافة (به) إلی العربية بدون معادل حرفی- فی الأفعال التی علاوة علی كونها مفعولاً إلا أنها تحتاج إلی متمم- مثل:

به فقیر لباسی پوشاندم: كسوتُ الفقيرَ لباساً

ج) گاهی در فارسی حرف اضافه وجود ندارد، امّا در عربی وجود دارد: / أحياناً لا يوجد حرف إضافة فی الفارسية و لكنه موجود فی العربية، مثل:

شاگرد سیبویه بود: تتلْمَذَ عَلَی سيبويه.

د) گاهی افعال فارسی با حرف اضافه ذکر می‌شوند، در حالی که معادل

عربی آنها بدون حرف جر است:[1] / أحیاناً تأتی الأفعال فی اللغة الفارسیة مع حرف الإضافة فی الوقت الذی یکون معادلها فی اللغة العربیة بدون حرف جر، مثل:

از او پرسیدم: سألتُهُ

تمرین

۱- در جمله‌ها و مصراعهای زیر گروههای اسمی و هستهٔ گروه را مشخص کنید:

قبلاً به این بازار آمده‌ام (این بازار) .....

به نام خداوند جان و خرد .....

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی. .....

این دغل دوستان که می‌بینی، مگسانند گرد شیرینی .....

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر. .....

این لطایف کز (که از) لب لعل تو من گفتم، که گفت؟ .....

جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند. .....

مراد از نزول قرآن، تحصیل سیرت خوب است، نه ترتیل سورت مکتوب.

.....

تلمیذ بی‌ارادت، عاشق بی‌زر است. .....

دلت به وصل گل ای بلبل چمن خوش باد. .....

ای مست شبرو کیستی؟ آیا مه من نیستی؟.....

۲- اسمها را به گروه اسمی تبدیل کنید:

دل (این دل غمگسار من)

مهتاب .....

گل .....

حق .....

آزادی .....

خورشید .....

اسب .....

---

۱. با استفاده از: معروف، یحیی؛ فن ترجمه؛ ص ۲۶۳-۲۶۴/ مقتبس من کتاب فن الترجمة لیحیی معروف،ص۲۶۳- ۲۶۴.

ظلم .....
دانش .....
پسر .....
کتاب .....
ندا .....

۳- در جمله‌های زیر، وابسته‌های پیشین اسم را مشخص کنید:

با همان اتومبیل برگشتم. .....
کدام کتاب را انتخاب کردی؟.....
این کتاب داستان را انتخاب کردم. .....
چند نفر به اینجا آمده‌اند؟.....
جناب آقای رئیس آمد. .....
او سی و پنج جلد کتاب به دانشگاه ما هدیه کرد. .....

۴- برای هر یک از حروف اضافه زیر، در معنایی که به آن اشاره شده است، یک مثال جدید بنویسید:

از

برای بیان آغاز زمان.....
برای بیان آغاز مکان .....
برای بیان جنس .....
برای بیان علت .....
برای بیان مالکیت .....

با

به معنی همراه .....
به معنی وسیله و ابزار.....
برای بیان مقایسه.....
به معنی وابسته بودن .....

برای

بیان هدف .....
بیان معنای اختصاصی.....

به

برای بیان جهت .....
برای پایان مکان .....
برای بیان سوگند .....
برای بیان حالت .....
برای بیان شباهت .....

تا

بیان انتهای حد .....

در

بیان درون چیزی .....
بیان نسبت به چیز ی .....

Damascus University

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس ششم

وابسته‌های پیشین اسم

۶-۱ از جمله وابسته‌های دیگر پیشین اسم، صفتهای پیشین و شاخصها هستند؛ در این درس با انواع این وابسته‌ها و قواعد کاربرد آنها در زبان فارسی آشنا می‌شوید. «یک» نکره پس از حرف اضافه، دورترین وابسته از هسته اسم است[1]: / الصفات و المؤشرات (شاخص ها) تعد من ضمن سوابق الاسم؛ و ستتعرفون فی هذا الدرس علی أنواع هذه السوابق و قواعد استعمالها فی اللغة الفارسیة. «یک» النکرة بعد حرف الجر، هی أبعد سابقة عن نواة الاسم:

یک غذایی برایت می‌پزم.

یک کتاب خریدم.

اگر «یک» بر وحدت دلالت کند، صفت پیشین شمارشی به شمار می‌رود: /إذا کانت «یک» تدل علی المفرد، فإنها تعتبر من سوابق الأعداد.

۶-۲ صفات پرسشی (کدام، کدامین، چند،چندمین، چگونه، چه، چقدر) و صفات تعجبی (عجب، چه، چقدر) معمولاً بعد از «یک» نکره و قبل از سایر وابسته‌ها قرار می گیرند: / أسماء الاستفهام (کدام، کدامین، چند ، چندمین، چگونه، چه، چقدر) و صیغة التعجب (صفة التعجب) عادةً ما تکون بعد «یک»

---

۱. «یک» نشانهٔ نکره را از بین شش نوع انواع کلمه (اسم،فعل، حرف، ضمیر، صفت و قید) باید صفت (صفت پیشین) محسوب داشت:/ «یک»، علامة النکرة، یجب أن تعد اسماً (من الأسماء السوابق) من بین ستة أنواع من أنواع الکلمة (الاسم، الفعل، الحرف، الضمیر، الصفة و القید).

النكرة وقبل بقية السوابق.

کدام اسب را به تو نشان بدهم.

عجب کتابی را برای من آوردی!

عجب کیفیتی دارد!

چندمین نفر را انتخاب کرده است؟

چگونه کاری را می‌پسندد؟

۶-۳ «چه» و «چقدر» اگر پرسش را برسانند، صفت پرسشی و اگر تعجب را برسانند، صفت تعجبی خواهند بود: /«چه» و «چقدر» إذا دلت على الاستفهام فإنها ستكون اسم استفهام، و إذا دلت على التعجب فإنها ستكون صيغة تعجب :

چقدر کتاب خریدی؟

چقدر گل زیبایی است!

چه کتابی را می‌خوانی؟

چه کتاب مفیدی است!

همچنین اگر «چند» و «چندمین» پرسش را نرسانند، صفت مبهم به شمار می‌روند:/ أيضاً إن لم تدل «چند» و «چندمین» على الاستفهام، فإنها تعد من المبهمات:

چند ماه در تهران می‌مانید (صفت پرسشی).

چند کتاب خریدم (صفت مبهم).

امروز چندمین روز هفته است؟

این چندمین بار است که به دیدن شما می‌آیم.

۶-۴ صفات اشاره «آن، این، همان، همین، چنان، چنین» و صفات مبهم «هر، هیچ، همه، هر نوع،...» از دیگر وابسته‌های نسبتاً صدرنشین وابسته‌های اسمی هستند: / أسماء الإشارة «آن، این، همان، همین، چنان، چنین» و المبهمات «هر،هیچ، همه، هر نوع،...» هی من السوابق الأخرى التي نسبتةً تكون لها

الصدارة من بين السوابق الاسمية:

این دو نفر را آوردم.

به همان زرنگترین دانشجویان اشاره کردم.

همین محصولات را برای شما می‌فرستم.

چنین کسانی باید به دانشگاه راه یابند.

چنان کارهایی را نمی‌پسندم.

۶-۵ تفاوت صفت اشاره فارسی و اسم اشاره عربی در آن است که در زبان فارسی ابتدا صفت اشاره می‌آید و بعد مضاف‌الیه:/ الاختلاف بين أسماء الإشارة الفارسية و اسم الإشارة فی العربية هو أنّ اسم الإشارة فی اللغة الفارسية يأتی فی البداية و بعده المضاف إليه:

این میز من

آن دفتر تو

اما در زبان عربی ابتدا مضاف و مضاف‌الیه می‌آید، سپس اسم اشاره: / أما فی اللغة العربية فالمضاف والمضاف إليه يأتی فی البداية و بعدهما اسم الإشارة:

مِنضَدَتی هذه

دفترُكَ ذلك

۶-۶ بعد از اسمها و صفتهای مبهمی که منحصراً بر نهاد مفرد دلالت می‌کنند، مانند «هیچ کس، هر کس، چندمین»، فعل به صورت مفرد می‌آید؛ولی در سایر موارد، مانند «هیچ یک، هیچ کدام، هر یک، هر کدام، چند، چندین، همه، بعضی، برخی» فعل می‌تواند به صورت مفرد یا جمع بیاید (البته – معمولاً در نهاد بیجان ـ صورت مفرد و در نهاد جاندار ـ صورت جمع به‌کار می‌رود[۱]):/ يأتی الفعل علی شكل مفرد بعد المبهمات التی تدل علی الفاعل

۱. کلمه‌های «چندین، همه، برخی، بعضی» اگر بر جاندار دلالت کنند، فعل آنها حتماً جمع می‌آید./ الكلمات «چندين، همه، برخی، بعضی» إذا دلّت علی كائن حی، فإنّ فعلها بالتأكيد يأتی بصيغة الجمع.

المفرد فحسب، مثل «هیچ کس، هرکس، چندمین»، ولکن فی البقیة مثل «هیچ یک، هیچ کدام، هر یک، هر کدام، چند، چندین، همه، بعضی، برخی»، یأتی الفعل علی شکل مفرد أو جمع (بالطبع – عادة مع الفاعل غیرالحی ـ یستخدم الفعل بصیغة المفرد، و مع الفاعل الحی یستخدم بصیغة الجمع).

هیچ کس چیزی به او نگفت.

هرکس نماز بخواند، رستگار می‌شود.

چندمین بار است.

هر یک چیزی گفت / گفتند.

هیچ کدام درس نخواند/ نخواندند.

هیچ یک به اینجا نمی‌آید/ نمی‌آیند.

چند شهر خراب شد.

چند نفر برنده شدند.

چندین شهر ویران شد / شدند.

همه لیوانها شکست.

همه خندیدند.

بعضی/ برخی از آنها فاسد بود.

بعضی/ برخی از آنان پذیرفتند.

۷-۶ صفات و ضمایر پرسشی هرگاه با اسم به کار بروند، صفت پیشین هستندو هرگاه به جای اسم به کار روند، ضمیرند:/ أسماء و ضمائر الاستفهام إذا استعملت مع الاسم تکون من الأسماء أو الصفات السابقة له، وإذا استعملت بدلاًعن الاسم فإنّها ضمائر:

کدام زمین را خریدی/ کدام را خریدی؟

چه کتابی می‌خوانی/ چه می‌خوانی؟

همان لیوان را بیاور/ همان را بیاور.

این مداد را بگیر/ این را بگیر.

۶-۸ صفات عالی «صفت + تر+ ین» (مانند بزرگترین، سفیدترین) و صفات ترتیبی عالی «صفت شمارشی + ُم + ین» (مانند یکمین، دومین) بعد از سایر صفتهای پیشین و قبل از صفات شمارشی، قرار می‌گیرند:/ الصفات العالية «صفت + تر+ ین» (مثل بزرگترین، سفیدترین) و الأعداد الترتيبية «إسم عدد + ُم + ين» (مثل يكمين، دومين) تكون بعد بقية الأسماء أو الصفات السابقة، و قبل أسماء الاستفهام.

کدام پنجمین میز را می‌گویی؟

بهترین دو نفر کدامها هستند؟

سومین دو نفر را به اینجا بفرست.

زیباترین کفش را من خریدم.

او بهترین باغچه را انتخاب کرد.

۶-۹ صفات پرسشی «چند» و «چندمین» را در عربی باید به وسیله «کم» و «رتبه»ترجمه کرد: / يجب أن تترجم أسماء الاستفهام «چند» و «چندمين» إلى العربية «كم» و«رتبة»:

چندمین رئیس‌جمهور است: كم كانت رتبةُ رئيس‌الجمهورية

۶-۱۰ صفات عالی اگر یکی از نقشهای اسم را بپذیرند، یا وابستهٔ اسمی دیگر نباشند، یا خود کسره بپذیرند، دیگر وابسته به شمار نمی‌روند، بلکه خود «هسته» هستند: / إذا أخذت الصفة العالية أحد المواقع النحوية للاسم، أو لم تكن تابعة لاسم آخر، أو تقبل الكسرة، لا تعد من السوابق، بل إنها تعد «نواةً» (للجملة):

سعدی در بین غزلسرایان بهترین است.

بهترین شما، عادلترین شماست.

موصوف صفات عالی، می‌تواند مفرد یا جمع باشد، ولی اگر موصوف

جمع باشد و با بقیه افراد طبقه خودش سنجیده شود، فقط به صورت جمع می‌آید:/ یمکن أن یکون موصوف الصفة العالیة مفرداً أو جمعاً، لکن إذا کان الموصوف جمعاً و قورن مع بقیة أمثاله فإنه یأتی فقط علی شکل الجمع:

بهترین دوست را انتخاب کردم (مفرد).

بهترین دوستان را انتخاب کردم (جمع).

بهترین دوست را از بین دوستان انتخاب کردم (مفرد).

بهترین دوستان را از بین دانشجویان انتخاب کردم (جمع).

ولی اگر صفت عالی با کسرهٔ اضافهٔ به موصوف خود اضافه شود، دیگر صفت محسوب نمی‌شود. بلکه اسم و مضاف است و کلمه بعد از آن نیز – که مضاف‌الیه است ـ باید به صورت جمع بیاید: / ولکن إذا أضیفت الصفة العالیة مع الکسرة إلی اسم موصوفها فإنها لا تُعد صفةً بل هی اسم و هی مضاف و الکلمة التی بعدها – التی تکون مضافاً إلیها– یجب أن تأتی علی صیغة الجمع:

بهترین کتاب را خریدم (صفت).

بهترین کتابها را خریدم (مضاف).

۱۱-۶ «صفتهای شمارشی»[1] و «ممیز» آنها که پشت سر هم می‌آیند، از وابسته‌های نزدیک به هستهٔ گروه اسمی هستند. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که «ممیز» بدون صفت شمارشی (عدد) نمی‌تواند به

---

۱. گاهی صفتهای شمارشی بعد از اسم می‌آیند و وابستهٔ پسین اسم هستند؛ در آن صورت برای شمارش به کار نمی‌روند (صفت شمارشی محسوب نمی‌شوند) و در حکم اسمند: / أحیاناً ما تاتی أسماء الأعداد بعد الاسم، وهی من لواحق الاسم و فی هذه الحالة لا تستعمل لإجل العد (لا تعد أسماء أعداد) و تکون فی حکم الاسم:

صندلی هفت خراب شده است

دفتر گروه در اتاق ۱۲۴ قرار دارد.

کار رود؛ و همین‌طور صفت شمارشی نیز بدون ممیز نمی‌تواند به کار رود ولی ذکر ممیز «عدد» و «تا» (مثل پنج عدد میز← پنج میز، چهار تا دفتر چهار دفتر) یا ممیزهایی که این دو ممیز می‌توانند جانشین آنها شوند (مثل یک دستگاه ماشین← یک عدد ماشین← یک ماشین، دو جلد کتاب ← دو تا کتاب← دو کتاب)، اختیاری است. یعنی می‌توان این ممیزها را ذکر کرد یا نکرد. در حالی که سایر ممیزها که معیارهای اندازه‌گیری دیگری را غیر از شمار نشان می‌دهند، مانند «تُن، خروار، کیلو، متر، کیلومتر، تخته، توپ، و...»، قابل حذف نیستند و ذکر آنها ضروری است:/ «أسماء الأعداد» و«الممیز» التی تأتی متوالیة، هی من السوابق القریبة إلی المجموعة الاسمیة. والمسألة المهمة التی توجد هنا. هی أن «الممیز» لا یمکن أن یستعمل بدون اسم العدد؛ وکذلک اسم العدد أیضاً لایمکن أن یستعمل بدون الممیز، و لکن ذکر الممیز «عدد» و «تا» (مثل پنج عدد میز ← پنج میز، چهار تا دفتر چهار دفتر) أو الممیزات التی یمکن أن یکون هاذان الممیزان بدلاً عنهما (مثل یک دستگاه ماشین ← یک عدد ماشین ← یک ماشین ، دو جلد کتاب ← دو تا کتاب ← دو کتاب)، اختیاریّ. یعنی یمکن أن تذکر هذه الممیزات أو لا تذکر فی حین أن بقیة الممیزات التی تشیر إلی معاییر تعیین الکمیة – المساحة و المقیاس – «مثل تُن، خروار، کیلو، متر، کیلومتر، تخته، توپ، و...» غیر قابلة للحذف و ذکرها إلزامی:

پنج عدد میز/ پنج میز
چهار تا دفتر/ چهار دفتر
یک قلاده پلنگ/ یک پلنگ
پنج فقره چک/ پنج چک
سی تخته فرش/ سی فرش

شش دستگاه یخچال/ شش یخچال
یک خروار گندم
ده تن جو
بیست متر پارچه
ده کیلومتر راه
هفت توپ پارچه

گاهی حذف ممیز باعث تغییر معنی نمی‌شود و گاهی می‌شود مثلاً در جمله زیر حفظ یا حذف ممیز، تغییری در معنی ایجاد نمی‌کند:/ حذف الممیز یؤدی أحیاناً إلی تغییر المعنی، مثلاً فی الجملة التالیة إبقاء الممیز أو حذفه لا یحدث تغییراً فی المعنی:

یک دست کت و شلوار
یک کت و شلوار

ولی در جمله زیر معنا را تغییر می‌دهد: / ولکن فی الجملة التالیة حذفه یغیر المعنی:

یک دست استکان (شش عدد استکان)
یک استکان (یک عدد استکان)

۱۲-۶ صفات شمارشی (اعداد) نیز چنانچه به تنهایی به کار بروند، یا یکی از نشانه‌های اسم را بگیرند (مثلاً جمع بسته شوند، یا کسره بگیرند) دیگر صفت محسوب نمی‌شوند، و خود در جایگاه اسم قرار می‌گیرند:/ أیضاً إذا استعملت أسماء الأعداد بمفردها، أو أخذت علامة من علامات الاسم (مثلاً تُجمع، أو أخذت کسرة) فی هذه الحالة لا تعد من الأعداد، بل تکون بمنزلة الاسم:

به بیست جایزه می‌دهیم.
سه، عدد فرد است.

اسم بعد از صفت شمارشی، در زبان فارسی همیشه مفرد است:/ الاسم بعد اسم العدد فی اللغة الفارسیة یکون دائماً مفرداً:

دو لیوان قهوه خوردم.

گاهی برای نشان دادن عدد تقریبی، از ذکر چند عدد نزدیک به هم استفاده می‌کنند:/ لإظهار العدد التقریبی فی بعض الأحیان، یتم الاستفادة من مجموعة أعداد بعضها قریب من بعض أو من عقود الأعداد:

سه چهار نفر را با خودت ببر.

ده پانزده نفری را می‌توان به سفر برد.

سی چهل نفر آمده بودند.

اگر هسته گروه اسمی حذف شود و ممیز جانشین آن شود، ممکن است عدد «یک» نیز حذف شود و به جای آن «ی» وحدت آخر آن (جانشین اسم) اضافه گردد:/ إذا حُذفت نواة المجموعة الاسمیة و أصبح الممیز نائباً عنها، فإنه یمکن أن یُحذف العدد «یک» أیضاً، و یضاف بدلاً عنه یاء المفرد (نائب الاسم) إلی آخر الممیز بدلاً عن نائب الاسم:

یک لیوان آب خوردم / لیوانی آب خوردم

باید به این نکته توجه داشت که اعداد «اول» و «نخست» اعداد (صفات) ترتیبی هستند نه شمارشی، صفت شمارشی (عدد) معادل آنها، «یک» است:/ تجدر الإشارة إلی أن العددین «اول» و«نخست» هما عددان ترتیبیان و لیسا من أسماء الأعداد، و معادلهما من أسماء الأعداد یکون العدد «یک».

تو نفر اول هستی/ تو نفر نخست (یکم) هستی.

نخست درسهایم را خواندم/ اول درسهایم را خواندم.

باید توجه داشت که «نخست» کاربرد ادبی دارد، و «یکم» نیز جزء زبان بسیار رسمی است و به ندرت به کار می‌رود، اما کلمه «اول» کاربرد

گسترده‌ای در همهٔ حوزه‌های زبان فارسی دارد: / وتجدر الإشارة أيضاً إلى أن «نخست» لها استعمال أدبی، و كذلک «یکم» هی من ضمن اللغة الرسمية، و نادراً ما تستعمل، أما كلمة «اول» فلديها استعمال واسع فی جميع مجالات اللغة الفارسية.

۱۳-۶ به گفته بعضی دستورنویسان، «شاخص» نزدیکترین وابسته به هستهٔ گروه اسمی است که بدون فاصله قبل از هسته قرار می‌گیرد، مقصود از شاخص، عنوانها و لقبهایی است که قبل از اسم قرار می‌گیرند: / باعتقاد بعض النحويين، «المؤشرات» هی أقرب السوابق إلى نواة المجموعة الاسمية و هی التی تكون قبل نواة الجملة مباشرة، و المقصود بالمؤشر (شاخص) هو الأسماء والألقاب التی تكون قبل الاسم:

استاد رضا
دکتر احمدی
خواجه احمد حسن
خواجه نصیرالدین
آیت الله بروجردی
آقا حسین

باید توجه داشت که گاهی ممکن است تعداد شاخصهای پیش از اسم، بیش از یکی باشند، در این صورت آنها با هم مجموعاً یک واحد مرکب محسوب می‌شوند (البته به این نکته نیز باید توجه داشت که در زبان فارسی لفظ «سید / سیده» معمولاً جزء اسم به شمار می‌رود؛ بنابراین در چنین مواردی «لقب» و در نتیجه «شاخص» نیست) : / تجدر الإشارة إلى أنه يمكن أحياناً أن تكون المؤشرات التی تأتی قبل الاسم أكثر من واحد، و فی هذه الحالة تعد جميعها واحداً (لغوياً) مركباً (بالطبع أيضا يجب التنويه إلى

هذه النقطة وهی أن کلمتی «سید/ سیدة» فی اللغة الفارسیة تعدان من الأسماء، بناءً علی هذا فإنهما فی هذه الحالة لیستا لقبین و فی النهایة لیستا «مؤشرین»):

جناب سرهنگ محمد

جناب سرهنگ سید محمد

باید توجه داشت که «شاخص» از بین انواع ششگانه کلمه، «اسم» به شمار می‌رود و به همین دلیل هرگاه به آخر آن کسره اضافه شود، خود تبدیل به هستهٔ گروه اسمی می‌شود: / و تجدر الإشارة أیضاً إلی أن «المؤشر» یُعد اسماً من بین الأنواع الستة للکلمة و لذلک إذا أُضیف إلی آخره کسرة، فإنه یصبح نواةً للمجموعة الاسمیة؛ مثل:

آقایِ حسینی

آقایِ دکتر حسینی

جنابِ آقای دکتر حسینی

سرهنگِ ستاد محمدی

خواجهٔ بزرگ احمد حسن

در ترجمه، نباید «شاخص»ها را ترجمه کرد: / عند الترجمة یجب أن لا تترجم «المؤشرات»:

خواجه احمد

دکتر مرادی

استاد حسن

۱۴-۶ همان‌طور که در ضمن مباحث قبلی اشاره کردیم، هرگاه «هستهٔ اسمی» گروه اسمی حذف شود، ممکن است یکی از وابسته‌های پیشین آن اعم از «اسم و صفت» جانشین آن شوند: /کما أشرنا فی المباحث السابقة، متی ما حُذفت المجموعة الاسمیة «النواة الاسمیة» فانه یمکن أن ینوب عنها واحد

من سوابق الاسم بما فی ذلک «الاسم و الصفة».

بهترین دانش‌آموز را انتخاب کردم/ بهترین را انتخاب کردم (صفت ← اسم).

دو دستگاه تلفن را به اینجا بیاور/ دو دستگاه را به اینجا بیاور (ممیز ← اسم).

این کیف را خریدم/ این را خریدم (صفت اشاره← ضمیر)

کدام مداد را می‌خواهی/ کدام را می‌خواهی (صفت پرسشی ← ضمیر)

.....

.....

تمرین

۱- با هریک از وابسته‌های پیشین اسم یک گروه اسمی بسازید، سپس آن گروه اسمی را در یک جمله به کار ببرید:

یک (یک مرد ـ یک مرد آمد)

این .....

آن .....

همین .....

همان .....

کدام .....

کدامین .....

چند .....

چندمین .....

چگونه .....

چه .....

چقدر .....

چنین .....

چنان .....

همه .....

بهترین .....

بدترین .....
بلندترین .....
هفت .....
نوزده .....
صد .....
متر .....
کیلو .....
آیت‌الله .....
خواجه .....

۲- جمله‌های غلط را اصلاح کنید:

دو این نفر را دیدم. .....
عجب قلم است. .....
همه بچه‌ها آمد. .....
کدام میز چهارمین را می‌گویی؟.....
دفتر دومین را انتخاب کردم. .....
غذاهای بهترین را می‌خورد .....
دوستان مهربانان را از دست دادم .....
دانش‌آموزان کلاس ما زرنگها هستند .....
یک تا پارچه خریدم .....

۳- جمله‌های زیر را مرتب کنید:

دستگاه، چهار، خریدم، اتومبیل.....
گرفت، دوستان، از، نامهربان، دلم، این .....
کتابها، کدام، انتخاب، را، کردی.....
منظره، است، چقدر، زیبایی .....
ظالمانی، مسلط، خودمان، بر، چنین، کنیم، را، نباید
.....
هر، به، کس، نازد، کسی، می‌نازیم، هم، تو، ما، به
.....
نمی‌گوید، درستکاری، هیچ، دروغ
.....

بچه‌ها، بهترین، همین، ما، بازیکنان، هستند

.....

آسیا، را، تن، گندم، پنج، برد، به

.....

سیب، عدد، یک، پنج، خریدم، و، خودکار، کیلو

.....

صدقی، دانشگاه، جناب، حامد، دکتر، است، استاد، آقای

.....

خرید، دست، پیراهن، دو، کت و شلوار، پیراهن، یک، و، عدد

.....

درس هفتم

وابسته‌های پسین اسم

۱-۷ در درسهای قبل با وابسته‌های پیشین اسم آشنا شدید، اینک با وابسته‌های پسین اسم و قواعد به کار بردن آنها در زبان و نگارش فارسی آشنا می‌شوید: / تعرفتم فی الدرس السابق علی سوابق الاسم والآن ستتعرفون علی اللواحق التی تأتی بعد الاسم و طرق استعمالها فی اللغة والکتابة الفارسیة:

پنجره کلاس

پنجرهٔ کلاس ما

پنجرهٔ بزرگ کلاس

پنجره بزرگ کلاس دانشگاه ما

دانش‌آموز خوب

دانش‌آموز خوب کلاس

دانش‌آموز خوب کلاس که او را دیدی

حسن دانش‌آموز خوب کلاس که او را دیدی و با او گفتگو کردی

۲-۷ وابسته‌های پسین اسم عبارتند از: «۱. صفت ۲. صفت ترتیبی ۳. مضاف‌الیه ۴. متمم ۵. بدل ۶. جمله توضیحی ۷. نقش نمای «را». وابسته‌های پسین خود نیز می‌توانند وابسته بگیرند که دربارهٔ آن در دنباله بحث توضیح خواهیم داد. / لواحق الاسم عبارة عن: ۱. الصفة ۲. الأعداد الترتیبیة ۳. المضاف إلیه

۴. المتمم ۵. البدل ۶. الجملة التوضيحية ۷. الحرف العامل «را». هذه اللواحق يمكن أن يكون لديها لواحق أيضاً، و التى سنوضحها فى مؤخرة هذا البحث.

بعضی از دستورنویسان «نشانه‌های جمع» و «ی» نکره و وحدت و تعجبی را هم جزء وابسته‌های پسین اسم به شما آورده‌اند. واقعیت این است که این نشانه‌ها، جزء تکواژهای تصریفی اسم هستند و جزء همان کلمه‌ای به شمار می‌روند که به آن اضافه می‌شوند؛ بنابراین نباید آنها را در ردیف وابسته‌های گروه اسمی به شمار آورد؛ ولی ما برای اینکه قواعد درست و غلط کار برد آنها را در نگارش فارسی بیان کنیم به آنها نیز اشاره می کنیم./ إعتبر بعض النحويين «علامات الجمع» و ياء النكرة و ياء الوحدة و الياء التعجبية جزء من اللواحق المتصلة بآخر الاسم، أمّا فى الواقع تعتبر هذه العلامات جزءاً من المصرفات الصرفية للاسم و تعتبر جزءاً من الكلمة التى أُضيفت إليها، إذاً يجب أن لاتعتبر من لواحق المجموعة الاسمية و لكننا سنشير إليها أيضاً من أجل أن نبيّن القواعد الصحيحة و الخاطئة لاستعمالها فى الكتابة باللغة الفارسية.

۳-۷ نشانه‌های جمع زبان فارسی «ان» و «ها» است که «ان» بیشتر برای جانداران به کار می‌رود و «ها» هم برای جاندار و هم برای بیجان به کار می‌رود: / علامات الجمع فى اللغة الفارسية «ان» و «ها»؛ أما «ان» فأكثر ما تستعمل للكائن الحى و أما «ها» فهى تستعمل للكائن الحى و غير الحى؛ مثل:

پسران، شیران، مردان، بزرگان، عالمان، درختان

خانم‌ها، میزها، مردها، درختها، بزرگها، سنگها

هر گاه نشانهٔ «ان» به کلمه‌های مختوم به «ـه/ ه» غیرملفوظ (بیان حرکت) اضافه شود، در نوشتن، حرف «ـه/ ه» حذف می‌شود و صامت میانجی «گ»

اضافه می‌گردد[۱]:/ کلما أُضیفت علامة «ان» إلی کلمة مختومة بـ «ـه/ ه» صامتة (لبیان الحرکة) فإنها تحذف فی الکتابة و یضاف الحرف الصامت«گ» للوقایة (میانجی) ۱؛ مثل:

مرده (مردگان) زنده (زندگان)، آزاده (آزادگان)

و هر گاه کلمه به «ا» یا مصوت «u= و» ختم شود، حرف «ی» میانجی می‌شود:/ وکلما خُتمت الکلمة بـ «ا» أو الصائت «u = و» فإن حرف «ی» یأتی للوقایة، مثل:

دانایان، دانشجویان، نیکویان، آقایان

۴-۷ جمع مکسر و نشانه‌های «ات»، «ون» و «ین» نیز در کلمه‌های عربی دخیل در زبان فارسی به کار می‌روند:/ یستعمل جمع التکسیر و علامات الجمع «ات»، «ون» و «ین» فی‌الکلمات العربیة الدخیلة علی اللغة الفارسیة أیضاً؛ مثل:

کلمات، لغات

انقلابیون، روحانیون

مسلمین، مترجمین

مدارس، کتب

جمع بستن کلمه‌های غیر عربی به صورت مکسر یا با نشانه‌های عربی نادرست است؛ باید آنها را با نشانه‌های جمع فارسی جمع بست:/ جمع الکلمات غیر العربیة علی شکل جمع تکسیر أو بعلامات جمع عربیة یعتبر

---

۱. کلمهٔ نیاکان یا نیاگان جمع کلمه «نیاک» یا «نیاگ» فارسی میانه است که در حالت مفرد «ک» یا «گ» آن حذف شده و در جمع باقی مانده است. / کلمة نیاکان أو «نیاگان» هی جمع کلمة «نیاک» أو «نیاگ» فی اللغة الفارسیة الوسطی، و التی تحذف کافها او گافها فی حالة المفرد (نیا) و تبقی فی حالة الجمع.

غیر صحیح؛ ویجب جمعها بعلامات الجمع الفارسیة؛ مثل:

فرامین (فرمانها) پیشنهادات (پیشنهادها)

جمع بستن مجدد کلمه‌های جمع عربی با نشانه‌های فارسی، نادرست است:/ من الخطأ الجمع بعلامات الجمع الفارسیة لکلمات الجمع العربیة:

مدارسها (مدارس) کتبها (کتب)

ولی جمع بستن کلمه‌های جمع عربی که در زبان فارسی به صورت مفرد به کار می‌روند، اشکالی ندارد:/ و لکن إذا کانت کلمات الجمع العربیة مستعملة فی اللغة الفارسیة علی أنها مفردة إلا أنها تدل علی الجمع، فی هذه الحالة لا توجد مشکلة فی جمعها مرة أخری؛ مثل:

جواهر/ جواهرات، طلبه/ طلبه‌ها (چون جواهر و طلبه در زبان فارسی به معنی مفرد به کار می‌روند).

۵-۷ بعضی اسمهای فارسی اگرچه مفردند، بر مجموعه واحدی دلالت می‌کنند که اجزای آنها بیش از یکی است، در این صورت، جمع بستن مجدد آنها اشکالی ندارد: / بعض الأسماء فی اللغة الفارسیة حتی لو کانت مفردة إلا أنها تدل علی الجمع، فی هذه الحالة لا توجد مشکلة فی جمعها مرة أخری؛ مثل:

مردم (مردمان)، دسته (دسته‌ها)، گروه (گروهها)، عملیات (عملیاتها)

فعل اسمهای جمع، به صورت مفرد می‌آید، فقط فعل کلمه مردم به صورت جمع می‌آید (مردم آمدند) و فعل «ملت» می‌تواند جمع یا مفرد باشد، ولی صورت مفرد آن فصیح«تر» است (ملت پذیرفت/ پذیرفتند):/ یأتی فعل اسم الجمع مفرداً، فقط فعل کلمة مردم یأتی علی شکل الجمع (مردم آمدند) و فعل «ملت» یمکن أن یکون جمعاً أو مفرداً، و لکن الأفصح أن یکون مفرداً (ملت پذیرفت/ پذیرفتند) مثال:

گله آمد.
لشکر رسید.
کاروان رفت.
قافله حرکت کرد.

۶-۷ نشانه «جات» در زبان فارسی با کلمه‌های بسیار معدودی به کار می‌رود؛ و معنی انواع می‌دهد:/ تستعمل علامة «جات» فی اللغة الفارسیة مع عدد قلیل من الکلمات؛ و تدل علی معنی النوع، مثل:

ترشی‌جات، شیرینی‌جات، روزنامه‌جات

اگرچه این جمعها را نمی‌توان غلط دانست[1]، ولی بهتر است آنها را به صورت «انواع ترشی، انواع شیرینی و...» به کار ببریم: / برغم أن هذا الجمع لا یمکن إعتباره خطأ و لکن من الأفضل أن نستعمله بهذا الشکل «أنواع ترشی، أنواع شیرینی و...».

۷-۷ هرگاه اعداد بیشتر از یک (دو،سه، و...) قبل از اسم قرار بگیرند، به اسم مفهوم جمع می‌دهند و در نتیجه، فعل آن نیز به صورت جمع می‌آید:/ کلما جاء العدد أکثر من واحد (دو، سه، و...) قبل الاسم فأنه یعطی للاسم مفهوم الجمع و نتیجةً لذلک فإن الفعل أیضاً یأتی علی شکل الجمع:

دو دانش‌آموز آمدند.

۸-۷ «ی» نکره، وحدت، تعجب، یا توضیحی، بعد از اسم می‌آید. با این تفاوت که ذکر «ی» تعجبی و توضیحی اجباری است، و حذف آن اشکال دارد:/ یاء النکرة الدالة علی المفرد أو الوحدة، أو التعجبیة أو التوضیحیة، تأتی بعد

---

۱. در این موارد نیز به دلیل توالی مصوتها، صامت «گ» میانجی شده است؛ ولی چون «گ» در عربی به صورت «ج» تلفظ می‌شود (و در اینجا نیز نشانه جمع عربی به این کلمه اضافه شده است) صامت «ج» میانجی شده است./ فی هذه الحالات أیضاً بسبب توالی الصوائت فإن صامت «گـ » یأتی للوقایة؛ و لکنه فی‌العربیة ینطق «ج» (و من هنا أیضاً قد أضیفت هذه الجیم کعلامة جمع عربی إلی هذه‌الکلمة)

الاسم. مع أن هناک فرقاً و هو أن ذکر الیاء التعجبیة والتوضیحیة إلزامی و حذفها یسبب مشکلة:

مرغی (ی توضیحی) که انجیر می‌خورد، نوکش کج است. (مرغ که ....: نادرست)

حسن، عجب پسری بود.

حسن، عجب پسر بود (نادرست).

ولی ذکر دو نشانهٔ «یک» و «ی» نکره یعنی دو نشانهٔ «وحدت» با هم ضرورتی ندارد و حتی بهتر است فقط به یکی از آنها اکتفا شود (اگر تأکید بر وحدت بود، از «یک» و اگر تأکید بر نکره بودن بود، از «ی» استفاده شود): / لکن ذکر علامتی «یک» و یاء النکرة أو علامتی «الوحدة» معاً لیس ضروریاً و من الأفضل الإکتفاء بذکر أحدهما: (إذا کان التأکید علی الوحدة تستخدم کلمة «یک»، و إذا کان التأکید علی التنکیر، فإنها تستخدم الیاء).

یک مردی آمد (یک مرد آمد/ مردی آمد).

هر کیلویی هزار تومان (هر کیلو/ یک کیلو/ کیلویی هزار تومان).

دربارهٔ «ی» توضیحی، در کتابهای دستوری بحثهای مختلفی شده است: بعضی آن را «ی» نکره مخصصه نامیده‌اند، بعضی «ی» معرفه محسوب داشته‌اند و از این قبیل. به نظر می‌رسد این «ی» را نه می‌توان «ی» نکره خواند، چون اسم را نکره نمی‌کند، و نه «معرفه»؛ چون هرگاه بخواهیم اسم را معرفه کنیم، نمی‌توانیم فقط با افزودن یک «ی» آن را معرفه کنیم، مگر اینکه «ی» و «که» با هم همراه شوند؛ این هر دو با هم مجموعاً یک هویت دستوری دارند (یعنی «که» بدون «ی» نمی‌تواند به کار رود که در اصطلاح زبانشناسی به آن «تکواژ گسسته گفته می‌شود)، بنابراین مجموعاً تکواژ توضیحی یا توصیفی هستند: «توضیحی» زیرا جمله‌ای که بعد از «ی» می‌آید توضیحی است، و «توصیفی» زیرا آن جمله در حکم صفت برای اسم قبل از

«ی» محسوب می‌شود و حتی قابل تأویل به صفت است: / هناک أبحاث مختلفة حول الیاء التوضیحیة فی کتب القواعد: بعضهم أسموها بیاء النکرة المخصصة، وبعضهم إعتبروها یاء معرفة و ما إلی ذلک. و لکن یبدو أنه لا یمکن إعتبار هذه الیاء للنکرة لإنها لا تجعل الاسم نکرة، و لا معرفة لإننا إذا أردنا أن نجعل الاسم معرفة لا یمکننا أن نضیف إلیه یاءً واحدة فقط إلا إذا اجتمعت الیاء مع «که»، لأنّهما معا یشکلان هویة قواعدیة واحدة (یعنی لا یمکن استعمال «که» بدون الیاء و التی یطلق علیها فی اصطلاح علم اللغة بالمصرَف «المنفصل». بناءً علی هذا فإن مجموعهما یکون مصرّفاً توضیحیاً أو وصفیاً: لأن الجملة التی تأتی بعد الیاء تکون توضیحیة، و «وصفیة» لأن تلک الجملة تعتبر فی حکم الصفة للاسم قبل الیاء و حتی یمکن تأویلها بالصفة.

دانش‌آموزی که درس بخواند، موفق می‌شود

دانش‌آموز درس‌خوان، موفق می‌شود.

نکته جالب توجه درباره این «ی» آن است که هرگاه به اسم خاص یا معرفه اضافه شود، در معنی آن اندک ابهامی ایجاد می‌کند و ضمن آنکه تخصیصی به آن می‌زند و توصیفی از آن ارائه می‌دهد، در عین حال معرفه بودن آن را تضعیف می‌کند:/ النقطة المثیرة للاهتمام حول هذه الیاء هی أنها اذا أُضیفت إلی اسم خاص أو معرفة، فإنها تُضفی نوعاً من الإبهام علی معناه من ضمن ذلک أنها تُخصصه وتُعطی له وصفاً و فی نفس الوقت تقوم بإضعاف تعریفه:

آن مرد را من دیدم.

آن مردی را که من دیدم، او ندید.

ما رستم زال را می‌شناسیم.

رستم زالی را که من می‌شناسم، تو نمی‌شناسی.

۹-۷ نکته مهم قابل توجه این است که اگر اسم وابسته «صفت» یا مضاف‌الیه بگیرد، «ی» به آخر صفت یا مضاف‌الیه مستقیم هسته اسم اضافه می‌شود:/ النقطة المهمة و القابلة للاهتمام هی أن الاسم إذا أخذ لاحقة صفة أو مضاف إليه، فإن یاء تضاف إلی آخر الصفة أو المضاف إليه الذی یکون مرافقاً لنواة الاسم:

عجب معلّم است/ عجب معلّم خوبی است/ عجب معلّم مدرسه‌ای است.
استادی برای ما بفرستید/ استاد دانایی برای ما بفرستید/ استاد دانشگاهی برای ما بفرستید.
لوله‌ای که می‌خواستی خریدم/ لوله خوبی که می‌خواستی خریدم/ لولهٔ آبی که می‌خواستی خریدم.

اما اگر هسته گروه اسم هم صفت و هم مضاف‌الیه داشته باشد، اولاً صفت پیش از مضاف‌الیه می‌آید؛ ثانیاً «ی» به آخر صفت اضافه می‌شود/ أما إذا کان لدی نواة المجموعة اسم، کذلک صفة و مضاف إليه، فإنّ الصفة تأتی قبل المضاف إليه أولاً، و ثانیاً تضاف یاء إلی آخر الصفة/ جلد را پاره کرد/ جلد زیبا را پاره کرد/ جلد کتاب را پاره کرد/ جلد زیبای کتاب را پاره کرد.

در این گونه موارد، اگر «صفت» صفت مستقیم هسته نباشد، بلکه صفت مضاف‌الیه باشد «ی» به آخر صفت مضاف‌الیه اضافه می‌شود: / فی مثل هذه الحالات، إذا لم تکن «الصفة» صفة مباشرة لنواة المجموعة الاسمیة و إنما هی صفة للمضاف إليه فإن الیاء تضاف إلی آخر المضاف إليه.

جلد «کتاب زیبایی» را پاره کردم.

اگرچه بعضی گاهی «ی» را به آخر موصوف اضافه می‌کنند، ولی اگر صفت از نوع صفت ترتیبی باشد، دیگر به هیچ وجه، «ی» بعد از موصوف نمی‌تواند بیاید: / برغم أن البعض أحیاناً یُضیف الیاء إلی آخر الموصوف،

ولكن إذا كانت الصفة من الأعداد الترتيبية فإنه لا يمكن أن تـأتي يـاء بعـد الموصوف على الإطلاق.

هندوانه‌ای بزرگ خریدم (موصوف/ غیر فصیح).

هندوانه بزرگی خریدم (صفت).

نفر دومی که نتواند این مشکلات را حل کند، بی‌عرضه است (صفت ترتیبی)/ (عدد ترتیبی)

مقام سومی که هیچ‌گاه تحقق نیافت (صفت ترتیبی) (عدد ترتیبی)

۱۰-۷ همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم سایر انواع «ی»، نظیر «ی» وحدت، توضیحی تعجبی و تقریبی نیز پس از اسم و جانشین اسم می‌آیند، و در صورتی که اسم دارای صفت پسین باشد، بعد از صفت پسین آن قرار می‌گیرند:/ كما أشرنا من قبل فإن بقية أنواع الياء مثل ياء الوحدة، التوضيحيه التعجبية و ياء التقريب تأتي أيضاً بعد الاسم و نائباً عنه، و فی حالة ما إذا كان للاسم لاحقة صفة فإنها تأتي بعد اللاحقة:

پارچه کتان متری هزار تومان (وحدت).

مرد بزرگی که تأسیس‌کننده این مکتب بود، درگذشت (توضیحی).

در سفری که به مشهد کردم، حرم امام رضا(ع) را زیارت کردم (توضیحی).

در سفر پرخاطره‌ای که به ایران کردم، با او آشنا شدم (توضیحی).

هر کسی را بهر کاری ساختند (وحدت).

چه روزگار غریبی است (تعجبی).

گل سرخی را که می‌بینی من کاشته‌ام (توضیحی).

هر فرصت‌طلب بی‌لیاقتی مصدر کاری شده است (وحدت).

چند بسته‌ای برایشان می‌خرم (تقریبی).

ده نفری می‌شدند (تقریبی).

عجب ساختمانی است (تعجبی).

عجب ساختمان زیبایی است (تعجبی).

تمرین

۱- غلط‌ها را در جمله‌های زیر اصلاح کنید:

آقایان و خانمان توجه فرمایند. .....

آزاده‌گی صفت مردان بزرگ است. .....

سیبهای قرمزها را بیاور. .....

گزارشات شما را خواندم. .....

نظرات و فرامین شما هیچ ارزشی ندارد. .....

فردا مدارسهای تهران تعطیل بود. .....

به فرمایشات و پیشنهادات شما گوش می‌کنم .....

۲- با کلمه‌های زیر جمله بسازید:

سنگها .....

می‌رقصند .....

مسلمانان .....

مردم .....

زیبا.....

دوم .....

زنی .....

هرکسی .....

روحانیون .....

خاطره‌ای .....

۳- جمله های زیر را مرتب کنید:

درگذشت، خوبی، که، دانشگاه، مؤسس، این، بود، مرد

.....

خواندم، مفید، شما، را، کتاب، مطالب

.....

خریده بودی، تو، که، سفیدی، برایم، پیراهن، پوشیدم، را

.....

خوب، شما، مردم، ظلم، شهر، با، کردند، مبارزه

.....

می‌شود، کسی، باشد، رستگار، درستکار، که

.....

استادی، من، آن، نمی‌شناسید، می‌شناسم، که، شما

.....

است، خوبی، عجب، علی، دانشجوی

.....

می‌خوانیم، بزرگ، در، نماز، دانشگاه، مسجد، تو، من، و

.....

ساختند، هر، را، کسی، بهر (برای)، کاری

.....

نر، کار، می‌خواهد، مرد، و، کهن، خرمن، گاو، نیست، کس، هر، کوفتن

.....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس هشتم

صفت و مضاف‌الیه

۱-۸ صفت بیانی دارای سه درجه «ساده، تفضیلی و عالی» است: صفت ساده نشانهٔ صوری خاصی ندارد، صفت تفضیلی با اضافه کردن «تر» به آخر صفت ساده ساخته می‌شود، این صفت برای مقایسه موصوف خود با موصوف یا موصوفهای دیگر و برتری دادن آن بر سایر موصوفها به کار می‌رود: / الصفة التعبيرية لها ثلاثة مستويات «البسيطة، التفضيلية و العالية»: الصفة البسيطة ليس لها علامة خاصة، تُصاغ الصفة التفضيلية بإضافة «تر» إلى آخر الصفة البسيطة. تستعمل هذه الصفة من أجل مقارنة موصوفها مع اسم موصوف أو موصوفات أخرى وتفضيلها على بقية الموصوفات:

هتل ارزان

هتل ارزانتر

هتل لاله از هتل آزادی ارزانتر است.

صفت عالی با اضافه کردن «ین» به آخر صفت تفضیلی ساخته می‌شود و موصوف خود را بر تمام افراد همجنس خود برتری می‌دهد. صفت عالی جزء وابسته‌های پیشین اسم است. / تُصاغ الصفة العالية (افعل التفضيل) بإضافة «ين» إلى آخر الصفة التفضيلية، ويُرجح اسم موصوفها على جميع نظائره. الصفة العالية هى من سوابق الاسم.

ارزانترین هتل

البته با اضافه کردن وابسته‌های پسین به موصوفی که صفت عالی گرفته، می‌توان حوزه آن را محدود کرد: / بالطبع یمکن تحدید نطاق الصفة العالیة بإضافة اللواحق إلی الموصوف الذی تصفه، مثل:

ارزانترین هتل شهر ما

بهترین تصمیم در وضعیت موجود

۸-۲ همان‌طور که می‌دانید صفت تفضیلی همواره با متممی همراه است که بعد از حرف اضافهٔ «از»، به دنبال صفت تفضیلی می‌آید:/ کما تعلمون أن الصفة التفضیلیة ترافق دائماً المتمم الذی یأتی بعد حرف الإضافة و هو تابع لها:

محمود بهتر از مسعود درس می‌خواند.

این کتاب بهتر از آن کتاب است.

۸-۳ معادل صفت تفضیلی و عالی فارسی، در عربی بر وزن «اَفعل» ساخته می‌شوند، با این تفاوت که در صفت تفضیلی حرف «جر» بعد از افعل التفضیل می‌آید: / معادل الصفة العالیة بالفارسیة یرکب فی اللغة العربیة علی وزن «أفعل»، و علیه فالاختلاف فی الصفة التفضیلیة هو حرف الجر الذی یأتی بعد «أفعل» صیغة التفضیل؛ مثل:

صفت تفضیلی: اعظمُ من‌الجبلِ (بزرگتر از کوه).

صفت عالی: اعظمُ جَبَلٍ (بزرگترین کوه).

در ضمن اگر صفت عالی به جمع اضافه شود، کسره می‌گیرد؛ مثل:

بلندترین کوهها = اعلی الجبال

۸-۴ وابسته‌های اسم مانند صفت و مضاف‌الیه، خود نیز می‌توانند وابسته بگیرند؛ مانند «صفت صفت» و «قید صفت» و «مضاف‌الیه مضاف‌الیه»[1]: /

---

۱. نکته مهمی که باید به آن توجه شود این است که هرگاه کلمه‌ای در زبان فارسی کسره بگیرد «اسم» است یا جانشین اسم و کلمه یا کلمه‌های بعد از آن، صفت آن اسم‌اند یا مضاف‌الیه آن، گاهی بعضی گمان می‌کنند، چنانچه بعد از اسم مکسور، حرف اضافه قرار بگیرد، آن ترکیب نادرست است، چون حرف اضافه نه اسم است که مضاف‌الیه واقع شود و نه صفت است. بله این پندار درست است اما در چنین جمله‌هایی، حرف اضافه مضاف‌الیه نیست، ←

لواحق الاسم مثل الصفة والمضاف إليه يمكن أن يكون لديهما لواحق ايـضاً، مثل «صفة الصفة» و«قيد الصفة» و «المضاف إليه للمضاف إليه»:

او رنگ قرمز روشن را انتخاب کرد (صفت صفت).

حسن میوهٔ خیلی شیرین را دوست ندارد (قید صفت).

او رنگ آبی خیلی روشن را دوست دارد (قیدِ صفتِ صفت).

همچنین موصوف و صفت مجموعاً می‌توانند مضاف‌الیه بگیرند: / أيـضاً الموصوف و الصفة معاً يمكن أن يكون لهما مضافٌ‌اليه:

← بلکه آن حرف به همراه کلمه یا کلمه‌های بعدی خود یک گروه را تشکیل داده است که جانشین اسم است و آن گروه مضاف‌الیه است: / النقطة المهمة التی تجدر الإشارة إليها هی أنـه كلما كان لدى الكلمة كسرة فی اللغة الفارسية فهی اسم أو نائب عنه و الكلمة أو الكلمات التـی بعدها تكون صفة للاسم أو مضافاً إليه لهذا الاسم. يزعم البعض أحيانـاً أنـه كلمـا جـاء حـرف إضافة بعد الاسم المكسور، فإن ذلک التركيب غير صحيح. لإن حـرف الإضـافة لـيس اسـماً و ليس صفةً حتى يكون مضافاً إليه. نعم، هذا الزعم صحيح، و لكن فی مثـل هـذه الجمـل حـرف الإضافة ليس مضافاً إليه، بل ذلک الحرف يرافق كلمة أو كلمات بعده و يشكل المجموعة التـی تكون نائبة عن الاسم، و تلک المجموعة هی مضاف إليه؛ مثل:

دربارهٔ شما با او گفتگو کردم

مضاف و مضاف‌الیه

نشستنِ در خانه را دوست ندارم

مضاف مضاف‌الیه*

کار امروز را به فردا میفکن.

مضاف‌الیه

زندگی در بین افراد بد اخلاق و سر به هوا را دوست ندارم.

مضاف‌الیه

(* گویا در گذشته، حرف اضافه به صورت مضاف‌الیه به کار نمی‌رفته است و اسم قبل از آن ساکن تلفظ می‌شده است (نشستنْ در خانه / زندگیْ در بین...)، اما امروز، اسم قبل از آن را در این‌گونه ترکیبات، با کسره تلفظ می‌کنند). / يتضح أنـه لـم يـستخدم حرف‌الإضافة فی‌الماضی على شكل مضاف‌إليه، و قدكان ينطق‌الاسم الذی قبلـه سـاكناً (نشستنْ در خانه/ زندگیْ در بين...)، و لكن حالياً فی‌مثل هذه‌التراكيب ينطقـون الاسـم الذی قبله بالكسر).

پارچه سبز پرچم را بیاور.
استاد دانشمند دانشگاه شما برنده جایزه شد.

۸-۵ «صفات ترتیبی» پسین، اعدادی هستند که به آخر آنها پسوند «ـُم» اضافه شده است:/ «الأعداد الترتیبیة» هی الأعداد التی یضاف إلی آخرها اللاحقة «ـُ م»، مثل:

نفر هفتم، صندلی پنجم، سکوی سوم، روز دوم

هرگاه اعداد (بدون پسوند «ـُم») با کسره به اسم اضافه شوند، شمه‌ای از معنی ترتیب در آنها وجود دارد، اما این اعداد نه «صفت شمارشی» به شمار می‌روند و نه «صفت ترتیبی»، بلکه صفت جانشین اسم هستند و «اسم» محسوب می‌شوند:/ کلما أُضیفت الأعداد (بدون اللاحقة «ـُم») إلی الاسم مع الکسرة، فإن قلیلاً من معنی الترتیب یوجد فیها، و لکن هذه الأعداد لا تعد اسم عدد «صفت شمارشی» و لا عدداً ترتیبیاً «صفت ترتیبی» بل صفة نائبة عن الاسم و لهذا تُعتبر اسماً (أسماء الأعداد و الأعداد الترتیبیة فی العربیة تعتبر صفات فی الفارسیة):

صندلی چهار، سکوی هفت

۸-۶ کلمه‌ای که پس از اسم و نقش نمای اضافه (کسره) می‌آید، اگر اسم یا جانشین اسم باشد، «مضاف‌الیه» است و گرنه «صفت» است:/ الکلمة التی تأتی بعد الاسم و الإضافة (الکسرة) العاملة (نقش نمای اضافه) إذا کانت اسماً أو نائباً عنه، فإنها تکون «مضافاً إلیه» و إلاّ تکون «صفة»؛ مثل:

درِ کلاس، میز کار، کتاب علی، شهر تهران
مردِ خوب، گل زیبا، دیوار سفید، آب گوارا

اگر هستهٔ گروه اسمی هم صفت و هم مضاف‌الیه داشته باشد، ابتدا صفت می‌آید، و چنانچه صفت بعد از مضاف‌الیه بیاید، وابستهٔ مضاف‌الیه

است (یعنی «مضاف‌الیه» خود در جایگاه هسته گروه اسمی بعدی قرار می‌گیرد و «موصوف» محسوب می‌گردد و «صفت» وابستهٔ آن می‌شود، آنگاه آن «موصوف و صفت» که گروه جدید اسمی را تشکیل داده‌اند، مجموعاً مضاف‌الیه و وابستهٔ هسته گروه اسمی اصلی می‌شوند): / إذا کانت نواة الجملة الاسمية اسماً و أيضاً مضافاً إليه، تأتی الصفة فی البداية، و كما أن الصفة تأتی بعد المضاف إليه، فإنها تابعة للمضاف إليه (يعنی المضاف إليها يكون فی موقع نواة المجموعة التی بعدها و تُعتبر موصوفاً و تصبح الصفة تابعةً لها، حينذلک «إسم الموصوف و الصفة» التی تشكل مجموعة اسمية جديدة جميعها تصبح مضافاً إليه و تتبع نواة المجموعة الاسمية الأصلية):

دیوار بزرگ خانه، دیوار خانهٔ بزرگ[1]

۷-۸ به چند نکته دربارهٔ موصوف و صفت و مضاف‌و مضاف‌الیه توجه فرمایید: / لاحظوا بعض النقاط حول الصفة و الموصوف، و المضاف و المضاف إليه:

---

۱. تحلیل دستوری این دو جمله چنین می‌شود:

دیوار بزرگ خانه ← دیوار (موصوف)، بزرگ (صفت دیوار)، خانه (مضاف‌الیه دیوار).

دیوار خانه بزرگ ← (دیوار (موصوف)، خانه (مضاف‌الیه دیوار و موصوف برای بزرگ)، بزرگ (صفت برای خانه)، خانه بزرگ (مضاف‌الیه برای دیوار = «گروه واژگون مرتبه» زیرا اگرچه «گروه» است، در جایگاه «کلمه» قرار می‌گیرد و به هستهٔ گروه دیگری وابسته می‌شود). / التحليل القواعدی لهاتين الجملتين يصبح كالتالی:

دیوار بزرگ خانه ← دیوار (موصوف)، بزرگ (صفة لـ(دیوار))، خانه (مضاف‌الیه لـ (دیوار)).

دیوار خانه بزرگ ← (دیوار (موصوف)، خانه (مضاف‌الیه لـ(دیوار) و موصوف لـ (بزرگ)، بزرگ (صفة لـ(خانه))، خانه بزرگ (مضاف‌الیه لـ(دیوار) = «المجموعة المتحولة الرتبة» لإنها حتی إذا كانت «مجموعة» فإنها تقع فی موقع الكلمة و تتصل بنواة المجموعةالأخری).

الف) چنان‌که پیش از این نیز اشاره شد، بعداز مضاف «ی» نکره نمی‌آید: (فرشی منزل (غلط)- فرش منزلی آتش گرفت) :/ کما أشیر سابقا إلی أنها لا تأتی یاء النکرة بعد المضاف.(فرشی منزل (خطأ)- فرش منزلی آتش گرفت).

ب) صفت را نمی‌توان جمع بست (دیوار سفیدها) و اگر جمع بسته شود، تبدیل به اسم شده و در نتیجه مضاف‌الیه است (عطای بزرگان):/ لایمکن جمع الصفة(دیوار سفیدها) و إذا جمعت فإنها تتحول إلی اسم و تصیر مضافاً إلیه(عطای بزرگان).

ج) پس از مضاف‌الیه، تکواژ «تر» نمی‌آید «پنجره اتاق تر»، اما پس از صفت بیانی می‌آید (کار خوبتر):/ لا یأتی المصرف «تر» بعد المضاف إلیه (پنجره اتاق تر)، و لکنه یأتی بعد الصفة التعبیریة (کار خوبتر).

د) اگر مضاف‌الیه بیش از مضاف مورد توجه باشد یا اهمیت داشته باشد، یا گوینده با آن بیشتر از مضاف آشنایی داشته باشد، برای تأکید، بر مضاف مقدم می‌شود (که به آن اصطلاحاً «مضاف‌الیه گسسته» می‌گویند)؛ در این صورت یکی از ضمایر پیوستهٔ مناسب به عنوان مضاف‌الیه دوم به جای «مضاف‌الیه گسسته» قرار می‌گیرد: / إذا کان المضاف إلیه موضع الإهتمام أکثر من المضاف أو کان مهمّاً، أو کان معرفة القائل به أکثر من معرفته بالمضاف فإنه من أجل التأکید یتقدم علی المضاف (و یطلقون علیه مصطلح «المضاف إلیه المنفصل»؛ فی هذه الحالة أحد الضمائر المتصلة المناسبة یکون بعنوان مضاف إلیه ثانٍ فی موقع «المضاف إلیه المنفصل»:

علی(مضاف‌الیه گسسته) پدر —َش مریض است.
مضاف مضاف‌الیه

۸-۸ «بدل» از وابسته‌های دیگر اسم است که بعد از سایر وابسته‌های اسم و قبل

از جمله توضیحی می‌آید: / «البدل» هو من لواحق الاسم الأخری و یأتی بعد جمیع لواحق الاسم و قبل الجملة التوضیحیة؛ مثل:

دکتر رفیعی، رئیس دانشکده، دیروز استعفا کرد.

حاج محمد، پدر علی که دیروز او را دیدی، آمد.

۸-۹ جمله توضیحی (جمله‌ای که با «که» آغاز می‌شود) پس از همهٔ وابسته‌های اسم قرار می‌گیرد: / الجملة التوضیحیة (أی الجملة التی تبدأ بـ «که») تقع قبل جمیع لواحق الاسم.

مرغی که انجیر می‌خورد، نوکش کج است.

مردی که روزنامه می‌خواند، دوست من است.

۸-۱۰ حرف «را» حرف نقش‌نما است که رابطه گروه را با جمله مشخص می‌کند و آن را خود سامان می‌سازد (نقش آن را مشخص می‌کند)[1]: / حرف «را» هو حرف عامل حیث إنه یُظهر رابطة المجموعة بالجملة و ینظم موقعها (یُبرز دورها):

من چای را در خانه خوردم.

چای را من در خانه خوردم.

من در خانه چای را خوردم.

---

۱. کلمه یا گروه خود سامان، یعنی کلمه یا گروهی که در هر جای جمله قرار می‌گیرد، نقش آن مشخص است؛ به بیان دیگر نقش آن به محل قرار گرفتنش ارتباطی پیدا نمی‌کند. بعضی دستورنویسان، حرف «را» را جزء ساختمان داخلی گروه به شمار نیاورده‌اند. در ضمن حرف «را» بعد از تمام وابسته‌های پسین و قبل از جمله توضیحی می‌آید (مانند معلم خوب کلاس شما را دیدم.): / الکلمة أو المجموعة ذاتیة النظم (خود سامان)، هی الکلمة أو المجموعة التّی فی أی موقع تقع من الجملة یکون دورها واضحاً، و بتعبیر آخر لیس بین موقعها فی‌الجملة و بین دورها أیّ رابطة. بعض النحویین لا یعدون حرف «را» جزءاً من الترکیب الداخلی للمجموعة. فی غضون ذلک یأتی حرف «را» بعد جمیع لواحق الاسم و قبل الجملة التوضیحیة.

۱۱-۸ همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم گاهی ممکن است به جای اسم ضمیر متصل به اسم بچسبد و مضاف‌الیه واقع شود:/ کما أشرنا أیضاً من قبل، إنه یمکن أحیاناً أن یتصل بالاسم ضمیر متّصل بدلاً من الاسم و یکون مضافاً إلیه، مثل:

کتابت را خواندم.

ضمایر متصل اگر به فعل اضافه شوند، مفعول‌اند: / إذا اضیفت الضمائر المتصلة إلی الفعل، فإنها تکون مفعولاً؛ مثل:

دیدمش (او را دیدم) خرم و خندان قدح باده به دست.

تمرین

۱- سه جمله بنویسید که در ساختمان یکی از گروههای اسمی آن، جمله واژگون مرتبه به کار رفته باشد.

.....

.....

.....

.....

۲- سه جمله بنویسید که وابسته بدل در گروه اسمی آنها به کار رفته باشد.

.....

.....

۳- گروههای اسمی و نوع وابسته‌های پیشین و پسین آنها را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

- کدام دانشجو، دانشجوی بسیار مهربان و کوشایی است؟

چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه نشست از بر تخت پیروز شاه

- فردا مهندس افشار دوست دکتر کدخدایی سخنرانی دارد.

- آن پیرمرد، مشاور عالی رئیس هیأت مدیره شرکت ایران خودرو است.

- امیر در اطلاعیه‌ای که از رادیو پخش شد، شنید که می‌گفت «اسلحه به دست

گیرید و از وطن خود دفاع کنید»؛ بسیار نگران شد، با خود گفت مگر چه اتفاقی افتاده است؟ اما طنین غم‌انگیز و ناپیوسته ناقوسهایی که در فواصل نامنظم، سکوت شب را درهم می‌شکست و از مردم با ایمان می‌خواست تا برای شخصی که در حال احتضار است، دست به دعا بردارند، او را مطمئن کرد که هیچ واقعه ناگواری رخ نداده است، بلکه شاه در شرف موت است.

۴- در جمله‌های زیر گروههای اسمی را مشخص کنید:

این پسربچهٔ خوش اخلاق جایزه گرفت.
دانشجویان خوب از استادان دانشمند خود تشکر می‌کنند.
این سیب شیرین‌تر از آن سیب است.
آن کتاب را که دربارهٔ نگارش بود خریدم.

۵- در جمله‌های زیر وابسته‌های پسین اسم را مشخص کنید:

کتاب خوب شما را خواندم.
برنج کیلویی هزار تومان است.
فصل دوم سال تابستان است.
خانم قنبری مدیر اجرایی انجمن آمد.
خانم زینب جویباری این کتاب را تایپ کرد.
مردی که روزنامه خرید دوست من است.
ماشین سفید شیری زیبا است.
سعید دوست مهربان من، استاد است.

۶- در جمله‌های زیر وابسته‌های پیشین اسم را مشخص کنید:

باغبان عجب گلی کاشته است.
چهار نفر را دعوت کرد.
بزرگترین ساختمان را به ما نشان داد.
این پنج نفر به دانشگاه آمدند.
کدام خانه را خریدی؟
چندمین روز هفته تعطیل بود؟
بهترین جایزه را برنده شد.
همان ارزانترین پارچه را خرید.

گرامی‌ترین شما باتقواترین شما است.
سه عدد کامپیوتر خرید.
دکتر فاضلی به آقا محمد جایزه داد.
خاله زهرا این خانه را خرید.

۷- در جاهای خالی وابسته پیشین مناسب به کار ببرید:

..... کتاب را خرید؟
..... کتاب را به من داد.
..... دستگاه ماشین دارد.
لیلا ..... لباس زیبایی خرید.

۸- با اسمهای زیر جمله بسازید و برای هر اسم حداقل یک وابسته پیشین و دو وابسته پسین به کار ببرید.

درخت.....
دانش‌آموز .....
میز .....
خانه .....
خسرو .....
گل .....
غذا .....
شب .....

درس نهم

انواع ضمایر و کاربرد آنها

۱-۹ ضمیرهای اصلی یا مشهور شخصی منفصل عبارتند از «من، تو، او/ وی، ما، شما، آنها/ آنان»؛ ولی گاهی ضمیرهای دیگری نیز برای رعایت احترام یا تواضع در کنار ضمایر اصلی به کار می‌روند:/ الضمائر المنفصلة الأساسية أو المشهورة عبارة عن: «من، تو، او/ وی، ما، شما، آنها/ آنان»؛ ولكن أحياناً تستعمل ضمائر أُخرى أيضاً إلى جانب الضمائر الأساسية و ذلک من أجل مراعاة الاحترام و التواضع، مثل:

۱) من/ بنده/ اینجانب
۲) تو/ جنابعالی/ حضرت عالی/ سرکار
۳) او، وی/ ایشان
۴) ما/ اینجانبان
۵) شما/ حضرات عالی
۶) آنها، آنان/ ایشان

توضیح

۱- «من» فقط با فعل اول شخص، و «بنده» و «اینجانب» هم با فعل اول شخص و هم با فعل سوم شخص به کار می روند؛ «اینجانب» بیشتر کاربرد اداری یا رسمی دارد:/ یستعمل «من» مع الفعل للمتكلم المفرد، و «بنده» و «اینجانب» یستعملان أیضاً مع الفعل للمتكلم و الغائب المفرد؛ و أكثر ما یستعمل «اینجانب» إستعمالاً إدارياً و رسمياً.

۲- «تو» همیشه با فعل مفرد به کار می رود، و برای «جنابعالی» و «حضرت عالی» و «سرکار (عالی/ عَلیّه)» فعل را جمع می بندیم، و به کار بردن فعل

به صورت مفرد، در اینجا نوعی کاربرد عامیانه است. / یستعمل «تـو» دائمـاً مع الفعل المفرد، ونجمع الفعل مع «جنابعالی» و «حضرت عـالی» و «سـرکار (عالی/ عَلیّه)»، و استعمال الفعل علی شکل مفرد هنـا هـو اسـتعمال عـامی (یستعمل فی اللهجة العامیة).

۳- برای «او» و «وی» فعل را مفرد، و برای «ایشان» فعل هم بـه صـورت مفـرد و هم به صورت جمع به کار می‌رود:/ یستعمل مع «او» و «وی» الفعل المفرد، و مع «ایشان» یستعمل علی شکل المفرد وأیضاً علی شکل الجمع.

۴- «ایشان» اگر به عنوان ضمیر جمع به کار رود، فعل آن حتماً جمع است: / إذا استعمل «ایشان» علی أنه ضمیر جمع، ففعله بالطبع یکون جمعاً؛ مثل:

من گفتم / بنده عرض کردم (کـرد)/ اینجانـب گفـتم (گفـت)/ بـه عـرض رساندم (می‌رساند).

تـو گفتـی / جنابعـالی فرمودیـد (فرمـودی)/ حـضرت عـالی فرمودیـد (فرمودی)./ سرکار فرمودید (فرمودی).

او (وی) گفت/ ایشان فرمود (گفت، گفتند، فرمودند).

ما گفتیم/ اینجانبان عرض کردیم (گفتیم/ به عرض می‌رسانند)

شما گفتید/ حضرات عالی فرمودید (فرمودند).

آنها گفتند / آنان گفتند/ ایشان گفتند (فرمودند).

۲-۹ باید توجه داشت که بعضی از فعلها، در زمرهٔ فعلهای تعارفی یـا تـشریفاتی محسوب می‌شوند، این فعلها کاربردهای خاصی دارند که باید به آنها توجه کنیم. از مشهورترین آنها، فعلهای مصادر «عرض کردن، فرمـودن، تـشریف آوردن، تشریف بردن، خدمت رسیدن» است؛ بـرای مثـال کـسی کـه بـا مـا گفتگو می‌کند، اگر به ما بگوید: «به شما عرض کـردم» نبایـد در جـواب او بگوییم «شما عرض کردید» بلکه باید بگوییم «شـما فرمودیـد»، همـین‌طـور

اگر گفت «شما تشریف آوردید» نباید پاسخ دهیم «من تشریف آوردم»، بلکه باید بگوییم «من خدمت رسیدم»: / تجدرالإشارة إلی أن بعض الأفعال تُعدّ من مجموعة أفعال المجاملة أو المراسم، ولها استعمال خاص، لذا یجب أن نتنبه لذلک. و الأکثر شهرة منها، مصادر الأفعال «عرض کردن، فرمودن، تشریف آوردن، تشریف بردن، خدمت رسیدن»؛ علی سبیل المثال، إذا تکلّم معنا شخص ما، و قال لنا: «به شما عرض کردم» یجب أن لانرد علیه «شما عرض کردید» بل یجب أن نرد علیه «شما فرمودید»، کذلک إذا قال: «شما تشریف آوردید» یجب أن لا نجیب علیه «من تشریف آوردم»، بل یجب أن نقول: «من خدمت رسیدم».

۳-۹ پیش از این دربارهٔ مطابقت نهاد و فعل توضیح دادیم، ولی همان‌طور که در مثالهای بالا نیز دیدیم در مواردی ممکن است به دلیل رعایت احترام برای فاعل مفرد فعل را جمع بیاوریم:/ لقد وضّحنا قبل هذا مطابقة الفعل للفاعل، و لکن مثلما رأینا فی الأمثلة أعلاه فی بعض الحالات یمکن أن نأتی بفعل الفاعل المفرد علی شکل الجمع من أجل مراعاة الاحترام.

آقای رئیس آمدند/ تشریف آوردند.

جنابعالی گفتید / فرمودید.

همین‌طور ممکن است برای احترام به جای ضمیر دوم شخص مفرد «تو» از ضمیر جمع «شما» استفاده کنیم، در این صورت فعل را هم به صورت جمع می‌آوریم؛ همچنین ممکن است به جای ضمیر سوم شخص مفرد «او» از ضمیر جمع «ایشان» استفاده کنیم که در این صورت هم ممکن است فعل را به صورت مفرد، یا جمع بیاوریم: / کما أننا یمکن أن نستعمل بدلاً عن ضمیر المخاطب «تو» ضمیر المخاطبین «شما» فی هذه الحالة نجمع الفعل

أیضاً، کذلک من الممکن أن نستعمل بدلاً عن ضمیر الغائب المفرد «او» ضمیر الغائبین «شما» و فی هذه الحالة أیضاً یمکن أن نأتی بالفعل علی شکل المفرد أو الجمع:

جناب آقای محمدی، شما فرمودید.

جناب استاد به کلاس آمد (آمدند)، ایشان فرمود (فرمودند).

البته به جای ضمیر اول شخص مفرد نیز گاهی ممکن است برای رعایت تواضع یا حتی تبختر از ضمیر جمع استفاده شود:/ بالطبع فإنه یمکن أیضاً أن یُستعمل ضمیر الجمع بدلاً عن ضمیر المفرد و ذلک من أجل مراعاة التواضع أو الإعجاب بالنفس:

دانشجو دست خود را بلند کرد و گفت آقا ما بگوییم (من بگویم).

پادشاه رو به قضات کرد و گفت: ما امر می‌کنیم او را محاکمه کنید (من امر می‌کنم).

گاهی نیز ممکن است گوینده (اول شخص) برای رعایت احترام مخاطب (دوم شخص)، از خود به صیغه غایب (سوم شخص) یاد کند: / أیضاً یمکن للمتکلم (الشخص الأول) أن یتکلم عن نفسه بصیغة الغائب (الشخص الثالث)، و ذلک من أجل مراعاة المخاطب (الشخص الثانی):

اینجانب به عرض می‌رساند (می‌رسانم).

بنده می‌گوید (من می‌گویم).

نگارنده اعتقاد دارد (من (نویسنده) اعتقاد دارم).

۴-۹ همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد، آن بخش از فعل که با نهاد مطابقت می‌کند (یعنی بیانگر شخص و مفرد و جمع بودن است) در زبان فارسی «شناسه» نامیده می‌شود؛ وجود شناسه در فعل الزامی است و حتی چنانچه نهاد جمله ذکر نشده باشد، جانشین آن خواهد شد (به بیان دیگر شناساننده آن خواهد بود)./ مثلما أشیر إلی هذا مسبقاً، فإن الجزء من الفعل

الذی یتطابق مع الفاعل (یعنی أنه مبین للشخص المفرد و الجمع) یسمی فی اللغة الفارسیة «شناسه» الضمیر؛ و وجوده فی الفعل إلزامی، وحتی إذا لم یذکر فاعل الجملة فإنه سیکون نائباً عنه (ببیان آخرسیکون معرّفاً له).

شناسه‌های فعلی (ضمایر متصل فاعلی) فارسی برای تمام انواع افعال ثابتند، تنها تفاوتی که وجود دارد این است که شناسه سوم شخص مفرد در فعل ماضی تُهی یا صفر Ø است (حال آنکه در مضارع«-َد» شناسه سوم شخص مفرد است)[1]؛ شناسه‌های فعلی فارسی عبارتند از:/ الضمائرالفاعلیة (الضمائرالفاعلیة الملحقة بالفعل) هی ثابتة فی اللغة الفارسیة، و ذلک فی جمیع أنواع الأفعال، فقط یوجد الاختلاف فی أن ضمیر الغائب المفرد فی الزمن الماضی لا یظهر، أو أن العلامة الدالة علیه هی صفر Ø (فی حین أن ضمیر الغائب المفرد فی المضارع هو«-َد»؛ الضمائر الفاعلیة فی اللغة الفارسیة عبارة عن:

-َم	-یم
-ی	-ید
Ø/ -َد	-َند

۹-۵ چنانچه کلمه قبل از شناسه‌های فعلی (ضمیر متصل فاعلی) به مصوت ختم شده باشند، چون توالی مصوتها پیش می‌آید، بین کلمه قبل و شناسه‌ها، صامت «ـی» یا صامت «ا» میانجی می‌شود: / إذا خُتمت الکلمة قبل الضمائر الفاعلیة (الضمائر الفاعلیة الملحقة بالفعل) بصائت، لإنه یتوقع أن تتوالی الصوائت یؤتی بصامت «ـی» أو صامت «ا» للوقایة:

---

۱. باید توجه داشت که در فعل ماضی التزامی، چون شناسه به بن مضارع فعل کمکی (باش) متصل می‌شود، شناسه سوم شخص مفرد آن «-َد» خواهد بود (رفته باشد):/ تجدر الإشارة إلی أنه فی الفعل الماضی الالتزامی، لإن الضمیر یتصل بجذر الفعل المساعد فی الزمن المضارع (باش) فإن ضمیر الغائب المفرد المتصل به سیکون«-َد» (رفته باشد).

الف) بعد از مصوت ā و u (ا، و)، صامت «یـ» میانجی می‌شود:/ بعدالصائتین ā و u (ا، و)، یأتی صامت «یـ» للوقایة:

بـ+ گو + یـ + ـَم (بگویَم)

می + گو + یـ + ـَند (می گویَند)

دانشجو + یـ + ـِیم (دانشجوییم)

دانا + یـ + ـَم (دانایَم)

ما + یـ + ـِیم (ماییم)

ب) بعد از مصوت e و i (ـه ، ی)، صامت همزه «ا» میانجی می‌شود: / بعد الصائتین e و i (ـه ، ی)، یاتی صامت الهمزة «ا» للوقایة:

در خانه +ا+ ـَم (در خانه‌ام)

در کشتی +ا+ ـِیم (در کشتی‌ایم)

۶-۹ با ضمایر منفصل شخصی و متصل فاعلی پیش از این آشنا شدید، در اینجا با ضمیرهای متصل اضافی که در نقشهای (ملکی، مفعولی، اضافی و متممی) به کار می‌روند، آشنا می‌شوید؛ این ضمایر عبارتند از:/ تعرفتم قبل هذا علی الضمائر المنفصلة و الضمائر المتصلة الفاعلية، وستتعرفون هنا علی الضمائر التی تضاف إلی الفعل و التی تستعمل فی دور(الملكية، المفعولية، الإضافة و المتمم)؛ و هذه الضمائر عبارة عن:

«ـَم، ـَت، ـَش، ـِمان، ـِتان، ـِشان»:

آوردت (مفعولی).

درسش خوب است (اضافی).

گفتمت (متممی).

کتابم (ملکی)

توضیح: به جای ضمیر متصل اضافی از ضمیر منفصل نیز می‌توان استفاده کرد:/ یمکن استعمال الضمیر المنفصل بدلاً عن الضمیر المتصل الذی یضاف إلی الفعل أیضاً:

کتاب من (کتابم) را بده.
تو را آورد (آوردت).
درس او (درسش) خوب است.
به تو گفتم (گفتمت).

۷-۹ ضمیرهای دیگری نیز در زبان فارسی وجود دارند که به آنها ضمیر مشترک می گویند؛ این ضمایر عبارتند از: «خود»، «خویش» و «خویشتن» علت نامیدن این ضمایر به این نام آن است که به جای هر شش صیغهٔ ضمیر شخصی می‌توانند به کار روند. از بین این سه ضمیر، ضمیر «خود» کاربرد بیشتری دارد و معمولاً با ضمایر متصل فاعلی همراه است (خویش و خویشتن امروز بیشتر در متون ادبی به کار می‌رود)؛ ضمیر مشترک دو کاربرد اصلی دارد: / توجد أیضاً ضمائر أخری فی اللغة الفارسیة و التی یطلقون علیها الضمائر المشترکة؛ و هذه الضمائر عبارة عن: «خود»، «خویش» و «خویشتن» و السبب فی تسمیتها بهذا الاسم هو أنه یمکن أن تستعمل بدلاً عن السّت الصّیغ للضمائر الشخصیة. من بین هذه الضمائر الثلاث، ضمیر«خود» و هو أکثرها استعمالاً، و عادة ما یکون مصاحباً لضمائر الفاعلیة الملحقة بالفعل«خویش و خویشتن» أکثر ما یستعملان الیوم فی النصوص الأدبیة)؛ للضمائر المشترکة استعمالان أساسیان هما:

اول، برای تأکید اسم یا ضمیری که قبل از ضمیر مشترک قرار گرفته است یا می‌تواند قرار بگیرد:/ الأول: من أجل تأکید الاسم أو الضمیر الذی یأتی قبل الضمیر المشترک أو یمکن أن یأتی قبله؛ مثل:

او خودش به من گفت.
او خودش دیر آمد.
من خودم کتاب را می‌آورم.

دوم، وقتی که در نقش متمم یا مفعول به کار رفته و با نهاد جمله «هم

شخص» است، در چنین وضعیتی چون «متمم یا مفعول» و «نهاد» هر دو یک شخص هستند و نمی‌توان آن اسم یا ضمیری را که نهاد قرار گرفته، دوباره در جایگاه متمم یا مفعول تکرار کرد، از این رو به ناچار باید از ضمیر مشترک «خود» به همراه ضمیر متصل هم شخص با نهاد استفاده کرد؛ به بیان دیگر: در چنین وضعیتی وجود ضمیر مشترک اجباری است و قابل حذف نیست: / الثانی: عندما یستعمل فی دور المتمم أو المفعول، و یکون هو و فاعل الجملة «نفس الشخص»، فی هذه الحالة لإن «المتمم أو المفعول» و «الفاعل» کلاهما شخص واحد، و لا یمکن لذلک الاسم أو الضمیر الذی یقع فاعلاً أن یتکرر فی موقع المتمم أو المفعول، و بالتالی لا محالة یجب أن نستعمل الضمیر المشترک «خود» مع الضمیر المتصل الذی یکون نفس شخص الفاعل و بتعبیر آخر: فی مثل هذه الحالة وجود الضمیر المشترک إلزامی و غیر قابل للحذف:

او خودش را از این کار کنار کشید (او او را...).

من خودم را به دانشگاه می‌رسانم (من من را ...).

حسن خودش را بزرگ می‌بیند (حسن حسن را...).

او به خودش ظلم می‌کند (او به او...)

توضیح: با توجه به توضیحات بالا، غیر از دو مورد مذکور، نباید از ضمیر مشترک استفاده کرد؛ بنابراین کاربردهایی نظیر مثال زیر نادرست است: / بالنظر إلی الشرح السابق، یجب أن لا نستعمل الضمیر المشترک فی غیر تلک الحالتین سابقتی الذکر؛ بناءاً علی هذا استعماله فی أمثلة کالمثال أدناه غیر صحیح:

امروز برادر خود (برادرم) نیامده است.

۸-۹ سه واژه «هم، همدیگر و یکدیگر» ضمیر متقابلند، ضمایر متقابل ضمایری هستند که فقط در نقش مفعول یا متمم یا مضاف‌الیه به کار می‌روند و با نهاد

هم شخص (و حتی مشترک) هستند؛ به بیان دیگر ضمیر متقابل، مفعول یا متممی است که در عین حال از نظر معنایی (نه دستوری) نهاد هم هست؛ یعنی با هم رابطه تعاملی دارند: / الکلمات الثلاث «هم، همدیگر و یکدیگر» هی ضمائر متقابلة، الضمائر المتقابلة هی الضمائر التی تستعمل فی دور المفعول أو المتمّم أو المضاف إلیه و تکون هی نفس شخص الفاعل (و حتی مشترکة) بتعبیر آخر، الضمیر المتقابل هو المفعول أو المتمم الذی یکون فی نفس الوقت فاعلاً أیضاً و ذلک من جهة المعنی (و لیس القواعد) یعنی أن لها مع بعضها رابطة تفاعلیة؛ مثل:

آنها همدیگر را می‌شناسند.

آنها به هم نگاه کردند.

آنها دست همدیگر را فشردند.

ما برای هم نامه نوشتیم.

تمرین

۱- در جمله‌های زیر، ضمیرهای متصل را مشخص کنید و نقش آنها را بنویسید.

حالتان چطور است.....

بردمش نمایشگاه تا کارتان را ببیند .....

از دیدنتان خوشحالم .....

استادمان گفت که این کتاب خوب است.....

ما کارشان را نپسندیدیم .....

تو خودت به من گفتی.....

۲- با ضمیرها و کلمه‌های زیر جمله بسازید.

اینجانب .....

بنده .....

حضرت عالی .....

ایشان .....

جنابعالی .....

فرمودید .....
عرض کردم .....
نگارنده .....
ـَش .....
ـَت .....
ـمان .....
ـَتان .....
ـَم .....
ـشان .....
هَم .....
یکدیگر .....
همدیگر .....

۳- در جمله‌های زیر، ضمیرهای مشترک و متقابل و کاربردهای هر یک را مشخص کنید:

- او خودش به من گفت. .....
- آنها همدیگر را می‌شناسند. .....
- من خودم را به علی رساندم. .....
- هر که نان از عمل خویش خورد. .....
- کار خود را به فردا میفکن. .....
- من خودم این ماجرا را دیدم. .....
- خودتان باید تلاش کنید. .....

۴- ضمیرهای «متصل» را به ضمایر «جدا»، و ضمایر «جدا/ منفصل» را به ضمایر «متصل» بدل کنید:

- کتابم را بده. .....
- هرقدر او را صدا زد جواب نداد. .....
- برادرتان از مسافرت برگشت. .....
- ماشین تو را به دوستانش داد. .....
- گفتمت خویش به میخانه فکن. .....
- نگاهشان می‌کردم و برای آنها داستان می‌خواندم. .....

درس دهم

سؤالی و منفی کردن جمله

۱-۱۰ در زبان فارسی برای منفی کردن فعل، به اول آن پیشوند «نَ» اضافه می‌کنیم:/ من أجل نفی الفعل فی اللغة الفارسیة نضیف إلی أوله السابقة«نـَ»:

دیدیم← ندیدیم　　گفتی ← نگفتی

شنید← نشنید　　رفتیم ← نرفتیم

اگر پیشوند «نَ» به اول «می» پیشوند فعلی (ماضی استمراری و مضارع اخباری) اضافه شود، غالباً با کسره تلفظ می‌شود (نِ) و اگر به اول ماضی، آینده، یا مضارع التزامی اضافه شود، با فتحه (نَ) تلفظ می‌شود:/ إذا أُضیفت السابقة «نـَ» إلی أول «می» سابقة الفعل (الماضی الاستمراری و المضارع الإخباری)، فإنها تنطق غالباً بالکسرة (نِـ) ، و إذا أضیفت إلی أول الماضی، المستقبل، أو المضارع الالتزامی فإنها تُنطق بالفتحة(نـَ)، مثل:

نِمی‌دیدم، نِمی گفتم، نِمی‌شنیدم، نِمی‌بینم، نِمی گویم، نِمی‌شنوم

نَدیدم، نَدیده‌ام، نَدیده باشم، نَدیده بودم، نَبینم، نَخواهم دید

همان‌طور که قبلاً هم توضیح داده شد، هنگام اضافه شدن پیشوند نفی به اول فعل التزامی و پیشوند نهی به اول فعل امر، پیشوند «بـ» از اول فعل التزامی، و پیشوند «بـ» تأکید از اول فعل امر، حذف می‌شود: /کما تم التوضیح سابقاً، عند إضافة سابقة النفی إلی أول الفعل الالتزامی، و سابقة النهی إلی أول فعل الأمر، فإن السابقة «بـ» تحذف من أول الفعل الالتزامی، و

«ب» التأکید من أول فعل الأمر؛ مثل:

بروم ← نروم بخوانی ← نخوانی بگویند ← نگویند

۲-۱۰ پیشوند «نَـ» در فعلهای پیشوندی، همواره به آن جزئی از فعل می‌چسبد که صرف می‌شود، فقط در فعل‌هایی که دارای «می» استمراری یا اخباری هستند به آغاز «می» می‌چسبد:/ اللاحقة «نـَـ» فی الأفعال ذات اللواحق، تلتصق دائماً بذلک الجزء من الفعل الذی ینصرف، فقط فی الأفعال التی لدیها «می» الاستمراریة أو الإخباریة تلتصق بأول «می»:

برداشت ← برنداشت

فرا می‌خواند ← فرا نمی‌خواند

او این کار را انجام داد ← انجام نداد.

من را دوست دارد← دوست ندارد.

او در کارها دقت به خرج می‌دهد ← به خرج نمی‌دهد.

خواهم رفت ← نخواهم رفت

خواهی گفت ← نخواهی گفت

۳-۱۰ باید توجه داشت که برای نشان دادن مفهوم مخالف، با توجه به نوع مقصود، از سه روش می‌توان استفاده کرد:/ تجدر الإشارة إلی أنه من أجل إظهار المفهوم المخالف، مع ملاحظة نوع المقصود، یمکن أن نستعمل ثلاث طرق:

اول با منفی کردن فعل مثبت (که به آن جمله منفی می‌گویند):/ أولاً: عن طریق نفی الفعل المثبت (الذی یطلقون علیه، الجملة المنفیة).

دوم با به کار بردن صورت منفی یا متضاد کلمهٔ موضوع اسناد (مسند) در جمله (که به آن جملهٔ متضاد می‌گویند):/ ثانیاً: استعمال الشکل المنفی أو المضاد للکلمة المقصودة بالإسناد(المسند) فی الجملة (التی یطلقون علیها، الجملة المتضادة).

سوم در صورتی که کلمهٔ موضوع اسناد/ مسند، متضاد نداشته باشد، یا متکلم نخواهد متضاد آن را به کار ببرد، با استفاده از کلمه متضاد یا مخالف سایر ارکان جمله مانند نهاد و قید و فعل یا ترکیبی از آنها (که به این نوع جمله، می‌توان «جمله مخالف» گفت):/ ثالثاً: إذا کانت الکلمة المقصودة بالإسناد لیس لها متضاد أو أنّ المتکلم لایرید أن یستخدم الکلمة المتضادة لها، فإنه یمکن الاستفهام عن الکلمة المتضادة أو المخالفة لبقیة أرکان الجملة مثل الفاعل و القید و الفعل أو أی ترکیب منها (والذی یمکن أن یطلق علی هذه الجملة بـ «الجملة المخالفة»؛ مثل:

او مهربان است.	او نامهربان است (به جای او مهربان نیست).
او آدم خوبی است.	او آدم بدی است.
او خوب کار می‌کند.	او بد کار می‌کند.
از دست رفت.	به دست آمد.
این خانه زیبا است.	این خانه زشت است.
او با ادب است.	او بی‌ادب است.
او پرکار است.	او کم کار است.
دیروز پنج‌شنبه بود.	امروز پنج‌شنبه است.
دیروز علی آمد.	امروز علی آمد.
شما دروغ گفتید.	خودتان دروغ گفتید.

روشن است که منفی کردن فعل، مفهوم سلبی را القا می‌کند (او مهربان نیست)، حال آنکه منفی یا متضاد کردن کلمه موضوع اسناد، مفهوم ایجابی متضاد آن را القا می‌کند و طبیعتاً روش دوم از نظر القای مفهوم متضاد قویتر است؛ برای مثال «او مهربان نیست» را بسنجید با «او نامهربان است». بنابراین نویسنده با توجه به نوع قصد خود، هر کدام از روشهای مذکور را که با مقصودش تناسب بیشتری داشته باشد، برخواهد گزید: / من الواضح أن نفی الفعل یعطی مفهوماً سلبیاً (او مهربان نیست)، فی حال أن نفی أو متضاد

الكلمة المقصودة بالإسناد يعطى مفهوماً إيجابياً متضاداً لها و من الطبيعي أن الطريقة الثانية هى أقوى من ناحية إلقاء المفهوم المتضاد؛ على سبيل المثال قارنوا «او مهربان نيست» مع «او نامهربان است» بناءً على هذا و مع ملاحظة نوع قصد الكاتب فإنه سيختار أى واحدة من الطرق المذكورة التى تتناسب أكثر مع قصده.

۱۰-۴ جمله‌های همپایه را معمولاً با به کار بردن حرف همپایگی منفی «نه»، منفی می‌کنند:/ عادة ماينفون الجمل المتكافئة باستعمال حرف النفى الرابط «نه»؛ مثل:

نه کلاس رفتیم نه درس خواندیم.

۱۰-۵ هر گاه در جمله، کلمه «باید» به کار رفته باشد، برای منفی کردن آن، می‌توانیم، و حتی بهتر است، پیشوند نفی (نـ) را به اول کلمهٔ «باید» بیفزاییم:/ كلما استعملت كلمة «بايد» فى الجملة، فإننا نستطيع من أجل نفيها ـ و حتى من الأفضل ـ أن نضيف سابقة النفى (نـ) إلى أول كلمة «بايد»:

باید درس بخوانی ← نباید درس بخوانی/ باید درس نخوانی

۱۰-۶ هر گاه جمله‌ای را که دارای قید مثبت است منفی کنیم؛ باید به جای قید مثبت از قید منفی استفاده کنیم، و گرنه معنی تغییر می‌کند:/ اذا أردنا أن ننفى الكلمة التى لديها قيد مثبت؛ فيجب أن نستعمل قيداً منفياً بدلاً عن القيد المثبت و إن لم يكن كذلك فإن المعنى يتغير؛ مثل:

همه غایبند ← همه غایب نیستند (یعنی بعضی غایبند و بعضی نیستند) ← هیچ‌کدام / هیچ‌یک غایب نیستند (صورت درست).

۱۰-۷ کلمه‌های پرسشی نیز در فارسی گاهی در جایگاه «قید»، گاهی در جایگاه «صفت» و گاهی در جایگاه «ضمیر» به کار می‌روند. این کلمه‌ها هر گاه صفت پرسشی باشند و موصوف آنها حذف شود و به جای اسم

بنشینند، ضمیرند: / کلمات الاستفهام أیضاً تستعمل فی الفارسیة فی موقع «القید»، و أحیاناً فی موقع «الصفة» و أحیاناً فی موقع «الضمیر». کلما کانت هذه الکلمات أسماء استفهام و حذف الشئ الذی یسأل عنه، و جاءت فی موقع الاسم فإنها ضمائر.

ما در اینجا صرف نظر از اینکه چه هویت دستوری دارند، چون نقش مهمی در سؤالی کردن جمله دارند، به کاربرد آنها در این زمینه اشاره می‌کنیم. جمله‌های فارسی به دو صورت پرسشی می‌شوند، یکی با آهنگ کلام (هوا سرد است؟) و دیگری با کلمه‌های پرسشی؛ مشهورترین کلمه‌های پرسشی زبان فارسی به شرح زیرند: / نحن هنا بغض النظر عن الهویة القواعدیة لهذه الکلمات، لإن لها دوراً مهماً فی جعل الجملة استفهامیة فإننا سنشیر إلی استعمالها فی هذا المجال. الجملة فی الفارسیة تصبح جملة استفهامیة علی شکلین: الأول بلحن الکلام (هوا سرد است؟) و الآخر مع أسماء الاستفهام، وأشهر أسماء الاستفهام فی اللغة الفارسیة هی کما فی الشرح التالی:

آیا (سؤال از عمل) للسؤال عن العمل

آیا علی آمد؟ آیا حسن را دیدی؟[1]

چرا/ برای چه(سؤال از علت) للسؤال عن السبب والعلة

چرا /برای‌چه دیر آمدی؟ برای چه/ چرا نمی‌آیی؟

چطور/ چگونه (سؤال از کیفیت) للسؤال عن الکیفیة

حال شما چطور / چگونه است؟ چطور / چگونه این میز را آوردی؟

چه(سؤال از شیء یا مفهوم) للسؤال عن الشئ اوالمفهوم

---

۱. پاسخ جمله‌هایی که با «آیا» سؤالی می‌شوند، معمولاً «بله/ آری» یا «نه» است:/ جواب الجمل التی یکون السؤال فیها بـ «آیا» عادة ما یکون «بله/ آری» أو «نه».

تو چه گفتی؟ او چه چیزی می‌خواهد؟

چه کسی[۱] **/ که / کی** (Ki)[۲] (سؤال از شخص) للسؤال عن الشخص.

چه کسی (که/ کی) به او گفت؟ او چه کسی (که/ کی) را با خود برد؟

چند[۳] (سؤال از قیمت و کمیت) للسؤال عن القیمة والکمیة.

این را چند خریدی؟ آنها چند نفر بودند؟

چقدر (سؤال از مقدار) للسؤال عن المقدار

آنها چقدر پارچه خریدند؟ شما چقدر درس می‌خوانید؟

کجا (سؤال از مکان) للسؤال عن المکان

تو در کجا درس می‌خوانی؟ ما به کجا برویم؟

مگر ۱ (سؤال از امر غیرقابل انتظار) للسؤال عن أمرٍ غیر قابل للانتظار

---

۱. امروز در نثر رسمی بیشتر از کلمه «چه کسی» استفاده می‌کنند، مثلاً نمی‌نویسند «که میوه‌ها را خورده است؟ که را دوست داری؟ بلکه می‌نویسند «چه کسی میوه‌ها را خورده است؟ چه کسی را دوست داری؟». همچنین اگر فعل جمله «است» باشد، به صورت «کیست» نوشته می‌شود؛ مثلاً «که رئیس جمهور مصر است؟» نوشته می‌شود «رئیس جمهور مصر کیست؟» :/ أکثر ما یستعملون الیوم فی النثر الرسمی کلمة «چه کسی»، مثلاً لا یکتبون «که میوه‌ها را خورده است؟ که را دوست داری؟ بل یکتبون «چه کسی میوه‌ها را خورده است؟ چه کسی را دوست داری؟». أیضاً إذا کان فعل الجملة «است» فإنه یکتب علی شکل «کیست»؛ مثلاً «که رئیس جمهور مصر است؟» یکتب «رئیس جمهور مصر کیست؟».

۲. کلمة «کی= ki» (سؤال از شخص) مخصوص زبان عامیانه است، ولی «کی= key» (سؤال از وقت) هم در زبان عامیانه و هم در زبان رسمی به کار می‌رود:/ کلمة «کی= ki» (للسؤال عن الشخص) خاص باللهجة العامیة، و لکن «کی= key» (للسؤال عن الوقت) فإنها تستعمل فی اللهجة العامیة و فی اللغة الرسمیة.

۳. اگر «چند» بدون ممیز به کار رود، به معنی پرسش از قیمت چیزی است؛ مانند: «این کتاب چند است؟»؛ اما در جملهٔ«آنها چند نفر بودند؟» معلوم است که سؤال از تعداد نفر است؛ چون با ممیز «نفر» به کار رفته است:/ إذا استعملت «چند» بدون الممیز فإنها تدل علی أن السؤال عن قیمة الشیء؛ مثل: «این کتاب چند است؟»؛ أما فی جملة «آنها چند نفر بودند؟» فإن من الواضح أن السؤال عن عدد الأنفار؛ لإنه استعمل مع الممیز «نفر».

مگر هنوز نیامده است؟ مگر شما را می‌شناسد؟

کی (key) (سؤال از وقت) للسؤال عن الوقت

کی به ایران می روی؟ خورشید کی طلوع می کند؟

۸-۱۰ کلمه «چه» هرگاه با سایر کلمه‌ها ترکیب شود، از موضوع کلمهٔ بعد از خود سؤال می کند؛ مانند «چطور، چگونه، چقدر» که قبلاً به آنها اشاره شد، یا کلماتی مانند «چه وقت، چه‌چیز» و امثال اینها: / کلمة «چه» إذا رُکبت مع سائر الکلمات، فإنها تسأل عن موضوع الکلمة التی تلیها؛ مثل «چطور، چگونه، چقدر» - التی أُشیر إلیها سابقاً - أو الکلمات «چه وقت، چه‌چیز» و أمثالها.

۹-۱۰ همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم کلمه «کو» نیز جزء کلمه‌هایی است که هم معنی با «کجا» است و جمله را پرسشی می کند، اما تفاوتش با سایر کلمه‌های پرسشی در این است که «کو» فقط برای سوم شخص (مفرد/ جمع) به کار می‌رود و فعل آن همیشه محذوف است»؛ به بیان دیگر: فعلش همواره در ژرف‌ساخت آن پنهان است (تکواژ پنهان): / کما أشرنا أیضاً من قبل فإن کلمة «کو» هی من الکلمات التی تکون بنفس معنی «کجا»، وتجعل من الجملة جملة استفهام أما اختلافها مع سائر کلمات الاستفهام، ففی أنها - أی «کو» - تستعمل فقط من أجل ضمیر الغائب (المفرد/ الجمع) وفعله دائماً محذوف؛ بتعبیر آخر: فعله یکون دائماً مضمراً فی المعنی الباطنی له (المصرف المضمر):

کو ← کجاست: غذا کو (غذا کوست[۲] / غذا کجاست؟)

کو ← کجایند: پروین و رضا کو (پروین و رضا کویند[۳]/ کجایند؟)

---

۱. کلمهٔ «مگر» به عنوان حرف «قید» استثنا نیز به کار می‌رود؛ مانند: «همه رفتند مگر او»:/ کلمة «مگر» تُستعمل أیضاً علی أنها حرف «قید» إستثناء؛ مثل: «همه رفتند مگر او».

۲ و۳. «کوست» و «کویند» معنی ژرف‌ساختی «کو» هستند و در روساخت زبان به‌کار نمی‌روند.:/ «کوست» و «کویند» لها نفس المعنی الباطنی لـ« ک » و لا تستخدم فی المعنی الظاهری للغة.

۱۰-۱۰ جای کلمه‌های پرسشی در جمله، با توجه به جای چیزی که از آن سؤال می‌کنند، تعیین می‌شود؛ برای مثال چون دو کلمه «آیا و چرا» از کل جمله سؤال می‌کنند، در آغاز جمله می‌آیند: / موقع کلمات الاستفهام فی الجملة یُشخص من خلال موقع الشئ الذی یُسال عنه؛ علی سبیل المثال لإن کلمتی «آیا و چرا» یکون سؤالهما عن کل الجملة، فإنهما تأتیان فی بدایة الجملة؛ مثل:

آیا به مشهد می‌رویم؟

چرا به اینجا آمدی؟

۱۱-۱۰ کلمهٔ «مگر» برای استفهام انکاری، یا سؤال از امری که خلاف آن را انتظار داریم به کار می‌رود و معمولاً در آغاز جمله می‌آید:/ تُستعمل کلمة «مگر» للاستفهام الإنکاری، أو للسؤال عن أمر نتوقع خلافه، وعادة ما تأتی فی بدایة الجملة:

مگر رفت؟

مگر شما را نمی‌شناخت؟

مگر نگفتم برو؟ (استفهام انکاری).

توضیح: استفهام انکاری به جمله‌ای گفته می‌شود که اگر فعل جمله پرسشی مثبت باشد، پاسخ مثبت را برای آن منکر باشیم و اگر منفی باشد، پاسخ منفی را برای آن منکر باشیم. مثلاً در جمله «مگر نگفتم برو» چون فعل جمله پرسشی «منفی» است، پاسخ منفی را برای آن منکریم؛ یعنی «گفتم برو»، و در جمله «چه کسی قبول کرد؟» چون فعل جمله مثبت است، پاسخ مثبت یعنی «کسی قبول کرد» را منکریم: / یطلق الاستفهام الإنکاری علی الکلمة التی إذا کان فعل جملة الاستفهام مثبتاً، فإننا ننکر الجواب المثبت لها، و إذا کان منفیاً، فإننا ننکر الجواب المنفی لها. مثلاً فی جملة «مگر نگفتم

برو» لإن فعل جملة الاستفهام یکون منفیاً، فإننا ننکر الجواب المنفی لها؛ یعنی «گفتم برو»، و فی جملة «چه کسی قبول کرد؟» لإن فعل جملة الاستفهام یکون مثبتاً ننکر الجواب المثبت لها اعنی «کسی قبول نکرد».

۱۲-۱۰ «که (چه کسی) و چه (چه‌چیزی)» چون ضمیر پرسشی هستند، در جایگاه همان کلمه‌ای قرار می‌گیرند که دربارهٔ آن سؤال می‌کنند:/ «که (چه کسی) و چه (چه چیزی)» لإنهما ضمیرا استفهام، فإنهما یکونان فی موقع تلک الکلمة التی یسألون عنها:

چه‌کسی آمد؟ (افسون آمد).

او چه کسی را دید؟ (او حسین را دید).

تو این موضوع را به چه کسی گفتی؟ (من این موضوع را به هومان گفتم).

۱۳-۱۰ کلمه‌های پرسشی هرگاه از ارکان جمله سؤال کنند، در جایگاه همان رکن در جمله قرار می‌گیرند:/ أسماء الاستفهام کلما کان سؤالها عن أرکان الجملة، فإنها تقع فی موقع ذلک الرکن فی الجملة، الذی یسألون عنه:

پدر شما در کجا کار می‌کند؟	پدر من در دانشگاه کار می‌کند.
چه کسی علی را آورد؟	حسن علی را آورد
حسن چه کسی را دوست دارد؟	حسن پدرش را دوست دارد.
حسن علی را به کجا برد؟	حسن علی را به تهران برد.

تمرین

۱- متضاد کلمه‌های مشخص شدهٔ متن زیر را بنویسید.

ساسان، بزرگ چوپانان بابک بود، او جوانی آراسته و زیبا و ورزیده بود. به هنگام جنگ، مرد میدان و به هنگام شکار، شکارگری، چیره‌دست و به هنگام کار، مردی پرتلاش بود. او دهها گله اسب را از ستورگاه تا چراگاه روانه می‌کرد و چوپانان بسیاری گوش به فرمان او بودند. ساسان چون پزشکی هوشیار بیماریهای گوناگون اسبان را می‌شناخت. بربط‌نوازی چیره دست بود و هنگامی که بربط

می‌نواخت اسبان به شور می‌آمدند و شیهه می‌کشیدند و بر روی دو پای خود می‌ایستادند.

آراسته ..... ورزیده ..... جنگ .....

مرد .....چیره دست..... کار.....

گوش به فرمان..... هوشیار..... می‌ایستادند.....

۲- نهاد را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

- تو حالت خوب است، ان شاءالله بهتر هم بشود.
- دیروز مادرم به من تلفن کرد و از احوالش باخبر شدم.
- از من پرسید اهل کجا هستید.
- محمد با داریوش به بازار رفت تا با مشورت او خرید کند.
- استاد پرسید چرا دیروز به کلاس نیامدی.
- بچه‌ها خوب درس بخوانید.

۳- جمله‌های زیر رابه طریق تشریفاتی پاسخ دهید:

- به شما عرض کردم که خدمت می‌رسم. .....
- کی به منزل ما تشریف می‌آورید؟ .....
- شما به بنده چه فرمودید؟ .....

۴- اشتباهات متن زیر را اصلاح کنید:

سالها پیش، پادشاهی سگی دست‌آموز دارد، شاه سگ را از زمانی که توله‌ای بیش نبودند به قصر آورده بود، سگها در قصر بزرگان شده بود، و شاه علاقه بسیار به ایشان داشتند. روزی شاه قصد شکار کرد، پس آشپز قصرشان را صدا زد و گفت من امروز به شکار می‌رویم، می‌خواهیم وقتی برمی‌گردم، غذایی بخورم که از شیر درست شده باشند.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۵- صورت منفی و متضاد جمله‌های زیر را بنویسید؛ در ضمن بکوشید برای هر یک از آنها یک یا چند جمله مخالف نیز بنویسید.

- هوا سرد است. .....
- رنگ برگها در پاییز زرد است. .....
- دیروز پنجشنبه بود. .....
- یک ماه دیگر زمستان می‌شود. .....
- هوا تاریک شد، باید به خانه برگردم. .....
- تو خوبی. .....
- تویی که در کنج تاریک زندگی می‌کنی و نمی‌دانی بیرون چه خبر است.

.....

- او مریض شد. .....
- دیروز حالش خوب بود، چطور شد که ناگهان بیمار شد.

.....

- ان‌شاءالله بهتر باشید. .....
- همه به مدرسه بروید. .....
- هر که آمد عمارتی نو ساخت. .....

۶- جمله‌های زیر را منفی کنید:

همه غایب هستند. .....
آنها راست می‌گویند. .....
به زودی درسها تمام خواهد شد. .....
شاید او را بشناسم. .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس یازدهم

ساختار جمله‌های لازم و متعدی و معلوم مجهول

۱-۱۱ در زبان فارسی بعضی جمله‌ها دو جزئی و بعضی سه یا چهار جزئی[۱] هستند، جمله‌های دو جزئی آنهایی است که معنی آنها با نهاد و فعل، تمام می‌شود: / فی اللغة الفارسیة تتکون بعض الجمل من جزئین أو ثلاثة أو أربعة أجزاء، الجمل التی تتکون من جزئین هی الجمل التی یتم معناها بالمسند إلیه(الفاعل) و الفعل:

لوله ترکید.

سعید خوابید.

اما گاهی کاری که اتفاق می‌افتد علاوه بر انجام دهنده (فاعل) به چیزی که کار بر آن واقع شده باشد، نیازمند است؛ که به آن «مفعول» می‌گویند:/ لکن فی بعض الأحیان العمل الذی یحدث، مضافاً إلی منجز العمل (الفاعل) فإنه یحتاج إلی الشئ الذی وقع علیه العمل أو الفعل، و یطلقون علیه (المفعول):

من لباسم را پوشیدم.

او دفترها را آورد.

من شیرینی را خوردم.

---

۱. دربارهٔ انواع این جمله‌ها در درس بعد توضیح داده خواهد شد./ سنوضّح أنواع هذه الجمل فی الدرس القادم.

۲-۱۱ در زبان فارسی امروز بعد از مفعول، نشانهٔ حرف «را» به کار می‌رود، به همین دلیل به حرف «را» حرف نقش‌نما می‌گویند، یعنی نشان می‌دهد که کلمه یا کلمه‌های قبل از آن «مفعول»اند؛ مانند مثالهای بالا و چند مثال ذیل:/ يُستعمل في اللغة الفارسية المعاصرة بعد المفعول علامة حرف «را»، لذلک يطلقون عليه الحرف العامل (حرف نقش‌نما)، يعني أنه يدل على أن الكلمة أو الكلمات التي قبله «مفعول»؛ مثل الأمثلة أعلاه و الأمثلة التالية:

من کتاب را خریدم.

شما آب را بنوشید.

آنها کتابهای درسی حسن را بردند.

توضیح: گاهی ممکن است بعد از مفعول حرف «را» به کار نرفته باشد، مثلاً اگر مفعول اسم جنس باشد، معمولاً بعد از آن حرف «را» به کار نمی‌رود[1] : / أحياناً من الممكن أن لا يُستعمل حرف «را» بعد المفعول، مثلاً إذا كان المفعول اسم جنس، فإنه عادة لا يُستخدم حرف «را» بعده؛ مثل:

علی کتاب خرید.

حسن غذا خورد.

ولی به هر حال «را» در معنی جمله وجود دارد، یعنی اگر سؤال کنیم چه چیزی را خرید / خورد؟ پاسخ داده می‌شود: کتاب/ غذا:/ ولكن على أيّ

---

۱. اگر حرف «را» بعد از مفعول به کار رود و مفعول نشانهٔ نکره نداشته باشد، مفعول معرفه می‌شود؛ بنابراین اگر حرف «را» بعد از اسم جنس به کار رود، آن را معرفه می‌کند ولی اگر بعد از اسم نکره به کار رود، آن را معرفه نمی‌کند:/ إذا استعمل حرف «را» بعد المفعول ، وليس لديه علامة النكرة، يصبح المفعول معرفاً؛ بناء على هذا إذا أُستعمل حرف «را» بعد اسم الجنس فإنه يعرفه، ولكن إذا استعمل بعد اسم النكرة، فإنه لا يعرفه:

علی کتاب خرید

علی کتاب را خرید

علی کتابی را خرید.

حال فإن «را» موجودة فی المعنی، فاذا سألنا: چه چیزی را خرید / خورد؟ فإن الجواب هو: کتاب/ غذا.

۳-۱۱ در جمله‌های اسنادی، معمولاً «فعل» چیزی را به چیز دیگری (نهاد) نسبت یا ربط می‌دهد، کلمه‌ای که به نهاد نسبت داده می‌شود در بیشتر کتابهای دستور «مسند» نامیده شده است، جایگاه مسند در جمله، بعد از نهاد (مسندالیه) و قبل از فعل است: / فی الجمل الإسنادیة عادة ما یربط أو ینسب «الفعل» شیئاً إلی شئ آخر (الفاعل/ أوالمسند إلیه)، الکلمة التی تسند إلی الفاعل فی أکثر کتب القواعد تسمی «مسنداً»، موقع المسند فی الجملة بعد الفاعل(المسند إلیه) وقبل الفعل؛ مثل:

هوا گرم شد.

او خوب است.

۴-۱۱ فعلهای فارسی از نظر اینکه مفعول می‌توانند بگیرند یا نگیرند، به دو گروه لازم و متعدی تقسیم می‌شوند؛ افعالی که نمی‌توان برای آنها مفعول آورد، لازمند: / تُقسم الأفعال فی الفارسیة من ناحیة أنّه یُمکنها أن تأخذ مفعولا أم لا، إلی قسمین: لازم ومتعدٍّ؛ الأفعال التی لا یمکن أن یُؤتی لها بمفعول، هی أفعال لازمة:

علی آمد.

پروین رفت.

اسب می‌جهد.

امید بدود.

۵-۱۱ فعلهای اسنادی (ربطی) نیز جزء گروه فعلهای لازم به شمار می‌روند (چون نمی‌توان برای آنها مفعول آورد)؛ چنانکه پیش از این نیز اشاره کردیم، فعلهای اسنادی عبارتند از: «است، هست، بود، شد، گشت (به معنی

شد)، گردید (به معنی شد)»: / تُعدّ الأفعال الإسنادية (الربطية / الناقصة) من ضمن مجموعة الأفعال اللازمة (لإنه لا يمكن أن يُؤتى لها بمفعول)، مثلما أشرنا إلى هذا من قبل، الأفعال الإسنادية عبارة عن: «است، هست، بود، شد، گشت و گردید (تعنی شد)».

دیوار سفید است.

من خوب هستم.

او خوشحال بود.

گل سرخ شد.

آب گرم گشت.

هوا سرد گردید.

توضیح: «گشتن و گردیدن» هرگاه به معنی چرخیدن، جستجو کردن، سیاحت کردن باشند، فعل اسنادی نیستند:/ «گشتن و گردیدن» إذا كانتا بمعنى چرخيدن (الدوران)، جستجو كردن (البحث)، سياحت كردن (التجول)، فإنها ليست أفعالاً إسنادية:

زمین به دور خورشید می گردد.

حسن به دنبال کتابش می گشت.

برویم در صحرا بگردیم.

۶-۱۱ طرز تشخیص دادن فعل لازم از متعدی آن است که از فعل سؤال کنیم «چه چیزی را» یا «چه کسی را» اگر نتوانیم با فعل مورد نظر به چنین سؤالی پاسخ دهیم، آن فعل لازم است؛ مثلاً وقتی دربارهٔ «آمد» یا «رفت» چنین سؤالی را مطرح کنیم، بی‌معنا است و نمی‌توان به آن پاسخ داد؛ بنابراین، فعل آن لازم است و در آن جمله، مفعول نمی‌تواند بیاید و اگر بیاید غلط است:/ طريقة تمييز الفعل اللاّزم من الفعل المتعدى هو أننا نسأل عن الفعل بـ

«چه چیزی را» أو «چه کسی را» أما إذا لم نستطع أن نُجیب علی مثل هذا السؤال بالفعل المطلوب، فإن فعله یکون لازماً؛ مثلاً عندما نطرح هذا السؤال علی «آمد» أو «رفت»، فإنه لیس له معنی، ولا یمکن أن یُجاب علیه، بناء علی هذا فإن فعله لازم و لا یمکن أن یأتی مفعول فی الجملة و إذا أتی به فهو خطأ:

نادرست: او چرخ را چرخید (لازم)

۷-۱۱ فعلهای اسنادی نیز مفعول ندارند، ولی به «مسند» یا «متمم» نیاز دارند : / الأفعال الإسنادیة أیضاً لیس لها مفعول، و لکنها تحتاج إلی «مسند» أو «متمم»:

هوا (نهاد/ مسندالیه) سرد (مسند) است (فعل): / هوا (الفاعل/ المسندالیه) سرد (المسند) است (الفعل).

کتاب (نهاد/ مسندالیه) روی میز (متمم قیدی) است (فعل):/ کتاب (الفاعل/ المسندالیه) روی میز (المتمم القیدی) است (الفعل).

گاهی نیز ممکن است در جمله اسنادی متمم و مسند هر دو به کار روند : / أحیاناً أیضاً فی الجملة الإسنادیة یمکن أن یستعمل کلٌّ من المتمم و المسند:

من (نهاد) در دانشگاه تهران (متمم قیدی) دانشجو (مسند) هستم. (فعل)

۸-۱۱ فعلهای متعدی افعالی هستند که می‌توانند مفعول بگیرند، هر چند مفعول آنها در جمله ذکر نشده باشد: / الأفعال المتعدیة هی الأفعال التی یمکن أن تأخذ مفعولاً حتی و إن لم یذکر فی الجملة:

من کتاب را آوردم.

من خوردم.

۹-۱۱ افعالی که هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی به کار می‌روند،

دووجهی نامیده می‌شوند:/ الأفعال التی تستعمل علی أنها لازمة و أیضاً متعدیة تسمی بالأفعال ذات الوجهین:

شیشه شکست (شیشه خودش شکست – لازم).

من شیشه را شکستم (متعدی).

برگها ریخت (لازم)، من برگها را ریختم (متعدی).

غذا پخت (خودش پخت (پخته شد) – لازم)، من غذا را پختم (متعدی).

۱۰-۱۱ بعضی از فعلهای لازم را با اضافه کردن «اندن» یا «انیدن» به آخر «بن مضارع»آن افعال، می‌توانیم متعدی کنیم: / بعض الأفعال اللاّزمة مع إضافة «اندن» أو «انیدن» إلی آخر «جذر مضارعها» نستطیع أن نصیرها متعدیة:

دویدن ← دوید ← دو + اندن/ انیدن = دواندن/ دوانیدن

حسین دوید / حسین علی را دواند.

بچه خوابید/ مادر بچه را خواباند/ خوابانید.

بعضی از فعلهای دو وجهی را نیز می‌توان متعدی کرد:/ أیضاً بعض الأفعال ذات الوجهین نستطیع أن نصیرها متعدیة:

سوختن ← سوزاندن

توضیح : بعضی از فعلهای لازم را نمی‌توان متعدی کرد، مثلاً آمدن و رفتن را نمی‌توان متعدی کرد:/ بعض الأفعال اللاّزمة لا یمکن أن نصیرها متعدیة، مثل «آمدن و رفتن» لا یمکن أن تتعدی.

۱۱-۱۱ «اندن» و «انیدن» را به بن مضارع فعلهای متعدی نیز می‌توان اضافه کرد، در این صورت فعل متعدی علاوه بر مفعول به متمم نیز نیاز پیدا می‌کند:/ یمکن أن تضاف «اندن» و «انیدن» إلی جذر الأفعال المضارعة المتعدیة، فی هذه الحالة یحتاج الفعل المتعدی إلی متمم أیضاً بالإضافة إلی المفعول:

خوردن ← خورد ← خور

خور + اندن / انیدن= خوراندن / خورانیدن

علی سیب را خورد.

علی سیب را به حسن خوراند / خورانید.

۱۲-۱۱ فعلهای متعدی به دو بخش معلوم و مجهول تقسیم می‌شوند؛ وقتی فاعلِ فعل، معلوم باشد، فعل به صورت معلوم می‌آید، اما هرگاه فاعل، معلوم نباشد، فعل به صورت مجهول می‌آید و به مفعول نسبت داده می‌شود؛ در این صورت فعل از نظر شخص، و مفرد و جمع بودن با نهاد جدید (مفعول سابق) مطابقت می‌کند: / تنقسم الأفعال المتعدية إلى قسمين: معلوم و مجهول؛ عندما يكون فاعل الفعل معلوماً (معرفاً) فإن الفعل يأتي على شكل معلوم، أما اذا كان الفاعل غير معلوم فإن الفعل يأتي على شكل «مجهول» و ينسب إلى المفعول، و في هذه الحالة يطابق الفعل الفاعل الجديد (المفعول السابق) من ناحية الشخص، المفرد و الجمع:

معلوم: تو غذا را خوردی. مجهول: غذا خورده شد.

آنها من را دیدند. من دیده شدم.

۱۳-۱۱ فعل مجهول به روش زیر از فعل معلوم ساخته می‌شود:/ يُصاغ الفعل المجهول من الفعل المعلوم بالطريقة الآتية:

بن ماضی + ه + صرف فعل شدن در زمان گذشته یا حال (براساس نوع فعل معلوم)[1] و مطابقت با نهاد جدید (مفعول سابق)[2]:/ جذر الماضي + ه + تصريف الفعل في الزمن الماضي أو المضارع (على حسب نوع الفعل المعلوم)

---

۱. در قدیم علاوه بر فعل«شدن»، فعل «آمدن» هم برای ساختن مجهول به کار می‌رفت: کار او پسندیده آمد:/ قديماً بالإضافة إلى الفعل «شدن»، أيضاً كان يستعمل فعل «آمدن» لصياغة الفعل المجهول: (كار او پسنديده آمد).

۲. باید توجه داشت که از صیغه‌های فعلی مصدر «داشتن» فعل مجهول ساخته نمی‌شود:/ تجدر الإشارة إلى أنه لا يُصاغ الفعل المجهول مع الصّيغ الفعلية للمصدر «داشتن».

و مطابقته مع الفاعل الجديد (المفعول السابق).

ما میوه را خوردیم. میوه خورده شد.

آنها دارو را به حسن خوراندند. دارو به حسن خورانده شد.

ما میزها را می‌بریم. میزها برده می‌شوند.

شما شیشه‌ها را بشکنید. شیشه‌ها شکسته بشوند/ شوند.

۱۴-۱۱ همان‌طور که توضیح داده شد، هرگاه فعل جمله‌ای مجهول بشود، مفعول جمله سابق (و اگر مفعول نداشته باشد، متمم اجباری آن) به نهاد جمله جدید تبدیل می‌شود؛ بعضی از دستورنویسان جمله‌های مجهول را یک جمله جدید و از نوع جمله‌های اسنادی به شمار می‌آورند:/ مثلما وضحنا، كلما كان فعل الجملة مجهولاً، فإن المفعول للجملة السابقة (و إذا كان ليس لديه مفعول فإن متممه الإلزامي) يتحول إلى فاعل للجملة الجديدة، إعتبر بعض النحويين الجمل المجهولة جملة جديدة و هي من نوع الجمل الإسنادية:

سیب (نهاد/ مسندالیه) خورده (مسند) شد (فعل اسنادی):/ سیب (الفاعل/ المسندالیه) خورده (المسند) شد (الفعل الإسنادی).

بعضی دیگر نیز آن را همانند جمله‌های اسنادی نمی‌دانند؛ بنابراین «سیب» را «نهاد» و «خورده شد» را مجموعاً «فعل» به شمار می‌آورند.[1]

:/ و البعض الآخر أيضاً لا يعتبرها مشابهة للجمل الإسنادية، فلذلك إعتبروا «سیب» فاعلاً و «خورده شد»، كلها فعلاً.

۱۵-۱۱ اگر جمله‌ای مفعول نداشته باشد ولی فعل جمله از فعلهای لازم متممی

---

۱. ما با نظر گروه اول موافق‌تریم، هرچند تفاوت این دو نظر در اینجا در بحث ما تأثیری ندارد:/ نحن نؤيد رأى المجموعة الأولى، على رغم أن الاختلاف بين الرأيين ليس له تأثير هنا على بحثنا.

(دارای متمم اجباری) باشد، می‌توان جمله را به صورت زیر مجهول کرد : / اذا لم یکن لدی الجملة مفعول و لکن فعل الجملة من الأفعال اللازمة المتممة (لدیها متمم إلزامی)، فإنه یمکن للجملة أن تکون مجهولة کما فی التالی:

۱. حذف نهاد: / حذف الفاعل.

۲. جایگزینی متمم به جای نهاد:/ إستبدال المتمم بالفاعل.

۳. مجهول کردن ساختار فعل:/ تصییر صیغة الفعل مجهولاً.

آنها از ایران پاسداری می‌کنند ← از ایران پاسداری می‌شود.

رئیس دادگاه از او اقرار گرفت ← از او اقرار گرفته شد.

۱۶-۱۱ گاهی بعضی فعلها از نظر ساختار معلوم، ولی از نظر معنا مجهولند، این فعلها را از نظر دستوری باید «معلوم» به شمار آورد؛ چون می‌توان برای آنها فاعل و مفعول آورد (اگرچه از نظر معنا مجهولند):/ أحیاناً تکون بعض الأفعال من ناحیة الشکل معلومة و لکنها مجهولة من ناحیة المعنی، و هذه الأفعال یجب أن تُعد «معلومة» من ناحیة القواعد؛ لإنه یمکن أن یؤتی لها بفاعل و مفعول (حتی إذا کانت مجهولة من ناحیة المعنی):

گفته‌اند (آنها این سخن را گفته‌اند).

نقل کرده‌اند (آنها این موضوع را نقل کرده‌اند).

آورده‌اند (آنها این مطلب را آورده‌اند).

توضیح: ولی فعلهایی مانند «گفته می‌شود»، «نقل می‌شود» فعل مجهول محسوب می‌شوند، هرچند معنی آنها به «گفته‌اند و نقل کرده‌اند» شبیه است، اما نمی‌توان برای آنها فاعل آورد؛ بنابراین مجهول» هستند: / و لکن الأفعال مثل «گفته می‌شود»، «نقل می‌شود» تعد أفعالاً مجهولة، علی رغم أن معناها یشبه «گفته‌اند و نقل‌کرده‌اند»، و لکن لا یمکن أن یؤتی لها بفاعل، و بناءً علی ذلک فهی مجهولة.

۱۷-۱۱ آوردن فعل لازم ـ که در جمله دو جزئی به کار می‌رود ـ به صورت مجهول نادرست است (زیرا چنین جمله‌ای مفعول یا متمم نمی‌گیرد تا فعل را به جای فاعل به یکی از آنها نسبت دهیم):/ المجئ بالفعل اللازم - الذی یستعمل فی الجملة ذات الجزئین- علی شکل مجهول غیر صحیح(لأن مثل هذه الجملة لا یأتی معها مفعول أو متمم حتی ننسب الفعل الذی یقع بدلاً عن الفاعل إلی أحدهما):

نادرست: علی آمده شد.

همچنین آوردن مفعول برای فعل مجهول غلط است (چون مفعول در فعل مجهول به نهاد تبدیل می‌شود): / أیضاً المجئ بالمفعول للفعل المجهول خطأ(لأن المفعول یُبدل فی الفعل المجهول إلی الفاعل):

نادرست: غذا را خورده شد.

توضیح: امروز گاهی بعضی از فعلهای لازم را به معنی متعدی به کار می‌برند و بر همین اساس ممکن است از آن فعل مجهول هم بسازند که هر دو مورد، غیر فصیح است:/ حالیاً یستعملون أحیاناً بعض الأفعال اللازمة بمعنی المتعدیة، و علی هذا الأساس یمکن أن یُصیغوا منها أیضاً أفعالاً مجهولة و کِلا الحالتین غیر فصیحة.

غیر فصیح: علی راه را رفت.

غیرفصیح: راه رفته شد.

درست: علی راه را پیمود.

درست: راه پیموده شد (توضیح در قاعده بعدی).

۱۸-۱۱ اگر فعل مرکب متعدی که جزء فعلی آن از مصدر «کردن» است، مجهول شود، صفت مفعولی فعل مجهول، یعنی کلمه «کرده» حذف می‌شود (کرده شد ← شد):/ إذا أصبح الفعل المرکب المتعدی الذی یکون

جزءه الفعلی من المصدر«کردن»- مجهولاً، فإن صفة المفعولية للفعل المجهول تحذف أی الكلمة «کرده» (کرده شد ← شد):

معلوم	مجهول
شما درس را آغاز کردید.	درس آغاز شد.
رئیس مدرسه را تعطیل کرد.	مدرسه تعطیل شد.
من نامه را دریافت کردم.	نامه دریافت شد.

۱۹-۱۱ گاهی به غلط (تحت تأثیر ترجمه از زبان انگلیسی) با وجود ذکر شدن فاعل در جمله، فعل را به صورت مجهول می‌آورند:/ أحياناً (على اسلوب الترجمة الانجليزية) يؤتى خطأً بالفعل مبنياً للمجهول على الرغم من ذكر الفاعل فی الجملة:

شیرینی توسط علی خورده شد.

در جمله بالا «علی» فاعل جمله است، بنابراین صورت صحیح آن چنین است: / فی الجمل أعلاه «علی» هو فاعل الجملة، بناءً على هذا، الشكل الصحيح لها هو:

علی شیرینی را خورد.

اگر گفته شود که این دو جمله از نظر معنایی با هم تفاوت دارند و تفاوتشان آن است که در جمله اول، تأکید بر خورده شدن «شیرینی» است، ولی در جمله دوم تأکید بر خوردن «علی». می‌توان پاسخ داد که در این صورت مفعول را بر فاعل مقدم می‌کنیم تا مؤکد شود، نه اینکه به غلط، فعل را به صورت مجهول در بیاوریم:/ إذا قيل إن هاتين الجملتين تختلفان مع بعضهما و يكون اختلافهما فی أنه فی الجملة الأولى تأكيد على أكل الـ «شیرینی»، و لكن فی الجملة الثانية تأكيد على أكل «علی». يمكن أن نجيب بأنّه فی هذه الحالة لنا أن نقدم المفعول على الفاعل حتى يصبح مؤكداً، لا أن

نأتی بالفعل علی شکل مجهول خطأً:

شیرینی را علی خورد.

تمرین

۱- غلط‌ها را در جمله‌های زیر اصلاح کنید:

- سعید وحید را دیوانه شده است.
- چگونه فعل لازم از متعدی تشخیص بدهید.
- بزغاله‌ها از شیر را می‌گیرند.
- سرما لوله را ترکید.
- میوه‌ها را خورده شده‌اند.
- علی میزها خرید.

۲- در جمله‌های زیر فعلهای لازم و متعدی و مجهول را مشخص کنید، و در صورت امکان فعلهای لازم را به متعدی و متعدی‌ها را به مجهول تبدیل کنید:

- سالها پیش پدرم یک جفت کفش برایم خرید. .....
- او آمد و فضای سکوت شکست. .....
- مادر او در یک خانه کوچک زندگی می‌کند. .....
- خانه ما به همسایه فروخته شده است. .....
- او خیلی درس می‌خواند تا در امتحان قبول گردد و به خارج از کشور فرستاده شود. .....
- مادر غذا را به بچه خوراند. .....
- چرا آب روی زخم ریختی؟ آب نباید روی زخم بریزد. .....
- زمان می‌گذشت و او می‌خواست کارهای بدی که کرده است جبران شود. .....
- محمد دفتر خاطراتش را در کمد پیدا کرده است. .....

۳- با هر یک از کلمه زیر یک جمله بسازید:

ترکیدند .....

دویدی .....

هستید .....

چرخاندم .....
گشته است .....
خوراندم .....
دیده شد .....
شکسته شد .....
گفته‌اند .....
پاسداری می‌شود .....
برمی گردد .....
چکانده بود .....
گردید .....
می‌بافم .....
بدوانید .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس دوازدهم

ارکان جمله

۱-۱۲ فعل لازم فعلی است که مفعول نمی‌تواند بگیرد؛ فعل لازم از نظر اینکه به چه عناصر دستوری در جمله نیاز دارد، خود به سه نوع تقسیم می‌شود: فعل لازم دو جزئی، فعل اسنادی، فعل لازم متممی:/ الفعل اللازم هو الفعل الذی لا یستطیع أن یأخذ مفعولاً؛ الفعل اللازم من جهة أنه إلی أیٍّ من العناصر القواعدیة یحتاج، یقسم إلی ثلاثة أنواع: الفعل اللازم ذو الجزئین، الفعل الإسنادی، الفعل اللازم المتممی؛ مثل:

علی ایستاد.

هوا سرد است.

لودمیلا به اسلام گروید.

۲-۱۲ فعل «لازم دو جزئی» فعلی است که فقط به نهاد نیاز دارد و معنی آن با نهاد (فاعل) کامل می‌شود: / الفعل «اللازم ذو الجزئین» هو الفعل الذی یحتاج فقط إلی فاعل، و یکتمل معناه به:

پرنده پرید.

لوله ترکید.

آب جوشید.

فرهاد گریست.

۳-۱۲ فعل «لازم اسنادی» فعلی است که علاوه بر «نهاد/ مسندالیه» به «مسند» هم نیاز دارد (بنابراین سه جزئی است): / الفعل «اللازم الإسنادی» هو الفعل الذی

يحتاج أيضاً إلى «مسند» علاوة على «الفاعل / المسندالیه» (لذلک هو ذو ثلاثةأجزاء):

آب گرم شد.

راستگویی خوب است.

تیم ملی پیروز گشت.

۴-۱۲ فعل «لازم متممی» یا سه جزئی، فعلی است که علاوه بر نهاد به «متمم» هم نیاز دارد. متمم کلمه یا گروهی از کلمه‌هاست که در جمله با یکی از حروف اضافه می‌آید[1]:/ الفعل «اللازم المتممی» أو ذو ثلاثة أجزاء، هو الذی يحتاج أيضاً إلى «متمم» علاوة على الفاعل و المتمم هو كلمة أو مجموعة من الكلمات التی تأتی فی الجملة مع أحد حروف الإضافة:

برگشتن از: من از خانه برگشتم.

نازیدن به: او به ثروتش می‌نازد.

جنگیدن با: رستم با اسفندیار جنگید.

ترسیدن از: شما از آنها می‌ترسید.

رَستن از: پرنده از دام صیاد رَست.

۵-۱۲ نوع دیگری از فعل در زبان فارسی وجود دارد که با عنصر دستوری دیگری در جمله به کار می‌رود که نه مفعول است و نه متمم، بلکه رکنی از ارکان جمله است که معنی فعل را تکمیل می‌کند، یا به آن معنی جدیدی می‌دهد (به این افعال در عربی دو مفعول طلب می‌گویند): / يوجد هناک نوع آخر من الأفعال فی اللغة الفارسية يستعمل مع عنصر قواعدی آخر فی

---

۱. باید توجه داشت که در اینجا مقصود ما از متمم، «متمم جمله» است که از ارکان جمله محسوب می‌شود و ذکر آن الزامی است و با متمم قیدی که جزء ارکان جمله نیست و می‌توان آن را حذف کرد، تفاوت دارد:/ تجدرالإشارة إلى أن قصدنا من المتمم هنا هو متمم الجملة و الذی يُعد من أركان الجملة و ذكره إلزامی كما أنه يختلف عن المتمم القيدی الذی ليس من أركان الجملة و يمكن حذفه.

الجملة و هو ليس مفعولاً و لا متمماً، بل هو ركن من أركان الجملة يكمّل معنى الفعل أو يعطيه معناً جديداً (و يطلقون على هذه الأفعال في العربية، الأفعال التي تنصب مفعولين):

من تو را عاقل می‌دانستم.

تو او را بزرگ می‌شمردی.

خانه را خالی یافت.

او را رستم نامیدند.

در قدیم به سبزوار، بیهق می گفتند.

او را خرم و خندان دیدم.

این رکن جمله را بعضی دستورنویسان «مکمل» یا «مسند» نامیده‌اند. همان‌طور که در مثالهای بالا ملاحظه می‌شود، معمولاً مکمل قبل از فعل قرار می گیرد:/ هذا الركن للجملة أسماه بعض النحويين بـ «المكمل» أو «المسند»[1] مثلما لاحظنا في الأمثلة السابقة، فإن المكمل عادة ما يقع قبل الفعل.

۶-۱۲ به چند نمونه از مصادر افعالی که به متمم نیاز دارند و نوع حرف اضافه‌ای که با آنها می‌آید توجه کنید:/ لاحظوا مجموعة النماذج من مصادر الأفعال التي تحتاج إلى متمم و نوع حرف الإضافة الذي يأتي معها:

به: اندیشیدن، بالیدن، برخوردن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، نازیدن

با: جنگیدن، درآمیختن، آمیختن، ستیزیدن

از: پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، رهیدن، بازماندن

- هر کس به کسی نازد
- با او می‌جنگد
- از بدکاران بپرهیزید.

---

۱. و بعضی دیگر به آن «تمیز» گفته‌اند:/ أطلق عليه البعض الآخر «تمييزاً».

۷-۱۲ به چند نمونه از مصادر افعالی که هم به مفعول نیاز دارند و هم به متمم، توجه کنید:/ لاحظوا نماذج من مصادر الأفعال التی تحتاج أیضاً إلی مفعول و إلی متمم:

بخشیدن (را، به)، شنیدن (را، از)، افزودن (را، به)،
نشان دادن (را، به)، کندن (را، از)، آویختن (را، به/ از).

- آن را از درخت آویختند.
- من این سخن را از تو شنیدم.

۸-۱۲ به چند نمونه از مصادر فعلهایی که می‌توانند مکمل بگیرند، توجه کنید :/ لاحظوا نماذج من مصادر الأفعال التی بإمکانها أن تأخذ مکملاً:

پنداشتن، نامیدن، قلمداد کردن، دانستن، تصور کردن، ساختن

شما را بزرگ این محله می‌دانند.

۹-۱۲ در زبان فارسی، نقش کلمه‌ها و ترکیبها را در جمله از سه طریق می‌توان مشخص کرد:/ فی اللغة الفارسیة یمکن تحدید دور الکلمات و التراکیب فی الجمل بثلاث طرق:

اول،کلمه‌هایی مانند قید و فعل که نقششان از روی معنی آنها مشخص می‌شود و در هر جای جمله قرار گیرند، نقششان فرقی نمی‌کند. زبانشناسان این کلمه‌ها را اصطلاحاً «خودسامان» نامیده‌اند:/ الأولی: الکلمات مثل القید و الفعل التی یُعرف دورها عن طریق معناها و حیثما وقعت فی الجملة فإنه لا یوجد فرق فی دورها و قد أطلق علیها علماء اللغة مصطلح «ذاتیة النظم» «خودسامان».

دوم، کلمه‌هایی که نقش آنها در جمله از روی تکواژ نقش نمایی که با آنها به کار می‌رود شناخته می‌شود، مانند کلمه‌ها یا عبارتهایی که حرف «را» بعد از آنها به کار می‌رود، و مفعول بودن آنها را نشان می‌دهد؛ به

مجموعهٔ این کلمه یا کلمه‌ها و آن تکواژ نقش‌نما، «عبارت/ گروه خودسامان» می‌گویند./ الثانية: الكلمات التی يُعرف دورها فی الجملة عن طريق المصرف العامل «تكواژ نقش‌نما» الذی يستعمل معها، مثل الكلمات أو العبارات التی يستعمل بعدها حرف «را» و يشير إلی مفعوليتها؛ يطلقون علی مجموعة هذه الكلمة أو الكلمات و ذلک المصرف العامل (را) «العبارة/ المجموعة ذاتية‌النظم».

سوم، کلمه‌هایی که نقش آنها از روی محل قرار گرفتنشان در جمله مشخص می‌شود:/ الثالثة: الكلمات التی يعرف دورها عن طريق موقعها فی الجملة، مثل:

گروه اول / المجموعةالأولی

دیروز (قید) حسن به مدرسه آمد

حسن دیروز (قید) به مدرسه آمد.

حسن به مدرسه دیروز (قید) آمد.

گروه دوم/ المجموعةالثانية

حسن را علی در دانشگاه دید.

علی حسن را در دانشگاه دید.

علی در دانشگاه حسن را دید.

گروه سوم / المجموعة الثالثة

بزغاله (نهاد) شیر می‌خورد.

شیر بزغاله (مفعول) می‌خورد.

البته شایسته ذکر است کلمه‌هایی در زبان فارسی وجود دارند که فقط نقشهای مشخص و محدودی را می‌توانند بگیرند؛ مانند ضمایر متصل اضافی «-َم، -َت، -َش، -مان، -تان، -شان» که یا مضاف‌الیه (ملکی/ تخصیصی)

واقع می‌شوند، یا در نقش مفعول یا متمم به کار می‌روند:/ بالطبع جدیر بالذکر أنها توجد کلمات فی اللغة الفارسیة یمکن أن یکون لها دور معروف و محدد فقط، مثل الضمائر المتصلة الإضافیة «-َم، -َت، -َش، -مان، -تان، -شان» و التی تقع إما مضافاً إلیه (للملکیة أو التخصیص) أو تستعمل فی دور المفعول أو المتمم.

علمش مشکلات را حل می‌کند (مضاف‌الیه تخصیصی): (المضاف إلیه التخصیصی).

قلمش را گرفتم (مضاف‌الیه ملکی). (المضاف إلیه الملکی).

دیدمت (مفعول).

گفتمت (متمم).

۱۰-۱۲ چگونگی ترتیب قرار گرفتن عناصر اصلی جمله در جمله‌های زبان فارسی از قاعده خاصی پیروی می‌کند، اگرچه گاهی ممکن است بنا به ضرورت در این ترتیب، تغییراتی هم پدید آید. ترتیب اصلی اجزای جمله فارسی به شرح زیر است (قید در هر جایی از جمله می‌تواند بیاید): / کیفیة ترتیب موقعیة العناصر الأصلیة فی جمل اللغة الفارسیة یتبع قاعدة خاصة، علی الرغم من أنه أحیاناً قد تطرأ بعض التغییرات علی هذا الترتیب بحسب الضرورة. و الترتیب الأصلی لأجزاء الجملة فی اللغة الفارسیة کما فی الشرح التالی(یمکن للقید أن یأتی فی أی موقع من الجملة):

[قید]- نهاد- مفعول- متمم- [قید] مسند / مکمل- فعل

امسال- من- شما را- در بین دانشجویان- جداً- توانا- یافتم.

۱۱-۱۲ نهاد در زبان فارسی دو نوع است یا انجام دهندهٔ کار است که در این صورت «فاعل» نامیده می‌شود، یا انجام دهندهٔ کار نیست، بلکه کاری یا صفتی یا حالتی به آن نسبت داده می‌شود که در این صورت «مسندالیه»

نامیده می‌شود و حتماً با «مسند» همراه است:/ الفاعل فی اللغة الفارسیة نوعان إما أن یکون منجزاً للعمل و یُسمی فی هذه الحالة بـ «الفاعل» أو یکون غیر مُنجز للعمل، بل یُنسب إلیه عمل أو صفة أو موقف و یسمی فی هذه الحالة بـ «المسندإلیه» و یکون بالطبع مرافقاً للمسند:

علی (فاعل) آمد.

هوا (مسندالیه) سرد (مسند) است.

این غذا (مسندالیه) خوشمزه (مسند) است.

۱۲-۱۲ نهاد همیشه «اسم» یا «ضمیر» یا «صفت جانشین اسم» یا «گروه اسمی» است:/ الفاعل دائماً «اسم» أو «ضمیر» أو «صفة نائبة عن الاسم» أو «مجموعة اسمیة»:

علی آمد.

من رفتم.

خوبان می‌آیند.

آن دو دانشجوی کوشای کلاس ما به سفر رفتند.

۱۳-۱۲ نهاد فعلهای اول شخص و دوم شخص، همیشه ضمیر است (حتی اگر به قرینه معنوی حذف شده باشد)؛ نهاد سوم شخص می‌تواند اسم باشد یا ضمیر:/ فاعل فعل المتکلم و المخاطب هو دائما ضمیر (حتی إذا حذف بقرینة معنویة)؛ و الفاعل الغائب یمکن أن یکون اسماً أو ضمیراً:

درست: من آمدم/ ما آمدیم.

درست: تو آمدی/ شما آمدید/ زهرا آیا [تو] آمدی؟

غلط: آرمان آمدم/ میلاد و ایمان آمدیم.

غلط: آرمان آمدی/ میلاد و ایمان آمدید (اگر «آرمان» یا «میلاد» و «ایمان» منادا باشند، جمله درست است؛ زیرا در آن صورت فاعل جمله که ضمیر است به قرینه مرجع خود حذف شده است: آرمان[تو] آمدی).

۱۴-۱۲ همانطورکه پیش از این نیز گفتیم نهاد ممکن است بیش از یک کلمه (مثلاً یک یا چند گروه اسمی) باشد؛ گروهی که نهاد قرار می‌گیرد، حتماً گروه اسمی است؛ هستهٔ (مرکز) گروه اسمی یک اسم یا ضمیر یا جانشین اسم است که می‌تواند وابسته‌هایی به آن اضافه شود:/ کما ذکرنا قبل هذا أیضاً، إن الفاعل یمکن أن یکون أکثر من کلمة(مثلاً مجموعة اسمیة أو أکثر)، المجموعة التی تقع فاعلاً (مسنداً إلیه) هی بالتأکید مجموعة اسمیة؛ نواة (مرکز) المجموعة الاسمیة هو اسم أو ضمیر أو نائب عن الاسم و یمکن أن یُضاف إلیه لواحق:

عاطفه/ عاطفه فرهادی/ خانم عاطفه فرهادی/ سرکار خانم عاطفه فرهادی توپکانو (نهاد)- آمد.

دختر/ دختر بزرگ جناب آقای محمودی، رئیس ادارهٔ ما - آمد.

من / من خوش قول/ من خوش قول مهربان- آمدم.

پیرزن/ این پیرزن/ این یک نفر پیرزن بیچاره- گفت.

رستوران/ همین پنج تا کافه رستوران قدیمی - هست.

۱۵-۱۲ جایگاه مفعول بعد از نهاد است، اما اگر در جمله، تأکید بر مفعول باشد (و مفعول خود سامان باشد)، مفعول پیش از فاعل قرار می‌گیرد تا مؤکّد و مشخص شود:/ موقع المفعول بعد الفاعل، أما إذا کان فی الجملة تأکید علی المفعول(و المفعول یکون ذاتی النظم) فإن المفعول یقع قبل الفاعل حتی یصبح مؤکداً و معروفاً:

حسن کتاب را خرید.

کتاب را حسن خرید.

۱۶-۱۲ متمم و مکمل بعد از مفعول قرار می‌گیرند، و مکمل بعد از متمم می‌آید:/ المتمم و المکمل یقعان بعد المفعول، و یأتی المکمل بعد المتمم:

من (نهاد) کتاب را (مفعول) به او (متمم) دادم (فعل).

من (نهاد) خودم را (مفعول) دانشمند (مکمل) نمی‌دانم (فعل).
مردم (نهاد) به او (متمم) مرد حق (مکمل) می‌گفتند (فعل).

گاهی نیز ممکن است متمم‌های جمله بیش از یکی باشد، در این صورت آنها به ترتیب منطق معنایی خود قرار می‌گیرند؛ این منطق تابع مقصود یا تأکید گوینده است (معمولاً تقدم ترتیب، بر اهمیت و تأکید بیشتر دلالت می‌کند):/ أحیاناً أیضاً یمکن أن تکون متممات الجملة أکثر من واحد، فی هذه الحالة تقع علی حسب الترتیب المنطقی المعنوی لها، هذا المنطق هو تابع لمقصود أو تأکید القائل(عادة ما یدل تقدیم الرتبة علی أهمیة و تأکید أکثر):

تو (نهاد) از شادمانی (متمم) با من (متمم) سخن بگو (فعل).
تو (نهاد) با من (متمم) از شادمانی (متمم) سخن بگو (فعل).
حسن (نهاد) دربارهٔ کلاس (متمم) به دانشجویان (متمم) توضیح داد (فعل).
حسن (نهاد) به دانشجویان (متمم) درباره کلاس (متمم) توضیح داد (فعل).

۱۲-۱۷ باید توجه داشت که نشانهٔ متمم، حرف اضافه‌ای است که پیش از اسم قرار می‌گیرد، البته گاهی نیز ممکن است حرف اضافه در ظاهر کلام ذکر نشود، ولی حتماً در معنا (ژرف‌ساخت) وجود دارد و می‌توان آن را ظاهر کرد: / تجدر الإشارة إلی أن علامة المتمم هو حرف الإضافة الذی یقع قبل الاسم، بالطبع أحیاناً أیضاً یمکن لحرف الإضافة أن لا یظهر فی الکلام، و لکن بالتأکید یوجد فی المعنی، و یمکن إظهاره:

من به آینده فرزندانم و [به] سعادت ایشان می‌اندیشم.

باید توجه داشت که متمم دو نوع است: یکی متمم جمله که وابسته به فعل جمله است و جزء ارکان جمله به شمار می‌رود (مقصود ما از متمم در

اینجا همین نوع متمم است) و دیگری متممی است که وابستهٔ یکی از اجزای جمله است (مانند دوری از تو (نهاد) مرا بیمار کرد. در اینجا «از تو» وابسته به نهاد جمله است). متمم جمله خود به دو نوع اجباری و اختیاری تقسیم می‌شود: / تجدر الإشارة إلى أن المتمم نوعان: الأول متمم الجملة و هو الذی یکون متصلاً بفعل الجملة، و یُعد من أرکان الجملة (مقصودنا من المتمم هنا هو هذا النوع من المتمم) و الأخیر هو المتمم الذی یکون تابعاً لأحد أجزاء الجملة (مثل/ دوری از تو (فاعل) مرا بیمار کرد هنا «از تو»، هو تابع لفاعل الجملة). یقسم متمم الجملة إلی نوعین إلزامی و اختیاری:

متمم اجباری آن است که ذکر آن برای کامل شدن معنی جمله ضروری است و معمولاً در جمله‌ای ظاهر می‌شود که فعل آن با یکی از حروف اضافه اختصاصی به کار می‌رود؛ مانند «اندیشیدن به، جنگیدن با، ترسیدن از»:/ المتمم الإلزامی هو الذی یکون ذکره ضروریاً من أجل تکمیل معنی الجملة، و عادة ما یظهر فی الجملة و یستعمل فعله مع أحد حروف الإضافة الخاصة، مثل: «اندیشیدن به، جنگیدن با، ترسیدن از».

تو به او می‌اندیشی.

رستم با دیو سفید جنگید.

من از کسی نمی‌ترسم.

متمم اختیاری آن است که هرچند وابسته به جمله است، ذکر نکردن آن به معنی جمله هیچ آسیبی نمی‌زند، بنابراین ذکر آن اختیاری است:/ المتمم الاختیاری هو المتمم الذی برغم أنه مرتبط بالجملة، إلاّ أن عدم ذکره لایخل أبداً بمعنی الجملة، بناءً علی هذا فذکره اختیاری.

من به او گفتم/ من گفتم.

متمم اختیاری دیگری نیز در جمله وجود دارد که قید است و در جمله

معمولاً بعد از نهاد و مفعول قرار می‌گیرد(بنابر این متمم اختیاری خود به دو نوع تقسیم می‌شود): / یوجد متمم اختیاری آخر فی الجملة، یکون قیداً و موقعه فی الجملة یکون عادة بین الفاعل و المفعول (بناءً علی هذا ینقسم المتمم الاختیاری نفسه إلی نوعین):

با تو ملاقات کرد.

من او را در دانشگاه دیدم.

باید توجه داشت که صفت تفضیلی، همشیه دارای متممی است که بعد از حرف «از» می‌آید، این متمم وابسته صفت است و به تبع آن وابسته گروه اسمی است؛ بنابراین همان‌طور که گفتیم جزء ارکان جمله نیست:/ تجدر الإشارة إلی أن صفة التفضیل دائماً لدیها متمم، یأتی بعد حرف «از» و هذا المتمم تابع للصفة و علی إثر ذلک فهی مرتبطة بالمجموعة الاسمیة؛ و بناءً علیه – و کما قلنا – هی لیست من أرکان الجملة.

من بزرگتر از او هستم.

گاهی برای تأکید، ممکن است متمم صفت تفضیلی را پیش از صفت ذکر کنند:/ أحیاناً من أجل التأکید یمکن أن یذکر متمم الصفة التفضیلیة قبل الصفة:

من از او بزرگترم.

۱۸-۱۲ جمله‌هایی که «مکمل» دارند، حتماً مفعول یا متمم هم دارند: / الجمل التی لدیها «مکمل»، بالتأکید لها مفعول أو متمم أیضاً:

مردم او را **قهرمان** نامیدند.

در قدیم به دادگستری، **عدلیه** می‌گفتند.

۱۹-۱۲ همه ارکان جمله اعم از نهاد و مفعول و متمم و مسند و مکمل – و حتی جزء غیر فعلی فعل مرکب– می‌توانند وابسته بگیرند:/ جمیع أرکان

الجملة يمكن أن تأخذ لواحق و تشمل الفاعل (المسند إليه)، المفعول، المتمم، المسند و المكمل – و حتى الجزء غير الفعلى للفعل المركب:

رنگ دیوار کلاس (نهاد) سبز روشن (مسند) است.

علی آن کتابهای آبی را (مفعول) بیاور.

من به آیندهٔ فرزندانم (متمم) می‌اندیشم.

ما او را عاقل هوشیار (مکمل) می‌پنداشتیم.

او به من نگاه تندی (جزء اسمی فعل مرکب + صفت:/ الجزء الاسمی للفعل المركب + الصفة) کرد.

من زمین سختی (جزء اسمی فعل مرکب + صفت) خوردم.

۲۰-۱۲ در زبان فارسی، فعل در آخر جمله قرار می‌گیرد؛ اما اگر جمله طولانی باشد یا تأکیدی بر آن باشد، ممکن است در وسط یا آغاز جمله نیز بیاید:/ فی اللغة الفارسية يقع الفعل فی آخر الجملة، أما إذا كانت الجملة طويلة أو عليها تأكيد، فإن من الممكن أن يأتی فی وسط أو بداية الجملة أيضاً:

در من صدای وجدان بلندتر است از همه این استدلالهای مردم فریب [است].

بکشید این قاتلان را (این قاتلان را بکشید).

بیار آنچه داری زمردی نشان (آنچه از مردی نشان داری، بیار).

۲۱-۱۲ جایگاه قید در جمله با توجه به اینکه وابسته چه چیزی باشد، تعیین می‌شود؛ معمولاً قید وابسته هر کلمه‌ای از کلمه‌های جمله باشد، قبل از همان کلمه قرار می‌گیرد:/ موقع القيد فی الجملة يُحدد مع ملاحظة الشئ الذی يتبعه، و عادة ما يقع القيد التابع لأیّ كلمة من كلمات الجملة، قبل تلك الكلمة:

آن حیوان حتماً اسب بود (حتماً: قید اسب – مسند).

کار بسیار خوب او را پسندیدم (بسیار: قید صفت). (بسیار: قید للصفة).

او خیلی بد کار می‌کند (خیلی: قید قید/ قید للقید –بد: قید فعل/ قید للفعل).

اگر قید از ارکان جمله باشد، می‌تواند در آغاز جمله یا قبل از فعل قرار گیرد (قرار گرفتن قید قبل از فعل، آن را مؤکد می‌کند):/ إذا کان القید من أرکان الجملة، فإنه یمکن أن یقع فی بدایة الجملة أو قبل الفعل(وقوع القید قبل الفعل یؤکده).

جداً کار او را می‌پسندم.

کار او را جداً می‌پسندم.

۱۲-۲۲ همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، کلمه‌های پرسشی «آیا و چرا» در آغاز جمله قرار می‌گیرند:/ کما ذُکر أیضاً من قبل، فإن اسمی الاستفهام «آیا و چرا» یقعان فی بدایة الجملة:

آیا شما درسهایتان را خوانده‌اید؟

چرا ما به محتوای درسها دقت نمی‌کنیم؟

تمرین

۱- ارکان جمله‌های زیر را مشخص کنید:

- با دانایان درآمیز. .....
- مطلب اضافی در این درس نمی‌گنجد. .....
- نادان هیچ‌کس را همسطح خود نمی‌بیند. .....
- او به دنیا آمد تا مردم اصلاح شوند. .....
- استاد به من کمک می‌کند تا همه مسائل کتاب حل شود.

.....

- اگر می‌خواهی اخلاق بدت اصلاح شود باید در تهذیب نفس بکوشی.

.....

- ایران در طی تاریخ هرگز زیبایی را به تمامی از یاد نبرده است.

.....

- نمی‌توانیم هرکسی را دشمن بشماریم. .....
- سینا جداً کوشا شده است. .....
- خود را مثل پیچک به دیگران میاویز. .....
- اندک اندک خیل مستان می‌رسند. .....
- نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها؟.....
- کشف گردش زمین، آغاز عصر جدیدی است. .....
- آفتاب روشن حقیقت در پرده نخواهد ماند. .....
- کتاب تاریخ معاصر ایران را دیروز بعدازظهر برایتان خریدم.

.....

- دشمنت را کوچک مشمار. .....
- من همیشه او را خندان می‌دیدم. .....
- در کشورهای پیشرفته جهان هر وقت چنین مشکلی پیش می‌آید، عده‌ای صاحب‌نظر، مأمور می‌شوند تا با استفاده از تمام وسایل ممکن و با تحقیق تجربی دقیق و با مشورت افراد بصیر، طی مدت کافی، گزارش مفصلی تهیه کنند. این گزارشها گاه به صورت کتابی درمی‌آید و فوراً چاپ می‌شود تا همگان بخوانند و راه حلهای خود را ارائه دهند.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۲- با استفاده از مصدرهای زیر جمله بسازید:

گریستن .....

پریدن .....

ترسیدن .....

اندیشیدن .....

داشتن .....

نامیدن .....

پیوستن .....

چسبیدن .....

درآمیختن .....
رنجیدن .....
بازماندن .....
تاختن .....
گریاندن .....
خوراندن .....
نامیدن .....
تصور کردن .....

۳- با مرتب کردن کلمه‌ها، جمله بسازید:

نترسیده‌ایم، شما، ما، از، هیچ‌وقت .....
مرد حق، لقب، مردم، او، به، داده بودند .....
بنازید، ثروت، خود، به، مبادا .....
مرغ، شکار، روباه، می‌کند، را .....
است، بیا، قصر، که، امل، سخت، بنیاد، سست .....
بیار، که، باده، بنیاد، باد، بر، عمر، است .....
بگو، سخن، من، با، شادمانی،از، تو .....
دادم، او، را، به، کتاب، من .....
پیرزن، این، را، بیچاره، خودت، با، هم، ببر .....
هستم، برادرم، بزرگتر، من، از .....

وقل رب زدني علما
Damascus University

درس سیزدهم

کاربردهای انواع فعل ماضی

۱-۱۳ همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم افعال فارسی دارای سه زمان گذشته (ماضی)، حال (مضارع) و آینده (مستقبل) هستند. فعلهای گذشته از بن ماضی، فعلهای حال از بن مضارع و فعل آینده از بن ماضی ساخته می‌شود :/کما أشرنا من قبل، أفعال اللغة الفارسية لها ثلاثة أزمنة: الماضي و المضارع و المستقبل. تركب الأفعال الماضية من جذر الماضي و الأفعال المضارعة من جذر المضارع و فعل المستقبل من جذر الماضي.

جدول اصلی‌ترین فعلهای گذشته/ ماضی:/ جدول الأفعال الماضية الأساسية:

نوع ماضی/ نوع‌الماضی	پیشوند/ السابقة	بن ماضی/ جذر الماضی	نشانه صفت مفعولی علامة صفة المفعولية	فعل کمکی/ الفعل المساعد	شناسه/ الضمائر -َم، ی، ø/ -َد، یم، ید، -َند	اول شخص مفرد/ المتكلم
ساده		خواند			-َم	خواندم
استمراری	می	خواند			-َم	می‌خواندم
نقلی		خواند	ه	ا/ است	-َم	خوانده‌ام
التزامی		خواند	ه	باش	-َم	خوانده باشم
بعید		خواند	ه	بود	-َم	خوانده بودم

۲-۱۳ افعال فارسی از نظر طریقه ساخته شدن بن ماضی و مضارع به دو گروه افعال با قاعده و بی‌قاعده تقسیم می‌شوند: افعال باقاعده آنهایی هستند که

«بن‌ماضی» آنها با اضافه کردن یکی از تکواژهای «د/ ید/ اد/ ت/ ست» به آخر بن‌مضارع، و مصدر با اضافه کردن «-َن» به آخر بن‌ماضی ساخته می‌شود: / تقسم الأفعال الفارسية من ناحية طريقة صياغتها من جذر الماضي و المضارع إلى مجموعتين: أفعال قياسية(باقاعده) و أفعال سماعية (بی‌قاعده). الأفعال القياسية هي الأفعال التي تُصاغ مع إضافة أحد المصرفات «د/ يد/ اد/ ت/ ست» إلى آخر جذر المضارع فيتشكل جذر ماضيها، و يتشكل مصدرها بإضافة «-َن» إلى آخر جذر الماضي:

آور (بن‌مضارع) ← آورد (بن‌ماضی) ← آوردن (مصدر)

شکاف (بن‌مضارع) ← شکافت (بن ماضی) ← شکافتن (مصدر)

رس← رسید← رسیدن

فرست← فرستاد← فرستادن

زی← زیست ← زیستن

افعال بی‌قاعده آنهایی هستند که تفاوت بن‌ماضی و مضارع آنها تابع قاعده نیست؛ بلکه سماعی هستند[1]:/ الأفعال السماعية هي الأفعال التي لا يتبع الاختلاف بين جذر ماضيها و مضارعها أيّ قاعدة بل هي سماعية:

آی← آمد← آمدن　　بین ← دید← دیدن

شنو← شنید← شنیدن　　نویس← نوشت ← نوشتن

۳-۱۳ فعل ماضی ساده در مواردی به کار می‌رود که کاری در گذشته اتفاق

---

۱. این افعال در زبانهای باستانی دارای قاعده بوده‌اند، اکنون نیز بعضی از دستورنویسان کوشیده‌اند با قواعد متعددی آنها را توصیف کنند، ولی باز هم ناچار شده‌اند به استثنائاتی قائل شوند. در عین حال همین طبقه‌بندیها و توصیفها نیز غالباً سماعی هستند:/ هذه الأفعال في اللغات القديمة كانت قياسية و الآن يسعى بعض النحويين إلى أن يصفوها بقواعد متعددة و لكنهم مضطرّون أيضاً بإن يعترفوا ببعض الإستثناءات في حين أن هذا التصنيف أو التوصيف أيضاً غالباً ما يكون سماعياً.

افتاده و پایان یافته باشد؛ این فعل فقط برای خبر دادن به کار می‌رود[۱]./ الفعل الماضی البسیط یستعمل للتعبیر عن الأحداث التی حدثت فی الماضی و انتهت، و یستعمل هذا الفعل فقط للإخبار.

حسن به مدرسه رفت و درس خواند.

۴-۱۳ فعل ماضی ساده با فعل ماضی در عربی منطبق است:[۲]./ الفعل الماضی البسیط ینطبق مع الفعل الماضی فی العربیة:

صورتش سرخ شد (اِحْمَرَّ وَجْهُهُ)

ماضی ساده منفی عربی به دو صورت ساخته می‌شود:/ الماضی البسیط المنفی فی العربیة یُصاغ علی صورتین:

الف) «ما» نافیه + فعل ماضی:/ «ما» النافیه + الفعل الماضی:

پدرم در انتظارم نبود:/ ما کانَ والدی فی‌انتظاری.

ب) لم + مضارع همان فعل (این شیوه کاربرد بیشتری دارد):/ لم + مضارع ذلک الفعل (هذه الطریقة أکثر استعمالاً):

فریاد نکشید:/ لَمْ یَصرُخْ.

---

۱. برای نشان دادن فوریت و قطعیت انجام عملی در زمان حال نیز از ماضی ساده استفاده می‌کنند تا وانمود کنند که بلافاصله خواستهٔ مخاطب اجرا شد؛ مثلاً وقتی به کسی می‌گویید «بیا» به جای آنکه پاسخ بدهد«می‌آیم» می‌گوید «آمدم» (این نوع کاربرد معمولاً در گفت و گوهای دو جانبه اتفاق می‌افتد):/ یستعمل الماضی البسیط أیضاً من أجل عرض المطالب العاجلة و لإنجاز العمل فی الزمن المضارع حتی یثبتوا أن طلب المخاطب نُفِّذَ علی الفور؛ مثلاً عندما نقول لشخص ما«بیا» بدلاً عن أن یجیب «می‌آیم» یقول «آمدم» (عادة ما یحدث هذا الاستعمال فی الحوار المتبادل بین طرفین).

۲. معادلهای عربی این درس و درس بعد تماماً از کتاب زیر استخراج شده است:

معروف، یحیی؛ فن ترجمه؛ تهران: سمت، ۱۳۸۰./ معادل الجمل العربیة فی هذا الدرس و الذی یلیه استخرجت بکاملها من کتاب :یحیی معروف؛ فن الترجمة؛ طهران: سنة، مؤسسة سمت، ۱۳۸۰هـ. ش.

۵-۱۳ ماضی استمراری بیشتر در جایی به کار می‌رود که وقوع فعل دفعتاً نبوده، بلکه در هنگام وقوع مدتی استمرار و جریان داشته و تکرار می‌شده است:/ أکثر ما یستعمل الماضی الاستمراری فی الحالة التی لم یکن قد وقع فیها الفعل دفعة، بل فی حین وقوعه کان قد تکرر واستمر مدة من الزمن؛ مثل: او هر روز به مدرسه می‌رفت.

از موارد دیگر کاربرد فعل استمراری این است که در حین وقوع کاری که در گذشته اتفاق افتاده، کار دیگری نیز اتفاق افتاده باشد؛ در این صورت معمولاً کار اول را با ماضی استمراری و کار دوم را با ماضی ساده بیان می‌کنند:/ من الحالات الاخری لاستعمال الفعل الاستمراری هو أنه فی حین وقوع العمل الذی حدث فی الماضی، أیضاً حدث عمل آخر؛ فی هذه الحالة عادة ما یعبرون عن العمل الأول بالماضی الاستمراری و عن العمل الثانی بالماضی البسیط:

او نامه می‌نوشت که من از خانه بیرون آمدم.

۶-۱۳ معادل معنایی ماضی استمراری در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:/ المعادل المعنوی للماضی الاستمراری فی العربی یُصاغ علی عدة أشکال:

الف) کانَ/ عادَ + مضارع همان فعل:

دانشجویان در آب شنا می‌کردند (کانَ (عادَ) الطُّلاّبُ یسبحون فی الماءِ.

ب) لو+ فعل شرط و جواب شرط:

اگر درس می‌خواندیم موفق می‌شدیم (لَوْ دَرَسنا لَنَجَحنا).

ج) فعل ماضی+ فاعل یا مفعول «معرفه» + «واو» حالیه + مبتدا + خبر (فعل مضارع):

کودک با سیمهای برق بازی می‌کرد، و نمی‌دانست آنها خطرناکند.

(لَعِبَ الطفلُ بِالأسْلاکِ الکَهرَبائیَّةِ و هو لایدری أنّها خَطِرة)..

د) فعل ماضی + فاعل یا مفعول «نکره» + جملهٔ وصفیه‌ای که فعلش مضارع باشد:

زرگری را دیدم که زیورآلات می‌ساخت (رَأیتُ صائغاً یَصنَعُ الحُلِیَّ).

معادل معنایی ماضی استمراری منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:/ یُصاغ المعادل المعنوی للماضی الاستمراری المنفی فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) ماکان + مضارع همان فعل: ماکان + مضارع ذلک الفعل:

کتاب را نمی‌خواند (ماکان یَقرَأُ الکتابَ).

ب) ماکان+ لام جُحُود+ مضارع منصوب همان فعل:

هرگز کتاب نمی‌خواند (ماکان لِیَقرأَ الکتابَ).

ج) کان + لا+ مضارع همان فعل:

کتاب را نمی‌خواند (کان لایَقرأُ الکتابَ).

د) لم + یکون + فعل مضارع همان فعل:

نمی‌خواستم که بشنوم (لم أکنْ اُریدُ أنْ أسَمعَ).

ه) لم + یعود + فعل مضارع:

دردها را تحمّل نمی‌کرد (لم یَعُدْ یَتحمَّلُ الأوجاعَ).

۷-۱۳ نویسنده معمولاً ماضی نقلی را در مواردی به کار می‌برد که بخواهد به طور ضمنی بگوید آثار کاری که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است، هنوز ادامه دارد؛ در صورتی که در ماضی ساده مقصود نویسنده فقط خبر-دادن از لحظه وقوع فعل است و به ادامه یافتن اثر آن توجهی ندارد: / عادة ما یستعمل الکاتب الماضی النقلی فی الحالات التی یرید أن یقول فیها بشکل ضمنی أن العمل الذی حدث فی الماضی و انتهی لازالت آثاره باقیة أو مستمرة؛ فی حین أن قصد الکاتب فی الماضی البسیط فقط الإخبار عن

لحظة وقوع الفعل، دون أن یهتم لاستمرار آثاره؛ مثل:

ماضی نقلی:/ الماضی النقلی: او این مطلب را در کتاب خود نوشته است.

ماضی ساده:/ الماضی البسیط: او این مطلب را در کتاب خود نوشت.

تفاوت دیگری که بین ماضی نقلی و ساده وجود دارد آن است که گوینده در ماضی ساده از کاری خبر می‌دهد که خود ناظر وقوع آن بوده است (یا دست کم چنین وانمود می‌کند)[1]؛ ولی در ماضی نقلی، گوینده چنین قصدی ندارد:/ یوجد اختلاف آخر بین الماضی النقلی و البسیط، و هو أن القائل فی الماضی البسیط یخبر عن عمل کان هو مشرفاً علی حدوثه (أو علی الأقل هکذا یدعی)؛ و لکن فی الماضی النقلی لیس لدی القائل قصد هکذا.

ماضی نقلی:/ الماضی النقلی: او این سخن را گفته است.

ماضی ساده/ الماضی البسیط: او این سخن را گفت.

۸-۱۳ معادل معنایی ماضی نقلی در عربی معمولاً به دو صورت ساخته می‌شود:/ یُصاغ المعادل المعنوی للماضی النقلی فی العربیة علی شکلین:

الف) «قد»+ ماضی فعل مورد نظر:

دریا آرام گرفته است (قدْ سجا البَحْرُ)

ب) طالَما/ کَثُرَ ما/ قَلَّما + ماضی فعل موردنظر:

---

۱. ماضی نقلی فعلهای «لحظه‌ای – تداومی» از نظر مفهومی بر گذشته‌ای دلالت می‌کند که دنبالهٔ عمل به زمان حال نیز کشیده شده و هنوز ادامه دارد (مانند: علی خوابیده است). فعلهای «لحظه‌ای – تداومی» فعلهایی هستند که اصل عمل آنها در یک لحظه اتفاق می‌افتد، اما خود عمل ادامه پیدا می‌کند مانند: خوابیدن، ایستادن، نشستن، ماندن./ الماضی النقلی للأفعال «الآنیة – الإستمراریة» یدل علی الماضی من ناحیة المفهوم و الذی إمتد بقیة العمل فیه إلی الزمان الحاضر و لایزال مستمراً (مثل: علی خوابیده است). الأفعال «الآنیة – الاستمراریة» هی الأفعال التی أصل عملها حدث فی لحظة واحدة، أما نفس العمل فهو مستمر مثل: خوابیدن، ایستادن، نشستن، ماندن.

کمتر بیهوش شده است (قَلَّما دَخَلَ فی الغَیبُوبَة).

فراوان به خود آمده‌ام (کَثُرَ ما عُدْتُ الی نفسی).

مدتهاست که ناامید شده است (طَالَما خَابَ رَجَاؤُه).

ماضی نقلی منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:/ یُصاغ الماضی النقلی المنفی فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) لَمّا + فعل مضارع

هنوز نوشته‌ها را خط نزده است (لَمّا یَشْطُبِ الکتاباتِ)

ب) لَما + فعل مضارع + بعدُ

هنوز نوشته‌ها را خط نزده است (لَمّا یَشْطُبِ الکتاباتِ بعدُ).

ج) لم + فعل مضارع + بَعدُ:

هنوز نوشته‌ها را خط نزده است (لم یَشْطُبِ الکتاباتِ بعَدُ).

۹-۱۳ ماضی بعید بیشتر در مواردی به کار می‌رود که مقصود نویسنده خبردادن از فعلی است که در گذشته قبل از وقوع فعل دیگری اتفاق افتاده باشد :/ أکثر ما یستعمل الماضی البعید فی الحالات التی یکون قصد الکاتب الإخبار عن الفعل الذی حدث فی الماضی قبل وقوع فعل آخر؛ مثل:

او قبل از اینکه من به دانشگاه برسم، به آنجا رسیده بود.

او به تهران آمده بود که من به سفر رفتم.

از موارد دیگر کاربرد ماضی بعید، وقتی است که در جمله مرکب، فعل جمله وابسته[1] (جمله غیر اصلی) ماضی نقلی باشد و ما خود شاهد وقوع فعل

---

۱. «جمله وابسته» یکی از اجزای جملهٔ مرکب است که با حرف اضافه شروع شده باشد، در چنین جمله‌ای حتی اگر حرف اضافه در ظاهر ذکر نشده باشد، در معنی و ژرف ساخت آن وجود دارد:/ «الجملة المقیدة» هی إحدی أجزاء الجملة المرکبة التی تبدأ بحرف إضافة، فی مثل هذه الجملة حتی إذا لم یُذکر حرف الإضافة فی الظاهر، فإنه یوجد فی المعنی الباطن لها؛ مثل:

من آمدم او را ببینم ← من آمدم [که] او را ببینم.

جمله اصلی نبوده باشیم: / من الحالات الأخری لاستعمال الماضی البعید، عندما یکون فی الجملة المرکبة جملة مقیدة (جملة غیر أساسیة) فعلها ماضٍ قریب، و نحن أنفسنا لم نکن حاضرین حین وقوع فعل الجملة الأساسیة، مثل:

او به مزرعه رفته بود و دیده بود درختها خشک شده‌اند.

حال آنکه اگر گوینده شاهد وقوع فعل جمله اصلی بوده باشد، یا دست کم از موضع کسی سخن بگوید که گویی شاهد وقوع آن بوده است، فعل را به صورت ماضی ساده می‌آورد: / فی حین أنه إذا کان القائل حاضراً حین وقوع فعل الجملة الأساسیة، أو علی الأقل یتکلم من موقف الشخص الذی کان حاضراً عند وقوع ذلک، فإنه یؤتی بالفعل علی شکل الماضی البسیط.

او به مزرعه رفت و دید درختها خشک شده‌اند

۱۰-۱۳ معادل ماضی بعید در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:/ یُصاغ الماضی البعید فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) فعل ناقص «کان» به مقتضای صیغه + «قد» + ماضی فعل مورد نظر:

وقتی باران بارید من در مسابقه برنده شده بودم (کنتُ قد فُزتُ فی المُباراةِ عندَ ما نَزَلَ المَطَرُ).

ب) فعل ماضی + فاعل یا مفعول (معرفه) + «واو» حالیه + قد+ فعل ماضی موردنظر:

کودک به مادرش نگریست در حالی که چهره‌اش زرد شده بود (نَظَرَ الصَّبی اِلی اُمِّهِ و قد اصْفَرَّ وَجْهُهُ).

ماضی بعید منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود: / یُصاغ الماضی البعید المنفی فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) «ما» نافیه + کان (یا لم + یکون) + ماضی همان فعل:

قطار حرکت را آغاز نکرده بود (ماکانَ (لم یَکُن) القِطارُ بَدَأَ السیرَ).

ب) لم + یکاد (یا ما + کادَ)+ مضارع همان فعل + حتی + فعل بعدی:

هنوز به او نزدیک نشده بودم که... (لَم أکَد (ماکِدْتُ) أقْتَرِبُ منه حتی...).

۱۱-۱۳ ماضی التزامی در مواردی به کار می‌رود که فعل در زمان گذشته اتفاق افتاده باشد و در وقوع آن شرطی، آرزویی، یا تردیدی باشد: / یستعمل الماضی الالتزامی فی الحالات التی حدث فیها الفعل فی الزمان الماضی ویکون فی وقوعها شرط، أو تمنٍّ، أو شک:

شاید رفته باشم.

اگر رفته باشیم.

ای کاش رفته باشم.

اگر خبر این جمله‌ها را با ماضی ساده بیان کنیم، در دو نمونه اول از سه مثال ذیل، فعل ماضی، معنی مضارع می‌دهد (کاری که بعد از این اتفاق می‌افتد) و نمونه سوم با فعل ماضی ساده قابل بیان نیست؛ به نمونه‌های زیر توجه کنید: / إذا عبّرنا عن خبر هذه الجمل بالماضی البسیط فالفعل الماضی فی النموذجین الأول و الثانی یتضمن معنی المضارع (العمل الذی یحدث بعد هذا) أما النموذج الثالث فإنه غیر قابل للتعبیر بالفعل الماضی البسیط؛ لاحظوا النماذج الآتیة:

شاید رفتم (یعنی بعد از این/ یعنی بعد هذا).

اگر رفتم (یعنی بعد از این/ یعنی بعد هذا).

ای کاش رفتم (معنی نمی‌دهد و نادرست است:/ لیس لها معنی و لیست صحیحة).

نکته مهم دیگر اینکه فعل ماضی التزامی مصدر «داشتن»، به معنی حال غیرقطعی به کار می‌رود:/ النقطة الأخری الهامّة هی أن الفعل الماضی الالتزامی للمصدر «داشتن» یستعمل بمعنی الحال الحاضر أی غیر القطعی:

اگر پول داشته باشم (بدارم)، به مسافرت می‌روم.

اگر واقعیت داشته باشد (دارد)، خبر خوبی است.

۱۲-۱۳ معادل معنایی ماضی التزامی در عربی معمولاً به چند صورت ساخته می‌شود:/ عادة ما يُصاغ المعادل المعنوی للماضی الالتزامی فی العربی علی عدة أشكال:

الف) ليتَ / لَعلَّ + ضمير متصل يا اسم ظاهر + يكون + قد+ ماضی فعل موردنظر:

كاش رفته باشد (لَيتَهُ يكونُ قد ذَهَبَ).

ب) رُبَّما + يكون+ قد+ ماضی فعل مورد نظر:

شايد/ چه بسا رفته باشد (رُبَّما يَكونُ قد ذَهَبَ).

ج) يحتَملُ + أن + يكون+ قد+ ماضی فعل مورد نظر:

شايد (احتمال دارد) رفته باشد: (يحتَمِلُ أن يكونَ قد ذهبَ).

معادل معنایی ماضی التزامی منفی در عربی به صورت زیر ساخته می‌شود:/ يُصاغ المعادل المعنوی للماضی الالتزامی المنفی فی العربية علی هذه الطريقة:

الف) ليتَ / لعلَّ + ضمير متصل يا اسم ظاهر+ لايكون+ قد + ماضی فعل:/

كاش نرفته باشد (ليتَهُ لايكونُ قد ذهَبَ).

ب) رُبَّما + لايكون + قد+ ماضی فعل موردنظر:

شايد نرفته باشد (رُبَّما لايكونُ قد ذهبَ).

ج) يحتملُ+ أن+ يكون+ قد+ فعل ماضی:

شايد (احتمال دارد) نرفته باشد (يحتَملُ أن لايكونَ قد ذَهَب).

۱۳-۱۳ دستور نویسان معمولاً از چند نوع فعل ماضی دیگر نیز نام می‌برند که در واقع از تلفیق افعال اصلی ماضی (به‌خصوص استمراری و نقلی) ساخته می‌شوند که در قدیم به کار نمی‌رفته‌اند، اما اخیراً (درسده اخیر) و

به‌خصوص بیشتر در زبان محاوره‌ای رایج شده‌اند؛ این افعال که در کتابهای دستور، نامهای مختلفی به آنها داده شده است عبارتند از: ماضی ساده مستمر (مستمر / ملموس)، ماضی نقلی استمراری، ماضی نقلی مستمر، ماضی نقلی بعید (ابعد)[۱]:/ عادة ما، یذکر النحویون أیضاً أسماء لعدة أنواع أخری للفعل الماضی و التی یُصیغونها فی الواقع من تألیف الأفعال الماضیة الأصلیة (خاصة الاستمراریة و النقلیة) و هذه لم تُستعمل قدیماً، أما أخیراً (فی القرن الأخیر) فأکثر ما تداول، فی لغة الحوار خاصةً، و قد مُنحت هذه الأفعال أسماء مختلفة فی کتب القواعد و هی عبارة عن: الماضی البسیط المستمر(المستمر / الملموس أو المعلوم)، الماضی النقلی الاستمراری، الماضی النقلی المستمر، الماضی النقلی البعید (الأبعد).

۱۳-۱۴ ماضی ساده مستمر (مستمر / ملموس) از ترکیب ماضی ساده مصدر «داشتن» و ماضی استمراری فعل موردنظر ساخته می‌شود (مانند: داشتم می‌رفتم) و به همین دلیل ما آن را ساده مستمر نامیده‌ایم (البته دستورنویسان ماضی مستمر یا ملموس به آن گفته‌اند که اصطلاح «مستمر» رایج‌تر است). موارد کاربرد ماضی «ساده مستمر» به شرح زیر است:/ یُصاغ الماضی البسیط المستمر (المستمر / الملموس) من ترکیب الماضی البسیط للمصدر «داشتن» و الماضی الاستمراری للفعل المقصود (مثل: داشتم می‌رفتم) و لهذا أسمیناه بالبسیط المستمر(بالطبع أطلق علیه النحویون الماضی المستمر أو الملموس حیث یکون مصطلح «مستمر» أکثر تداولاً) مواضع استعمال «الماضی المستمر» کما فی الشرح الآتی:

---

۱. بعضی دستورنویسان به جای نقلی استمراری و نقلی مستمر و نقلی بعید، جهت ترکیب را برعکس کرده‌اند و گفته‌اند: استمراری نقلی و مستمر نقلی و بعید نقلی:/ بعض النحویین عکسوا الصّیاغة فبدلاً عن أن یقولوا النقلی الاستمراری و النقلی المستمر و النقلی البعید، قالوا: الاستمراری النقلی، المستمر النقلی و البعید النقلی.

کاربرد ماضی ساده مستمر، همان کاربرد فعل ماضی استمراری است؛ فقط هرگاه گوینده بخواهد بر تداوم و استمرار کار در گذشته تأکید کند، از این ساخت استفاده می‌کند:/ استعمال الماضی البسیط المستمر هو نفس استعمال الفعل الماضی الاستمراری؛ إلاّ أنّه کلما أراد القائل أن یؤکد علی مداومة و استمرار العمل فی الماضی یستعمل هذه الصیغة:

داشتم درس می‌خواندم که تلفن زنگ زد.

درس می‌خواندم که تلفن زنگ زد.

بیشترین کاربرد این فعل، بیان لحظهٔ وقوع عملی است که در لحظهٔ وقوع، به دلیل اتفاق افتادن کار دیگری، از وقوع بازمانده است:/ أکثر ما یکون استعمال هذا الفعل لتوضیح وقوع العمل الذی فی وقت وقوعه إمتنع عن الوقوع بسبب حدوث عمل آخر؛ مثل:

داشت اول می‌شد که دوچرخه‌اش شکست (اول می‌شد که دوچرخه‌اش شکست).

داشت خفه می‌شد که او را نجات دادم (خفه می‌شد که او را نجات دادم).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این فعل در واقع به نوعی همان فعل استمراری است و حتی شاید بتوان آن را استمراری مؤکد نامید:/ کما تلاحظون فإن هذا الفعل فی الواقع هو نفس نوع الفعل الاستمراری و حتی ربما یمکن تسمیته بالاستمراری المؤکد.

۱۵-۱۳ معادل معنایی ماضی مستمر یا ملموس در عربی به چند صورت ساخته می‌شود: / یُصاغ المعادل المعنوی للماضی المستمر و الملموس فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) کان + فی‌حالةِ/ عَلی وَ شَکِّ + مصدر فعل موردنظر:

خبرها داشت نفوذ می‌کرد (کانتِ الأنباءُ فی حالةِ/ علی و شک التَّسَرُّب).

ب) کادَ + مضارع فعل موردنظر:

هواپیما داشت فرود می‌آمد (کادَتِ الطائِرَة تَهبِطُ).

ج) فعل ماضی + جمله حالیه:

داشت از آزادی دفاع می‌کرد که او را متهم کردند (اِتَّهَموهُ و هوَ یُدافِعُ عَنِ الحُرِّیَة)

د) بَیْنَما + کانَ + فعل مضارع مورد نظر + إذ + فعل ماضی:

داشتم سوار اتومبیل می‌شدم که دوستم مرا صدا زد (بَینَما کُنتُ أرکبُ السَّیارَةَ إذ نادانِی صَدِیقی).

ماضی مستمر یا ملموس منفی در عربی کاربرد چندانی ندارد، به عبارت دیگر برای منفی کردن ماضی مستمر ملموس، می‌توان آن را پس از تبدیل به ماضی ساده، منفی نمود:/ الماضی المستمر أو الملموس له استعمال کثیر، بتعبیر آخر من أجل نفی الماضی المستمر الملموس، یمکن أن ننفیه بعد تحویله إلی بسیط.

۱۶-۱۳ ماضی نقلی مستمر، همان فعل ساده مستمر است، با این تفاوت که هر دو جزء فعلی آن دیگر ساده نیستند، بلکه به صورت نقلی صرف می‌شوند (مانند: داشته‌ام می‌رفته‌ام). این فعل نیز بیشتر در زبان محاوره‌ای به کار می‌رود و صیغه سوم شخص مفرد آن کاربرد پربسامدتری دارد[1]. این فعل بیشتر برای بیان عملی به کار می‌رود که به طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده خود شاهد آن نبوده، ولی آن را نقل می‌کند:/ الماضی

---

۱. البته صورت سوم شخص آن نیز معمولاً با حذف کلمه «است» در هر دو بخش فعل به کار می‌رود (همان‌طور که می‌دانید حذف کلمه «است» در زبان محاوره‌ای فارسی بسیار معمولی است):/ بالطبع عادة ما یستعمل شکل غائبه أیضاً مع حذف کلمة «است» فی کلا جزئی الفعل(کما تعرفون حذف کلمة «است» فی لغة المحاورة الفارسیة هو عادی جداً).

تقی داشته می‌رفته که علی او را دیده.

النقلی المستمر هو نفس الفعل البسیط المستمر و الاختلاف فی أن الجزئین الفعلیین له لیسا بسیطین، بل یتصرفان علی شکل الماضی النقلی (مثل: داشته‌ام می‌رفته‌ام) هذا الفعل أیضاً أکثر ما یستعمل فی لغة المحاورة و صیغة الغائب المفرد منه لها استعمال أکثر. و أکثر ما یستعمل هذا الفعل لإجل التعبیر عن العمل الذی استمر فی الماضی بشکل دائم و القائل نفسه لم یکن حاضراً حین وقوعه، و لکنه ینقله؛ مثل:

حسن داشته می‌رفته که زهرا او را در فرودگاه دیده.

زهرا داشته به سفر می‌رفته که علی او را دیده[1].

۱۷-۱۳ ماضی نقلی استمراری، در واقع ترکیبی از ماضی نقلی و استمراری است (می‌خورده‌ام). کاربرد آن نیز تلفیقی از معنای اصلی این هر دو نوع فعل است؛ یعنی بیان کاری که در گذشته مدتی جریان داشته و سپس پایان یافته، ولی گوینده که آن را نقل می‌کند، خود شاهد وقوع آن نبوده است یا آن را از قول شخص دیگری نقل می‌کند (کاربرد نقلی استمراری و نقلی مستمر همسان است، فقط تأکید استمراری از نقلی مستمر اندکی بیشتر است):/ الماضی النقلی الاستمراری هو فی الواقع ترکیب من الماضی النقلی و الاستمراری (می‌خورده‌ام). و استعماله أیضاً هو تألیف من المعنی الأصلی لهذین النوعین للفعل، یعنی هو تعبیر عن عمل حدث فی الماضی و استمر لفترة ثم انتهی، و لکن القائل الذی ینقله، لم یکن حاضراً حین وقوعه بل ینقله عن کلام شخص آخر (استعمال النقلی الاستمراری والنقلی المستمر هو متساو، إلاّ أنّ التأکید فی الاستمراری یکون أکثر بقلیل من النقلی المستمر):

---

۱. در ماضی ساده مستمر و نقلی مستمر، ممکن است بین صورت صرفی فعل کمکی «داشتن» و صورت صرفی اصل فعل، کلمه‌های دیگری قرار بگیرند؛ مثل «به سفر» در جمله بالا:/ فی الماضی البسیط المستمر و النقلی المستمر یمکن أن تقع کلمات أُخری بین الشکل الصرفی للفعل المساعد«داشتن» و الشکل الصرفی لإصل الفعل؛ مثل «به عروسی» فی الجملة أعلاه.

آنها هر روز صبح زود به مدرسه می‌رفته‌اند و غروب برمی‌گشته‌اند.

از موارد کاربرد دیگر این نوع فعل، تبدیل کردن جمله نقل قول مستقیم ماضی استمراری به نقل قول غیرمستقیم است:/ من الحالات الأخری لاستعمال هذا النوع للفعل هو تحویل جملة نقل الکلام المستقیم أو المباشر للماضی الاستمراری إلی نقل الکلام غیر المباشر:

نقل قول مستقیم: محمد گفت«تابستانها به روستا می‌رفتم».

نقل قول غیرمستقیم: محمد گفت تابستانها به روستا می‌رفته است.

معادل معنایی این نوع ماضی در عربی مانند ماضی استمراری ساخته می‌شود:/ یُصاغ المعادل المعنوی لهذا النوع من الماضی فی العربیة کالماضی الاستمراری.

۱۸-۱۳ ماضی نقلی بعید (ابعد): ترکیبی از ماضی بعید و نقلی است (دیده بوده‌اند)؛ این فعل بیشتر برای بیان کاری در گذشته دور به کار می‌رود که گوینده خود ناظر آن نبوده است:/ الماضی النقلی البعید(الأبعد): هو ترکیب من الماضی البعید و النقلی (دیده بوده‌اند)؛ أکثر ما یستعمل هذا الفعل للتعبیر عن عمل فی الماضی البعید لم یکن القائل نفسه حاضراً حین وقوعه:

به رودخانه‌ای رسیده بوده‌اند که عبور از آن مشکل بوده است.

معادل معنایی ماضی ابعد در عربی همانند ماضی بعید ساخته می‌شود.

تمرین

۱- زمان، نوع و کاربرد افعال را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

- محمد داشته می‌رفته که باران آمده است و مجبور شده برگردد.

.....

.....

.....

- قدیمی‌ها شب‌ها خیلی زود می‌خوابیده‌اند تا صبح زود بیدار شوند.

.....

.....

۲- ساخت مناسب فعل را در جمله‌های زیر به کار ببرید

- محمد به من ..... (گفتن): «هر هفته در باشگاه مرکزی ورزش..... (کردن)».

- من سال گذشته درس دستور را .....(خواندن)،ولی آن را خوب.....(فهمیدن)، اما امسال آن را خوب ..... (یاد گرفتن) و امیدوارم..... (توانستن) به کمک آن، زبان فارسی را درست ..... (به کار بردن).

- اگر تو به او دروغ..... (گفتن)،دیگر نباید در این خانه..... (کار کردن).

- حسین از افسانه..... (پرسیدن) چرا دیر..... (آمدن)، افسانه..... (گفتن) خانه را ..... (جارو کردن)، این بود که..... (دیر شدن).

- مادرم..... (گفتن) پدرت هر روز صبح که از خواب..... (بیدار شدن) به مزرعه ..... (رفتن)؛ یک روز که صبح زود ..... (رفتن) ..... (دیدن) که گلها..... (پژمرده شدن) ..... پس از همسایه مزرعه..... (پرسیدن) که آیا گلهای مزرعه شما هم ..... (پژمرده شدن).

۳- صیغه اول شخص، افعال ماضی خواسته شده از مصادر زیر را بنویسید:

مصدر	التزامی	مستمر	نقلی استمراری	نقلی مستمر	نقلی بعید
رفتن	رفته باشم	داشتم می‌رفتم	می‌رفته‌اند	داشته می‌رفته	رفته بوده‌اند
گفتن					
ایستادن					
آوردن					
زدن					
خریدن					
شکستن					
نوشتن					
خواندن					
پریدن					
رسیدن					

درس چهاردهم

کاربرد انواع فعل مضارع و آینده

جدول فعلهای حال/ مضارع[1]

نوع مضارع	پیشوند	بن مضارع	شناسه	اول شخص مفرد
اخباری	می	خوان	ـَم، ی، د، یم، ید، ـَند	می‌خوانم
التزامی	بـ	خوان	"	خواهم خواند

جدول سایر افعال (ملحقات) زمان حال/ جدول بقیة أفعال (توابع) زمن الحال

نوع مضارع	پیشوند	بن مضارع	تکواژ ساخت ساز	شناسه	مثال
امر	(بـ)	رو	ـ	ـ	برو/ رو
دعا	(بـ)	ده	ا	د	بدهاد/ دهاد

جدول فعل آینده / مستقبل/ جدول فعل المستقبل

فعل کمکی	شناسه	بن ماضی	اول شخص مفرد
خواه	ـَم، می، د، یم، ید، ـَند	خواند	خواهم خواند

۱-۱۴ فعل مضارع در زبان فارسی، در تقسیم‌بندی مرحله اول به دو نوع «اخباری» و «التزامی» تقسیم می‌شود، تفاوت فعل مضارع اخباری و مضارع

---

۱. گاهی ممکن است فعلهای مضارع و به خصوص مضارع التزامی، بدون پیشوند به کار روند؛ در این صورت باید نوع آن را از روی معنا که با کدام یک از این روساختها منطبق است، تشخیص دهیم:/ فی بعض الأحیان یمکن للأفعال المضارعة خاصة المضارع الالتزامی أن یستعمل بدون سابقة، فی هذه الحالة یجب أن نحدد نوعه من خلال المعنی الذی ینطبق مع أی من هذه المعانی الظاهریة (الأبنیة).

التزامی از نظر ساختار در این است که مضارع اخباری با اضافه شدن پیشوند «می» و مضارع التزامی با اضافه شدن پیشوند «بـ» به بن مضارع فعل ساخته می‌شود:[1]/ يُقسم الفعل المضارع في اللغة الفارسية في المرحلة الأولى للتقسيم إلى نوعين: «الاخباري» و «الالتزامي»، الاختلاف بين المضارع الاخباري والمضارع الالتزامي من ناحية الصياغة، حيث أن المضارع الاخباري يُصاغ بإضافة السابقة «مي» و المضارع الالتزامي يُصاغ بإضافة السابقة «بـ» إلى جذر مضارع الفعل:

می+ بن مضارع+ ضمایر متصل فاعلی= فعل مضارع اخباری می‌خوانم.

بـ+ بن مضارع + ضمایر متصل فاعلی= فعل مضارع التزامی بخوانم.

توضیح: فعل مضارع، نوع دیگری هم دارد که به مضارع مستمر مشهور است. این فعل نیز در واقع همان فعل مضارع اخباری است که با بن مضارع فعل کمکی «داشتن» ساخته شده است:/ الفعل المضارع لديه نوع آخر و هو المعروف بالمضارع المستمر. هذا الفعل أيضاً هو في الواقع نفس الفعل المضارع الإخباري و الذي يُصاغ مع جذر مضارع الفعل المساعد «داشتن»:

دارم می‌روم

---

۱. فعل مضارع «داشتن» (و چند فعل معدود دیگر) بدون پیشوند «می» یا «بـ» به کار می‌رود (بعضی دستورنویسان، این نوع فعل را مضارع ساده نامیده‌اند):/ يستعمل الفعل المضارع «داشتن» (وعِدة أفعال قليلة أخرى) بدون السابقة «مي» أو «بـ» (أطلق بعض النحويين على هذا النوع للفعل بالمضارع البسيط:

من کتاب دارم / اگر پول دارم، خرج هم دارم/ شاید در آنجا باشم (به جای بباشم)

همچنین باید توجه داشت اگر بخواهیم جمله شرطی زمان حال از مصدر «داشتن» بسازیم، باید از ساخت ماضی التزامی استفاده کنیم نه مضارع التزامی:/ كذلك تجدر الإشارة إلى أنه إذا أردنا أن نُصيغ الجملة الشرطية لزمان الحال من المصدر «داشتن» يجب أن نستعمل صيغة الماضي الالتزامي و ليس المضارع الالتزامي:

درست: اگر پول داشته باشم، می‌آیم.

غیر رایج: اگر پول دارم می‌آیم.

فعل مضارع مستمر برای بیان اعمالی به کار می‌رود که در زمان بیان جمله، وقوع آن جریان دارد:/ يُستعمل الفعل المضارع المستمر للتعبير عن الأعمال التی استمر وقوعها فی زمن التعبير عن الجملة(المعبرة عن العمل):

دارم درس می‌خوانم.[۱]

دارد می‌افتد.

۲-۱۴ فعل مضارع اخباری فارسی در مقایسه با عربی به دو صورت ساخته می‌شود:/ يُصاغ الفعل المضارع الإخباری الفارسی بالمقارنة مع العربی علی شكلين:

الف) فعل مضارع به شرط خالی بودن از ناصب و جازم:/ الفعل المضارع مع شرط خلوه من الناصب و الجازم:

روغن نشت می‌کند (يَتَسرَّبُ الزَّيْتُ).

ب) استفاده از اسم فاعل به عنوان خبر، در جملهٔ اسمیه:/ الاستفادة من اسم الفاعل بصفته خبراً فی الجملة الاسمية:

روغن نشت می‌کند (الزَّيْتُ مُتَسَرِّبٌ).

معادل معنایی مضارع اخباری منفی در عربی به چند روش ساخته می‌شود:/ يُصاغ المعادل المعنوی للمضارع الإخباری المنفی فی العربية علی عدة طرق:

الف) لا «نافیه»+ فعل مضارع:

نمی‌دانم (لا أدری).

ب) ما «نافیه» + فعل مضارع:

نمی‌دانم (ما أدری).

---

۱. گاهی بین فعل کمکی و فعل اصلی مضارع مستمر ممکن است کلمه‌های دیگری فاصله بیندازند (مانند: دارم نامه می‌نویسم):/ يمكن أحياناً أن تفصل كلمات أخرى بين الفعل المساعد و الفعل الأصلی للمضارع المستمر (مثل: دارم نامه می‌نویسم).

۳-۱۴ معادل معنایی مضارع ملموس در عربی به چند صورت ساخته می‌شود :/ یُصاغ المعادل المعنوی للمضارع الملموس فی العربیة علی عدة أشکال:

الف) مبتدا + فی حالة/ علی وَ شَک + مصدر فعل موردنظر :

خبرها دارد نفوذ می کند (الأنباءُ فی حالةِ التَّسرُّبِ).

ب) یَکادُ+ مضارع فعل مورد نظر:

هواپیما دارد فرود می‌آید (تکادُ الطائِرَةُ تَهبطُ).

ج) یَکونُ+ فی حالة / عَلیَ و شَکِ + مصدر فعل مورد نظر:

(تَکونُ الأنباءُ فی حالةِ التَّسرُّبِ).

مضارع ملموس منفی در عربی کاربرد چندانی ندارد، اما می‌توان آن را پس از تبدیل به مضارع، منفی کرد؛ مانند: در حال غذا خوردن نیستم (غذا نمی‌خورم) لاأَتَناوَلُ الطَّعامَ:/ المضارع الملموس المنفی فی العربیة لیس لدیه استعمال واسع، و لکن یمکن نفیه بعد تحویله إلی المضارع؛ مثل:

در حال غذا خوردن نیستم (غذا نمی‌خورم) لا أَتَناوَلُ الطَّعامَ.

۴-۱۴ مضارع التزامی بیشتر در موارد زیر به کار می‌رود: / أکثر ما یستعمل المضارع الالتزامی فی الحالات الآتیة:

الف) فعل جمله شرط: فعل الجملة الشرطیة:

اگر درس بخواند، قبول می‌شود.

ب) وقتی در وقوع فعل شک و تردیدی باشد:/ عندما یکون هناک شک و تردد فی وقوع الفعل:

شاید فردا بروم.

ج) وقتی وقوع فعل با آرزو، تمنا، تحسین، نفرین، تحذیر و مانند اینها همراه باشد:/ عندما یکون وقوع الفعل مصاحباً للتمنی، الرجاء، إعجاب، لعنة،

تحذیر و أمثالها:

کاش حسن درس بخواند.

به منزل ما تشریف بیاورید.

موفق باشی.

خیر نبینی.

از کار بد بپرهیزید.

د) وقتی که جمله پایه را یکی از افعال آغازی تشکیل دهد، فعل جمله پیرو به صورت التزامی به کار می‌رود:/ عندما یُشکّل الجملة الأساسیة واحد من أفعال الشروع، فإن فعل الجملة التابعة یستعمل علی شکل الالتزامی:

شروع کرد برود.

قرار گذاشت بماند[1].

ممکن است بیاید.

ه) وقتی فعل جمله پایه یکی از افعالی باشد که بر بازدارندگی دلالت کند[2] :/ عندما یکون فعل الجملة الأساسیة هو أحد الأفعال التی تدل علی الامتناع؛ مثل:

پدرم ما را نهی کرده بود که به سینما برویم.

ممنوع کرده‌اند که ما به دیدار شما بیاییم.

---

۱. این افعال قابل تأویل به مصدرند:/ هذه الأفعال هی قابلة للتأویل بالمصدر:

شروع کرد برود (رفتن را شروع کرد).

قرار گذاشت بماند (ماندن را قرار گذاشت).

ممکن است بیاید (آمدن ممکن است).

۲. در این نوع جمله‌ها، فعل جمله پیرو علاوه بر التزامی بودن، معمولاً باید مثبت باشد، نه منفی:/ فی هذه الأنواع للجمل فعل الجملة التابعة علاوة علی معنی الالتزامی فیه، فإنه عادة ما یجب أن یکون مثبتاً و لیس منفیاً:

نادرست(غیر صحیح): پدرم ما را نهی کرده که به سینما نرویم

زیرا پدر ما را از رفتن سینما نهی کرده بوده است، نه از نرفتن.

و) وقتی فعل جمله پایه فعلی باشد که برعهد و پیمان یا امید و آرزو دلالت کند:/ عندما يدل فعل الجملة الأساسية على العهد و الميثاق أو الرجاء و التمنى؛ مثل:

عهده کرده بودم که راست بگویم.

امید دارم که شما قبول بشوید.

۱۴-۵ معادل معنایی مضارع التزامی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:/ يُصاغ المعادل المعنوى للمضارع الالتزامى فى العربية على عدة أشكال:

الف) رُبَّما/ أن + فعل مضارع:

شاید بیاید (رُبَّما/ لعلّه يَأتى).

ب) ليتَ + اسم ظاهر یا ضمیر + فعل مضارع:

کاش بیاید (ليتَهُ يَأتى).

ج) اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أن + فعل مضارع:

باید / بر من است که بروم (عَلَىَّ أن أذْهب).

د) مِن‌الواجب/ لابُدَّ + أن + فعل مضارع:

باید بروم (من‌الواجب/ لابُدّ أن أذهب).

ه) لام امر + مضارع: لام الأمر + المضارع:

باید غذا بخورم (لِأتَغَذَّ).

معادل معنایی مضارع التزامی منفی در عربی با اضافه کردن «لا» بر سر فعل مضارعِ صورتهای مثبت آن ساخته می‌شود:/ يُصاغ المعادل المعنوى للمضارع الالتزامى المنفى فى العربية بإضافة «لا» فى بداية الفعل المضارع للصورة المثبتة له.

۱۴-۶ فعل امر (دوم شخص مفرد) نیز از بن مضارع ساخته می‌شود و کاملاً همانند آن است، با این تفاوت که معمولاً به اول فعل امر، پیشوند «بـ» تأکید

اضافه می‌شود:/ يُصاغ فعل الأمر (المخاطب) من جذر المضارع و هو مشابه له تماماً، و الاختلاف فی أنه عادة ما يُضاف إلى أول فعل الأمر سابقة التأكيد «بـ»:

گو (بگو)، رو (برو)، خوان (بخوان)، نویس (بنویس)

نکته مهم: باید توجه داشت که بین دستورنویسان دربارهٔ تعداد صیغه‌های فعل امر اختلاف‌نظر وجود دارد؛ آنچه مسلّم است فعل اصلی امر، یک صیغه بیشتر ندارد و حتی از نظر ساخت با صیغهٔ دوم شخص فعلی که جنبه آمرانه دارد، ولی ساخت آن التزامی است فرق می‌کند (برو: امر ـ بروی: التزامی)؛ اما در عین حال همان فعل التزامی آمرانه نیز با معنی و کاربرد فعل التزامی غیرآمرانه تفاوت دارد؛ زیرا اگر به اول فعل آمرانه حرف «نـ» را اضافه کنیم، تبدیل به فعل نهی می‌شود و نه فعل منفی (در صورتی که فعل التزامی غیرآمرانه به فعل منفی تبدیل می‌شود)؛ بنابراین به نظر می‌رسد درست‌تر آن است که به فعل امرِ تک صیغه‌ای مانند «برو/ رو» فعل امر بگوییم و فعل التزامی را که جنبه آمرانه دارد و دارای شش صیغه است، فعل «امر التزامی» بنامیم. البته همان‌طور که گفته شد طریقه تشخیص فعل امر التزامی، منهی یا منفی شدن آن پس از اضافه کردن پیشوند «نـ» است[1]: / تجدر الإشارة إلى أنه يوجد اختلاف فی وجهات النظر بين النحويين حول عدد صيغ فعل الأمر؛ و المسلم به هو أن فعل الأمر الأصلی لديه صيغة واحدة ليس أكثر، و هو يختلف من ناحية التركيب مع صيغة المخاطب فی الفعل الذی لديه هيئة الأمر، و لكن تركيبه التزامی (برو- بروی)؛ لكن مع هذا فإن الفعل‌الالتزامی الأمری يختلف

---

۱. البته باید توجه داشت که گاهی فعل امر برای دعا یا تقاضا به کار می‌رود:/ بالطبع يجب التنويه إلى أن فعل الأمر يستعمل أحياناً للدعاء أو الطلب:

خدایا او را بیامرز

لطفاً آن کتاب را به من بده

أیضاً مع معنی و استعمال الفعل الالتزامی غیر الأمری؛ لإنه إذا أضفنا إلی أول فعل الأمر حرف «نـ»، فإنه یتحول إلی فعل نهی و لیس فعل نفی(فی حین أن الفعل الالتزامی غیر الأمری یتحول إلی فعل منفی)؛ بناءً علی هذا یبدو أن الأصح هو أن نطلق علی فعل الأمر منفرد الصیغة مثل «برو/ رو» بفعل الأمر، و الفعل الالتزامی الذی لدیه هیئة الأمر و لدیه ست صیغ نسمیه فعل «الأمر الالتزامی». بالطبع مثلما ذُکر أن طریقة معرفة فعل الأمر الالتزامی هو أن یُحول إلی منهی أو منفی بعد إضافة السابقة «نـ».

التزامی: شاید به تهران بروید / نروید.

امر التزامی: به تهران بروید/ نروید.

امر: برو/ التزامی: شاید بروی/ امر التزامی: باید بروی.

۷-۱۴ یکی دیگر از فعلهایی که از بن مضارع ساخته می‌شود و یک صیغه بیشتر ندارد (سوم شخص مفرد)، **فعل دعایی** است؛ طریقه ساختن فعل دعایی به شرح زیر است: / من الأفعال الأخری التی تُصاغ من جذر المضارع و لدیها صیغة واحدة لا أکثر (صیغة الغائب) هو فعل الدعاء؛ و طریقة صیاغة فعل الدعاء هی کما فی الشرح التالی:

بن مضارع+ ا+ د (شناسه سوم شخص) = فعل دعایی[1] جذر المضارع+ا+ د (ضمیر الغائب) = فعل الدعاء

---

۱. فعل دعایی «باد» (صبح شما به خیر باد) نیز مخفف صورت «بواد» است؛ این صیغه از بن مضارع «بو» از مصدر «بودن» - که در گذشته کاربرد داشته و امروز کمتر به کار می‌رود - ساخته شده است (بو← بود ← بودن)؛ امروز از این فعل، صیغه سوم شخص مفرد آن «بوَد» (توانا بوَد هر که دانا بوَد) هنوز در متون ادبی و شعرکاربرد دارد:/ فعل الدعاء «باد» (صبح شما به خیر باد) هو أیضاً مخفف شکل «بواد»؛ تُصاغ هذه الصیغة من جذر المضارع «بو» من مصدر «بودن» التی کان لها استعمال فی الماضی و تستعمل بقلة فی الوقت الحاضر (بو← بود ← بودن)؛ حالیاً هذا الفعل صیغة الغائب له «بوَد» (توانا بوَد هر که دانا بوَد) لا زال لدیها استعمال فی النصوص الأدبیة و الشعریة.

ده + ا+ د= دهاد　　کن + ا+ د = کناد/ بین+ ا+د = بیناد

خداوند به او نعمت دهاد　　خداوند او را رحمت کناد/ خیر بیناد

۸-۱۴ هرگاه به جای «بـ» امر، پیشوند «نَـ» یا «مَـ» به بن‌مضارع اضافه شود، از آن **فعل «نهی»** ساخته می‌شود (باید توجه داشت که در فارسی معیار امروز، معمولاً از پیشوند «نَـ» استفاده می‌شود)[1]:/ کلما أضُیف بدلاً عن «بـ» الأمر، السابقة «نَـ» أو «مَـ» إلی جذر المضارع فإنه یُصاغ من ذلک فعل «النهی» (تجدر الإشارة إلی أنه فی اللغة الفارسیة الحدیثة عادة ما یُستفاد من السابقة «نَـ»).

گفتن (مصدر/المصدر)، گفت (بن‌ماضی/جذر الماضی)، گو (بن‌مضارع/ جذر المضارع)، بگو (فعل امر/ فعل الأمر)، نگو (فعل نهی/ فعل النهی)

۹-۱۴ مضارع اخباری بیشتر خبر وقوع فعل را در یکی از سه حالت زیر بیان می‌کند:/ أکثر ما یعبر الفعل المضارع الإخباری عن خبر وقوع الفعل فی واحدة من الحالات الثلاث الاتیة:

الف) کاری که هم اکنون در جریان وقوع است، یا وقوع آن آغاز می‌شود[2]:/

---

۱. پیشوند «نـ» هم برای فعل «نهی» و هم برای منفی کردن افعال به کار می‌رود (البته فعل نهی نیز خود صورت منفی فعل امر است که اصطلاحاً«نهی» خوانده می‌شود)؛اما پیشوند «مـ» امروز فقط برای «نهی» به کار می‌رود./ تُستعمل السابقة «نـ» مع فعل النهی، و لنفی الأفعال (بالطبع فعل النهی أیضاً هو الشکل المنفی لفعل الأمر الذی یطلق علیه اصطلاحاً فعل النهی)؛ أما السابقة «مـ» فهی تُستعمل حالیاً للنهی فقط.

۲. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، برای بیان کاری که در حال وقوع است از هر دو ساخت مضارع اخباری یا مستمر می‌توان استفاده کرد؛ ولی امروز بیشتر از مضارع مستمر استفاده می‌شود (دارم کتاب می‌خوانم): اما برای کاری که وقوع آن در همان موقع بیان مطلب، آغاز می‌شود، فقط از مضارع اخباری استفاده می‌شود (حالا می‌خوانم) :/ کما ذُکر من قبل أیضاً من أجل التعبیر عن عمل فی حال الحدوث فإنه یمکن الاستفادة من کِلا الصیغتین للمضارع الإخباری أو المستمر؛ و لکن حالیاً أکثر ما یُستعمل، المضارع المستمر(دارم کتاب←

العمل الذی یکون الآن فی حال الوقوع، أو یبدأ وقوعه:

کتاب می‌خوانم.

الآن نامه می‌نویسم.

البته اگر کاری در آینده دور اتفاق بیفتد، ولی زمان آن معلوم باشد باز هم از فعل مضارع اخباری استفاده می‌شود:/ بالطبع إذا کان هناک عمل سیحدث فی المستقبل البعید و زمانه معروف فإنه یُستعمل الفعل المضارع الإخباری أیضاً:

پنج سال دیگر به سفر حج می‌روم.

ب) برای بیان وقوع کاری که حالت عادی و استمرار و تکرار دارد، یا یک امر دائمی است:/ للتعبیر عن حدوث العمل الذی لدیه حالة عادیة و استمرار و تکرار، أو أنه أمر دائمی:

من هر روز به مدرسه می‌روم.

او صبحها درس می‌خواند و بعدازظهرها ورزش می‌کند.

زمین به دور خورشید می‌چرخد.

ج) برای بیان حقایق علمی:/ للتعبیر عن الحقائق العلمیة:

آب زمین را خیس می‌کند.

پنج تا دوتا، ده تا می‌شود.

د) برای نقل سخن رایجی که گوینده آن را ذکر نمی‌کنیم:/ لنقل الکلام المتداول الذی لا نذکر قائله:

می‌گویند قصد سفر داری.

می‌گویند دزدی کرده است.

نقل می‌کنند که هر روز صبح به دیدار او می‌رفته است.

← می‌خوانم). أما لأجل العمل الذی یبدأ وقوعه عند التعبیر عن موضوع(الحدث)، فإنه یستعمل فقط المضارع الإخباری(حالا می‌خوانم).

۱۰-۱۴ همان‌طور که اشاره کردیم فعل آینده به صورت زیر از بن ماضی ساخته می‌شود:/ کما أشرنا، فإن فعل المستقبل يُصاغ من جذر الماضي بالشكل التالي:

خواه + شناسه‌های فعلی + بن ماضی (مانند: خواهم رفت)

فعل آینده برای بیان کاری در آینده دلالت می‌کند، امروزه کاربرد این فعل زیاد نیست؛ زیرا فعل مضارع اخباری نیز در بسیاری از موارد همین مفهوم را بیان می‌کند. اما در جمله‌های مرکب اگر زمان فعل جمله پیرو، زمان حال باشد، در زبان رسمی فعل جمله پایه، به صورت آینده می‌آید هرچند که می‌تواند به صورت «فعل حال/ مضارع» نیز بیاید (و حتی امروز صورت مضارع رایجتر است):/ يدل فعل المستقبل على التعبير عن العمل الذي يقع في المستقبل، حالياً لا يستعمل هذا الفعل كثيراً؛ لإن فعل المضارع الاخباري يعبر عن هذا المفهوم في أغلب الحالات. أمافي الجمل المركبة إذا كان فعل الجملة التابعة هو الزمن المضارع، فإن فعل الجملة الأساسية في اللغة الفارسية يأتي على شكل المستقبل، مع أنه يمكن أن يأتي أيضاً على شكل «فعل الحال/ المضارع» (و حتى حالياً شكل المضارع أكثر تداولاً)؛ مثل:

اگر تو بیایی، من هم خواهم آمد (می‌آیم).

چون علی به اصفهان می‌رود، ما هم به آنجا خواهیم رفت (می‌رویم).

۱۱-۱۴ همان‌طور که اشاره کردیم فعل آینده به صورتهای زیر از بن ماضی ساخته می‌شود:/ مثلما أشرنا أن فعل المستقبل يُصاغ من جذر الماضي كما في الشكل التالي:

الف) س/ سوف + فعل مضارع:

کشور را ترک خواهد کرد (سَيُغادِرُ البلادَ).

ب) إن/ إذا + فعل شرط و جواب آن:

چون قضای الهی برسد فضا تنگ خواهد شد (اذا جاءَ القضاءُ ضاقَ الفضاءُ).

اگر از فقر بترسید، خداوند با فضل خود شما را بی‌نیاز خواهد کرد (إن خفتُم عَیْلَةً فَسوفَ یُغنیکُمُ اللهُ من فضله).

در زبان عربی برای منفی کردن مستقبل از «لَن + فعل مضارع» استفاده می‌شود:/ فی اللغة العربیة لنفی المستقبل یستعمل «لَن + الفعل المضارع»:

به سمت موزه حرکت نخواهیم کرد (لَنْ نَنْطَلِقَ إلی المَتحَفِ).

۱۲-۱۴ همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، یک نوع فعل دیگر نیز در زبان فارسی وجود دارد که بیان‌کننده وقوع کاری نیست، بلکه برای بیان حالت به کار می‌رود؛ به این نوع فعل، فعل ربطی / اسنادی می گویند. این افعال در زبان فارسی امروز عبارتند از صیغه‌های صرفی «است، بود، شد، گشت، گردید» :/ کما ذُکرسابقاً أنه یوجد أیضاً فی اللغة الفارسیة فعل آخر لا یعبر عن حدوث العمل، بل یستعمل للتعبیر عن الحالة أو الأوضاع؛ و یطلق علی هذا النوع للفعل، بالفعل الربطی/ الإسنادی. هذه الأفعال حالیاً فی اللغة الفارسیة عبارة عن الصیغ الصرفیة: «است، بود، شد، گشت، گردید».

هوا سرد است (نسبت دادن به زمان حال). (الإسناد إلی الزمن المضارع).

هوا سرد بود (نسبت دادن به زمان گذشته). (الإسناد إلی الزمن الماضی).

هوا سرد شد (نسبت دادن تحول وقوع). (الإسناد لتحول الوقوع).

هوا سرد گردید (هم معنی با «شد»). (بمعنی«شد»).

هوا سرد گشت (هم معنی با «شد»). (بمعنی «شد»).

توضیح: فعلهای گشت و گردید چون با «شد» هم معنی هستند، امروز کاربرد زیادی ندارند و جز برای پرهیز از تکرار به کار نمی‌روند؛ در ضمن

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد این دو فعل گاهی به معنای «چرخیدن، جستجو کردن، سیاحت کردن» و امثال آن نیز به کار می‌روند که در آن صورت، فعل ربطی محسوب نمی‌شوند:/ لإنّ معنی «گشت و گردید» هو نفس معنی «شد»، فإنهما لا یستعملان بکثرة فی الوقت الحالی، و فقط یستعملان من أجل تجنب التکرار؛ ضمناً کما أشرنا من قبل، فإن هاذین الفعلین أحیاناً یستعملان بمعنی «چرخیدن، (الدوران) جستجو کردن (البحث)، سیاحت کردن (التجول)» و أمثالها، و فی هذه الحالة فإنهما لا یعدان فعلین ربطیین:

زمین به دور خورشید می‌گردد.
علی به دنبال کتابش می‌گشت.
برویم کمی در کوه و صحرا بگردیم.

۱۳-۱۴ در زبان فارسی امروز، از فعل اسنادی «است» و صورت دیگر آن «هست»، فقط شش صیغه وجود دارد که از نظر ساخت ماضی ساده است، ولی از نظر معنی بر زمان حال دلالت دارد[1]؛ صورتهای صرفی فعل «هست» به شرح زیر است:/ فی اللغة الفارسیة الحدیثة توجد فقط ست صیغ للفعل الإسنادی «است» و شکله الآخر «هست» و هی تدل علی الماضی البسیط من ناحیة الصیغة، و لکن من ناحیة المعنی تدل علی الزمن المضارع؛ والأشکال الصرفیة للفعل «هست» هی کما فی الشرح التالی:

«هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند»

---

۱. قبلاً نیز اشاره کردیم که شناسه سوم شخص مفرد، در ساخت صرفی این فعل، مانند افعال ماضی، صفر (تهی) است؛ در صورتی که در افعال حال، شناسه سوم شخص مفرد «د» است:/کما أشرنا من قبل أن ضمیر الغائب فی الصیغة الصرفیة لهذا الفعل، مثل أفعال الماضی هو صفر، فی حین أن ضمیر الغائب فی الأفعال المضارعة هو «د».

در صرف شش صیغهٔ مصدر «استن» به غیر از صورت سوم شخص مفرد آن (است) که به صورت کامل باقی می‌ماند، در پنج صیغه دیگر فقط شناسه‌های فعلی به جانشینی از کل فعل باقی می‌مانند؛ به صورت زیر:/[1] فی صرف الست الصیغ للمصدر «استن» عدا شکل الغائب، تبقی «است» علی شکلها الکامل، و فی الصیغ الخمس الأُخری فقط تبقی الضمائر المتصلة بالفعل، و هی نائبة عن کل الفعل کما فی الشکل التالی:

«ـَم، ـی، است، ـیم، ـید، ـَند»

صورتهای ششگانه فعلی مذکور بعد از اسم یا صفت یا ضمیر می‌آیند و بجز «است»، بقیه صیغه‌ها به کلمه قبل از خود متصل می‌شوند:/ تأتی الأشکال الستة للفعل المذکور بعد الاسم أو الصفة ، و بقیة الصیغ تتصل بالکلمة التی قبلها عدا «است»؛ مثل:

خوبم، خوبی، خوب است، خوبیم، خوبید، خوبند
انسانم، انسانی، انسان است، انسانیم، انسانید، انسانند
منم، تویی، او است[2]، ماییم، شمایید، آنهایند
همانم، همانی، همان است، همانیم، همانید، همانند، همانهایند

---

۱. گویا ریشهٔ اصلی فعل «است» در فارسی میانه «ah» و در فارسی میانه ترفانی «ـ h» بوده است. و اول شخص و دوم شخص و سوم شخص مفرد آن چنین می‌شده است «ast,hē,hēm» ← ابوالقاسمی، محسن؛ تاریخ زبان فارسی؛سمت، ۱۳۷۳، ص ۸۲ ./ یتضح أن تلفظ الجذر الأصلی للفعل «است» فی اللغة الفارسیة الوسطی «ah» و فی الفارسیة الترفانیة الوسطی «ـh». و للمتکلم و المخاطب و الغائب قد کانت کالتالی «ast,hē,hēm».

۲. هرگاه کلمهٔ «است» بعد از کلمه‌ای قرار گیرد که به یکی از مصوتهای بلند «ا= â» یا «و= u» ختم شده باشد، می‌توان حرف «ا» را از اول کلمه «است» حذف، یا آن را ابقاء کرد: دانا است/ داناست؛ او است / اوست:/ کلما وقعت کلمة «است» بعد الکلمة التی ختمت بإحدی الصوائت الطویلة «ا= â» أو «و= u»، فإنه یمکن حذف الحرف «ا» من أول الکلمة «است» أو إبقائه فیها: دانا است/ داناست؛ او است / اوست.

۱۴-۱۴ برای بیان معنی «است» و «هست» در زمان گذشته، از فعل «بود» استفاده می‌شود:/ یستعمل فعل «بود» للتعبیر عن معنی «است» و «هست» فی الزمن الماضی، مثل:

خوبم ← خوب بودم. من هستم ← من بودم.

دانایم ← دانا بودم. منم ← من بودم.

توضیح: بن مضارع مصدر بودن در فارسی امروز «باش» است[1] که به صورت زیر صرف می‌شود: / جذر مضارع مصدر «بودن» فی الفارسیة الحدیثة هو «باش» و الذی یتصرف کما فی التالی:

خوب می‌باشم.

شاید خوب باشم.

قبلاً هم اشاره کردیم که فعل مضارع بعضی از مصادر مانند «داشتن» و «بودن» بدون پیشوند «می» یا «بـ» به کار می‌رود؛ برای مثال «دارم» به جای می‌دارم و بدارم، و «باشم» به جای بباشم به کار می‌رود:/ ذکرنا من قبل أن الفعل المضارع لبعض المصادر مثل «داشتن» و «بودن» یستعمل بدون السابقة «می» او «بـ»؛ علی سبیل المثال نستعمل «دارم» بدلاً عن «می‌دارم و بدارم» و «باشم» بدلاً عن «بباشم».

۱۵-۱۴ فعلهای «شد» و «بود» بر گذشته دلالت می‌کنند، اما کاربرد آنها اندکی با هم تفاوت دارد؛ «بود» بر بیان وضع موجود در گذشته دلالت می‌کند، ولی «شد» برای بیان تبدیل وضعی به وضع دیگر:/ یدل فعلا «شد» و «بود»

---

۱. همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، در گذشته بن مضارع با قاعده «بو» (بو ← بود ← بودن) نیز کاربرد داشته است که امروز از بین صیغه‌های ششگانه آن، صورت سوم شخص مفردش (بُوَد= bovad) کاربرد بیشتری دارد:/ کما أشرنا سابقاً أنّ جذر المضارع القیاسی«بو» (بو ← بود ← بودن) کان لدیه استعمال أیضاً فی الماضی، و لدیه حالیاً استعمال أکثر من بین الصیغ الست له، و شکل غائبه(بُوَد= bovad): بوَم، بوِی، بوَد، بویم، بوِید، بوَند.

على الماضى، أما استعمالهما فإنه يختلف من واحد إلى آخر؛ فمثلاً «بود» تدل على التعبير عن موجود فى السابق، و لكن «شد» تُعبر عن التحول من وضع إلى وضع آخر:

هوا سرد بود، بعداً گرم شد.

محمد مريض بود.

محمد مريض شد.

۱۶-۱۴ صورت منفى فعل است و هست، به صورت «نيست» به كار مى‌رود:/ يستعمل الشكل المنفى للفعل «است و هست» على شكل «نيست»:

اين كتاب است.	اين كتاب نيست.
آب در خانه هست.	آب در خانه نيست.
على مريض است.	على مريض نيست
آنها در تهرانند.	آنها در تهران نيستند.

۱۷-۱۴ معمولاً كلمه‌هاى پرسشى «كه» و «چه» با فعل «است و هست» تركيب مى‌شوند و به صورت كيست و چيست در مى‌آيند:/ كلمتا الاستفهام «كه» و «چه» عادة ما تركب مع فعلى «است و هست» و تأتيان على شكل «كيست و چيست»:

براى اشخاص: للإشخاص: (او كه است) او كيست؟ او استاد است.

براى اشياء: للأشياء: (آن چه است) آن چيست؟ آن كتاب است

تمرين

۱- زمان، نوع و كابرد افعال را در متن زير مشخص كنيد:

كودكى خردسال مى‌خواست بوتهٔ ذرتى را از زمين برآورد، اما نمى‌توانست و هرچه مى‌كوشيد، آن بوته بر جاى خود استوار بود ، تا اينكه سرانجام با كوشش فراوان بوتهٔ ذرت را از زمين كند و با شادمانى پدرش را از حاصل كوشش خود آگاه كرد. پدرش گفت آرى تو هم مردى شده‌اى و نيرويى دارى. آن طفل

خردسال با غرور گفت: آری همهٔ زمین یک سر بوته را گرفته بود و من سر دیگرش را تا سرانجام من غالب شدم.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۲- در متن زیر انواع فعل را پیدا کنید و زمان و نوع و شخص هر یک را بنویسید:

سالها پیش مکتبداری بود که شاگردهای زیادی داشت. هر وقت در خانهٔ یکی از شاگردانش، جشن یا عزایی برپا می‌شد، غذایی هم برای مکتبدار می‌آوردند. روزی یکی از شاگردان از خانه خود سینی پر از غذایی آورد که در آن برنج، مرغ و شربت گوارایی بود. معلم دو تن از شاگردان خود را صدا زد و به آنها گفت «همین حالا این غذا را به خانهٔ من برسانید، نگرانم که اگر در اینجا بماند، بوی آن شما را مسموم کند».

دو شاگرد بازیگوش که دوست داشتند ساعتی از مدرسه دور باشند، گفتند «چشم استاد». معلم پارچهٔ روی سینی را کنار زد و گفت «من اگر از این غذا بخورم جان سالم به در می‌برم، ولی شما را نصیحت می‌کنم که حتی به این غذا نگاه نکنید». یکی پرسید «چرا نگاه نکنیم؟ مگر از آن کم می‌شود؟» مکتبدار گفت «نه، بوی این غذا برای شاگردان سم است و خوردن آن زهر است، به خصوص اگر به این شربت لب بزنید، فوراً می‌میرید».

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۳- غلطهای جمله‌های زیر را اصلاح کنید:

اگر درس می‌خواند، قبول شود. .....

دارم غذا می‌خورند. .....

شاید فردا می‌روم. .....

کاش شما درس می‌خوانید. .....

شروع کردند که غذا می‌خوردند. .....

پدرم ما را نهی کرده بود که به سینما نرویم .....

امیدوار بودم که او را عفو می‌کنید. .....

تصمیم گرفته بودند که به اینجا می‌آیند. .....

سه سال دیگر به تهران رفتم. .....

او صبحها کار کرد و بعد از ظهرها درس می‌خواند. .....

داشتم کتاب می‌خوانم. .....

هوا سرد است بعداً گرم شد. .....

آن مرد چیست؟ .....

فهرست منابع و مآخذ

آذرشب، محمدعلی؛ *جمله ساده فارسی*؛ چ۳، تهران: الهدی، ۲۰۰۵ میلادی.

ابوالقاسمی، محسن؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۳.

احمدی گیوی، حسن؛ و حسن انوری؛ *دستور زبان فارسی ۲ (ویرایش دوم)*؛ چاپ ۱۶، تهران: انتشارات فاطمی، ۱۳۷۷.

ارژنگ، غلامرضا؛ *دستور زبان فارسی امروز*؛ چاپ چهارم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵.

باطنی، محمدرضا؛ *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.

جمال‌الدین، محمدسعید؛ *اللغة‌الفارسیه* (نصوص و تطبیقات معاصرة)، الجزءالثانی، چ۳، قاهره: جامعة عین‌الشمس، ۱۹۹۸ میلادی.

خانلری، پرویز؛ *دستور زبان فارسی*، چاپ ۱۹، تهران: توس، ۱۳۸۲.

خوانساری، محمد؛ *صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب* (با تجدیدنظر و اضافات)، چ۱۶، تهران: انتشارات ناهید، ۱۳۸۲.

خیامپور، عبدالرسول؛ *دستور زبان فارسی*؛ چاپ ۱۰، تبریز: ستوده، ۱۳۸۲.

ذاهری نقشبندی، مخدوم‌ابوالحسن؛ *نبراس تصاریف فارسیه*؛ مترجم حافظ غلام‌محمد ذاهری؛ پاکستان ـ حیدرآباد: مخدوم‌ابوالحسن ذاهری آکادمی دوژ ـ تعلقوء ضلعو نوابشاهی سند، پاکستان، ۱۹۹۶ میلادی.

علاوی، محمود؛ *قاموس‌الطالب*: فارسی ـ عربی؛ قاهره: کلیةالآداب ـ جامعةالقاهرة، ۲۰۰۱ میلادی.

غلامحسین‌زاده، غلامحسین؛ *راهنمای ویرایش*؛ چاپ هفتم، تهران: سازمان مطالعه وتدوین کتب علوم دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۷.

ـــــــــــ؛ *نگارش مقدماتی زبان فارسی*،تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۸.

فرشیدورد، خسرو؛ *دستور مفصل امروز*؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
ـــــــــــ؛ *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*؛ تهران: سروش، ۱۳۸۳.
فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ *دستور خط فارسی*؛ تهران: ۱۳۸۱.
لازار، ژیلبر؛ *دستور زبان فارسی معاصر*؛ ترجمه مهستی بحرینی، و حواشی هرمز میلانیان، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
لطفعلی پورساعدی، کاظم؛ *درآمدی به اصول و روش ترجمه*؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
لواسانی، احمد؛ مدخل اللغةالفارسیة، چ۴، بیروت، منشورات لواسان، ۱۹۸۶.
مشکور، محمدجواد؛ *دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۶.
مشکوةالدینی، مهدی؛ *توصیف و آموزش زبان فارسی*؛ مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۹.
ـــــــــــ؛ *دستور زبان فارسی بر پایهٔ نظریه گشتاری*؛ مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۶۶.
معروف، یحیی؛ *فن ترجمه*: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۰.
مقربی، مصطفی؛ *ترکیب در زبان فارسی*؛ تهران: توس، ۱۳۷۲.
نجفی، ابوالحسن؛ *غلط ننویسیم*: فرهنگ دشواریهای زبان فارسی؛ چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲
ـــــــــــ؛ *مبانی زبانشناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*؛ چاپ دوم، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.
ناظمیان، رضا؛ *روشهایی در ترجمه از عربی به فارسی*؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۱.
نوبهار، مهرانگیز؛ *دستور کاربردی زبان فارسی*؛ تهران: رهنما، ۱۳۷۲.
نیکوبخت، ناصر؛ *مبانی درست‌نویسی: زبان فارسی معیار*؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶.
وحیدیان کامیار، تقی؛ و غلامرضا عمرانی؛ *دستور زبان فارسی (۱)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۴.
هادی، روح‌الله؛ *الفارسیة المبسطة للعرب*: فارسی آسان برای عرب زبانان؛ تهران:الهدی، ۱۴۲۵ هـ. ق.